

- پیش‌فرض‌ها و یادگیری جمعی / محمدرضا حشمتی ۲
امام خمینی (ره) را درست به دانش‌آموزان معرفی کنیم / نصرالله دادار ۴
معلم ادبیات، سییم رابط گنج / نصرالله دادار ۸
طبیعت مدرسه / محمد تابش ۱۱
مدرسه دارا، مدرسه ندار / دکتر شهین ابروانی ۱۴
یادی از یک معلم بزرگ / جعفر ربانی ۱۸
الگوی به قامت نظام آموزشی / دکتر میترا دانشور ۲۰
تیغ بران برای که و چه؟! / حسین حق پناه ۲۲
خودکار آمدی / دکتر محمدعلی اسماعیل‌زاده اصل ۲۴

دانشگاه فرهنگیان

- پژوهش در دانشگاه فرهنگیان / نصرالله دادار ۲۸
- چالش‌های دوران گذار در دانشگاه فرهنگیان / نصرالله دادار ۳۱
- ارتباط موفق معلم کارآمد / دکتر نیره شاه‌محمدی ۳۴

ارزشیابی می‌شوم، پس هستم! / رویا صدر ۳۶

تربیت از درون یا بیرون / زینب وکیل ۳۸

خواهر نداشته من / مریم ساحلی ۴۲

فهم مسئله / حمیده بزرگ ۴۴

کلید جعبه سیاه مغز / سمانه آزاد ۴۷

مدرسه‌های دور ریز! / حسین نامی ساعی ۵۰

برای چشم‌ها بنویسید / سیدحسین حسینی‌نژاد ۵۲

ادب و ادبیات در کارگاه خلاقیت / نصرالله دادار ۵۴

مسئولیت یادگیری / فاطمه عزیززاده ۵۸

روزنگار / سیدکمال شهابلو ۶۰

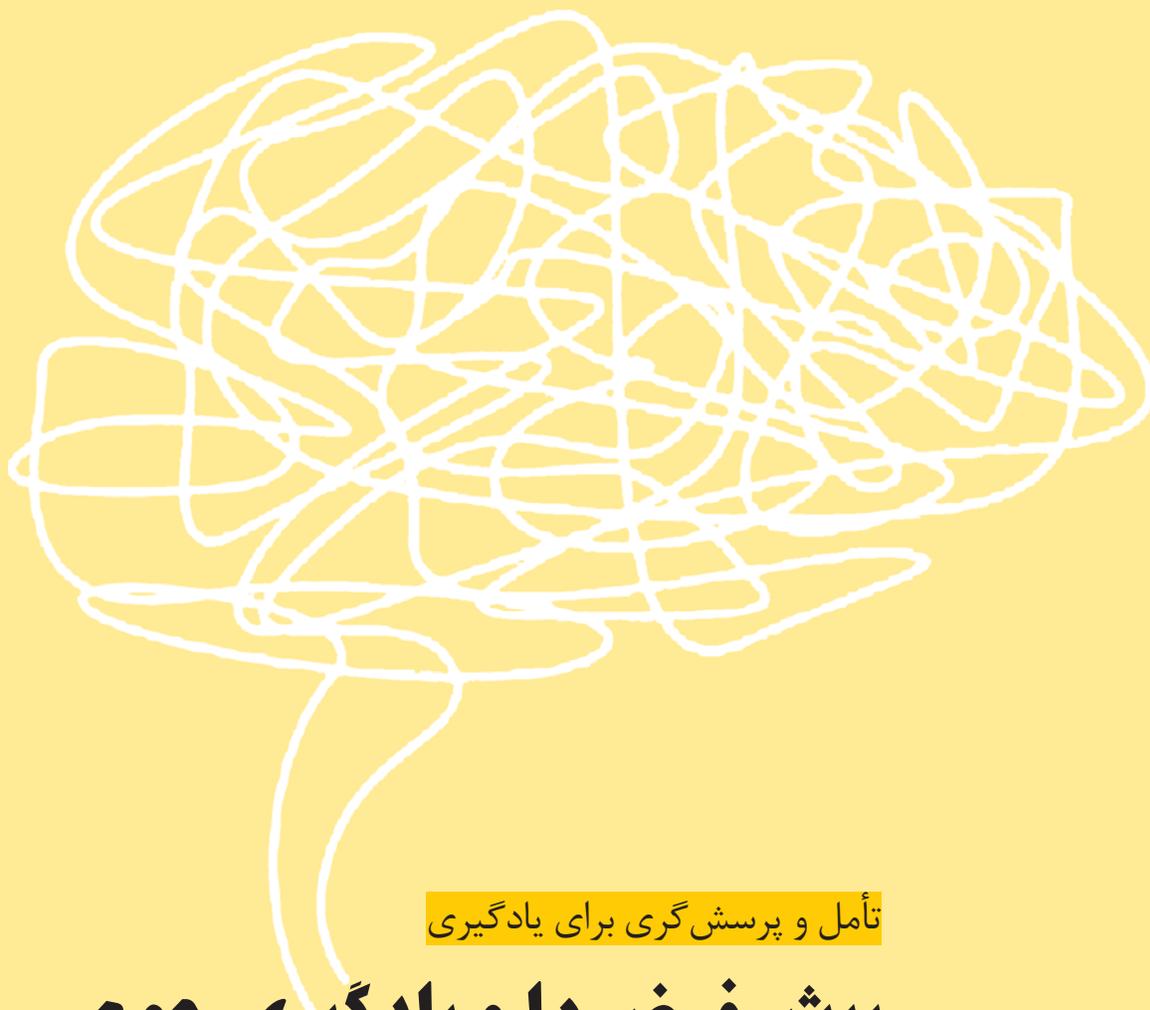
معرفی کتاب / بهناز پورمحمد ۶۲

فراخوان / ۶۴

قابل توجه نویسندگان و مترجمان

• مقاله‌هایی که برای درج در مجله می‌فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی، تربیتی و فرهنگی این مجله مرتبط باشند و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشند. • مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن‌ها باشد. • چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید. • حجم مطالب ارسالی حداکثر ۱۰۰۰ کلمه باشد. • نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم می‌پذیرد. • محل قراردادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌ها در متن مشخص شود. • شماره تماس و نشانی الکترونیکی نویسنده حتماً نوشته شود. • مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است. • آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.





تأمل و پرسش‌گری برای یادگیری

پیش‌فرض‌ها و یادگیری جمعی

من برای اون همکار نوشتم: «پیشنهاد من اینه که اصلاح نگرش دخترتون رو در اولویت اول قرار بدید. دو روز مدرسه نره! اصلاً با هم به یک سفر برید بعد که اومدین خودش مطالب درسی رو بخونه. پنهان رفتار شما برای من که مشاور مدرسه هستم اینه که راهکارهای زیادی برای حل یک مسئله هست، ولی چون ما اسیر فقط یک مدل رفتار شده‌ایم نمی‌توانیم حرکت اصلاحی داشته باشیم. و در چرخه آنچه از قبل داریم سرگردانیم.» آن همکار فردایش برای من نوشت: «از پیشنهادتون ممنونم. ما تلاشمان را کردیم و سفر را

اینا رو همکاری برایم نوشته بود. اگر شما به جای او باشید چه می‌کنید؟! نوشته بود: «دخترم میگه، امسال اصلاً نباید غایب بشم از مدرسه؛ چون بدبخت می‌شم. فلان روز که دیر رسیدم، فلاتی (یک دوست صمیمی) حاضر نشد جزوه‌اش رو بهم بده! میگه دوستان صمیمی در مدرسه کتاب‌های کمک‌درسی شون رو با روزنامه جلد می‌کنن مبادا کسی اسمشون رو ببینه؛ حتی اگه از شون سؤال بشه اسمش رو نمی‌گن. به مشاور مدرسه هم که می‌گیم، با تأیید این موارد، میگه چاره‌ای نیست!»

هم بهانه کردیم، ولی موفق نشدیم. شاید نگرانی‌ها ناخودآگاه به ما هم منتقل شده. البته مشاور این توضیح را به من داد و با بچه‌ها گفت‌وگوی دیگری داشت. همچنین توضیح داد که با یکی از دبیران برنامه‌ای برای یادگیری جمعی دارند. منتها آن‌چنان رفتار گسترده شده و پرتکرار است که به صورت یک پیش‌فرض مطرح است.»

من نوشتم: «پیش‌فرض‌ها برای اولین بار چگونه به وجود می‌آیند؟»

نوشت: «دقیق نمی‌دانم. از رقابت‌های ناسالمی که ایجاد کرده‌ایم و در جامعه هم کارکرد داشته. مثلاً به تعداد مقالات جایزه داده‌ایم - آن هم اگر در روزنامه‌های محلی چاپ شود و نه در مجلات رشد - ولی نتوانسته‌ایم کیفیت و اصالت را ارزیابی کنیم.»

نوشتیم: «من فکر می‌کنم همان طوری که پیش‌فرض‌ها رو خود ما ایجاد می‌کنیم، خودمون هم می‌تونیم اونا رو زیر سؤال ببریم و نقض کنیم!» در این فکر بودم که ما چقدر اسیر پنهان پیش‌فرض‌ها هستیم؛ پیش‌فرض‌هایی که شاید مانع اصلی «تغییر» هستند.

پیش‌فرض‌های ذهنی که مبنای مدل‌های ذهنی فرار می‌گیرند در بسیاری از اوقات برای شخصی که آن پیش‌فرض‌ها را دارد روشن و آشکار نیست، بلکه به‌طور ناخودآگاه ذهنیت شخص را شکل می‌دهد. پیش‌فرض‌ها به تدریج شکل می‌گیرند و به‌عنوان واقعیات و نه فرضیات شخص در مورد دنیای واقعی تلقی می‌شوند. افراد معمولاً به پیش‌فرض‌های ذهنی خود بی‌توجه‌اند و آن‌ها را واقعیاتی می‌دانند که نیازی به آزمون ندارند. در حالی که این پیش‌فرض‌ها، به‌طور ضمنی و پنهانی، مبنای جمع‌آوری اطلاعات، موضع‌گیری، قضاوت و تصمیم‌گیری شده و در حالی که مورد آزمون قرار نمی‌گیرند، بدون آزمون به جای واقعیات قرار داده می‌شوند. وقتی پیش‌فرض‌های ذهنی فرد اشتباه

باشد، اگر مورد آزمون و اصلاح قرار نگیرد فرد در گمراهی و یا اشتباه باقی می‌ماند، تحلیل اشتباه ارائه می‌دهد و غلط تصمیم می‌گیرد.

برای اصلاح و ارتقای فهم خودمان از دنیای بیرون، باید پیش‌فرض‌های مدل ذهنی آشکار شود و سپس مورد آزمون قرار گیرد. یکی از روش‌های مورد تردید قرار دادن و آزمون پیش‌فرض‌ها، یادگیری جمعی و یادگیری از یکدیگر است که علاوه بر تسلط و آگاهی نسبت به پیش‌فرض‌های خود باید بتوان پیش‌فرض‌های مدل ذهنی فرد دیگر را که برای یادگیری در تعامل است حتی‌الامکان شفاف کرد و شناخت.

همکاران برای یادگیری از یکدیگر باید نسبت به مدل ذهنی خود و دیگران آگاهی پیدا کنند. در صورت شفاف شدن مدل‌های ذهنی و آزمون پیش‌فرض آن‌ها، می‌توان از نقاط قوت و جنبه‌های درست مدل ذهنی یکدیگر کمک گرفت و به مدل ذهنی بهتری برای درک و تحلیل پدیده مورد نظر در دنیای واقعی رسید. مسیر این یادگیری تأمل و پرسشگری و نیز گفت‌وگوست. به نظر شما چه مسیرهای دیگری برای آگاهی از مدل‌های ذهنی یکدیگر وجود دارد.

تجربه‌های گذشته همه ما بیانگر این نکته است که همه ما از پیش‌فرض‌های شفاف نشده و آزمون نشده خسارت‌های فراوان دیده و آسیب‌ها خورده‌ایم. فرضیات ذهنی نادرست موجب می‌شود افراد با عینک‌های متأثر از آن فرضیات به دنیا نگاه کنند و دنیای پیرامون خود را در قاب آن پیش‌فرض‌ها ببینند. اطلاعات را مطابق با آن پیش‌فرض‌ها جمع‌آوری یا ساختار دهند و بدون توجه به پیش‌فرض‌های نادرست خود در گمراهی و تاریکی باقی بمانند. شاید مولانا نیز همین معنا را مراد کرده وقتی که می‌گوید:

پیش‌چشم داشتی شیشه کبود
زان جهت عالم کبودت می‌نمود

مخمس



حضرت آیت‌الله سید حسن خمینی

در پانزدهمین نشست علمی بزم اندیشه:

امام خمینی (ره) را درست

به دانش‌آموزان معرفی کنیم

نصرالله دادار

عکاس: غلامرضا بهرامی

پانزدهمین نشست علمی بزم اندیشه در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی برگزار شد. این نشست هر ماه در این سازمان برگزار می‌شود. در این نشست علمی که با حضور دکتر فخرالدین دانش آشتیانی وزیر آموزش و پرورش و معاونان وزیر و دکتر محی‌الدین بهرام محمدیان رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و جمعی از محققان، کارشناسان و مؤلفان این سازمان برگزار شد، حضرت آیت‌الله سید حسن خمینی، بر ضرورت معرفی درست و صحیح اندیشه‌های حضرت امام (ره) به دانش‌آموزان تأکید کرد و گفت: «مراقب باشیم امامی که معرفی می‌کنیم خدای ناکرده «کاریکاتوری از امام» نباشد و نسبت‌های اجزای این اندیشه بر هم نریزد. چون اندیشه امام یک کلی است که نمی‌توان به بخشی از آن توجه کرد و به بخش دیگر توجه نکرد. بنابراین باید امام را درست به دانش‌آموزان معرفی کرد.»

سؤال اول: چرا باید امام را مطرح کنیم؟

چرا اندیشه، سخن و راه امام را باید برای دانش‌آموز امروز، که مرد یا زن فردای جامعه است، توضیح دهیم؟

متن سخنان حضرت آیت‌الله سید حسن خمینی: من عرایضم را پیرامون چگونگی معرفی امام در کتاب‌های درسی در چهار حوزه و در پاسخ به چهار سؤال مطرح می‌کنم:

امام نقطه
تلاقی سه
آرمان است
که آینده
ما را تأمین
می‌کند:
استقلال،
آزادی و
دین‌داری و
معنویت

باور کند که او درمانگر دردهایش است. اگر توانستیم مشکلات جامعه را حل کنیم و توانستیم بگوییم اندیشه‌ی امام فقر زدا، فسادستیز و تبعیض زداست و با این اندیشه می‌توان دنیا و آخرت بهتری داشت، جامعه خود به دنبالش می‌آید. البته برای معرفی امام باید از ابزارهای جدید نیز استفاده کنیم و آموزش و پرورش از توانمندی‌های بسیار زیادی در این حوزه برخوردار است.

سؤال سوم: امام کیست که می‌خواهیم او را مطرح کنیم؟

مشکلی که وجود دارد این است که ما فکر می‌کنیم نسبت به موضوعات، شناخت کافی داریم.

امام کیست؟ اندیشه امام چیست؟

گاهی افرادی داعیه‌دار اندیشه‌ی امام می‌شوند که اگر از آن‌ها بپرسید امام چند جلد کتاب فقهی و اصولی دارند، نمی‌توانند پاسخ دهند. اصلاً نمی‌توانند کتاب‌های امام را بخوانند. اگر قرار است امام را ترویج کنیم، باید اول او را بشناسیم.

شما اگر نتوانید قضایای حقیقیه، قضایای خارجی و تمایز آن‌ها و سخنانی را که امام در شأن نزول‌های مختلف بیان کردند، درک کنید، نمی‌توانید امام را بشناسید. این‌ها مربوط به امام تنها نیست، مربوط به همه است.

کسی که تلاش کرده است مکتب امام صادق (ع) را بشناسد، می‌تواند بگوید آن امام در مورد فلان مسئله چه می‌گوید. کسی هم می‌تواند بگوید امام [خمینی] درباره‌ی فلان موضوع چه می‌گوید که در حوزه شناخت امام، حوزه‌ی درسی امام، حوزه‌ی تبیین امام و حوزه‌ی بازشناسی امام تلاش کرده باشد.

امام دو حیثیت متفاوت دارد: هم پایه‌گذار مکتب است و هم مجری یک مکتب است. این از توفیقات امام است که صاحبان سایر مکاتب آن را نداشتند؛ یعنی اینکه ایشان خودش، هم دارای مکتب سیاسی است که ریشه‌های فقهی، عرفانی و فلسفی دارد و هم خودش آن را اجرا کرده است. جنس قضایایی که در یک منظومه فکری است، از نوع قضایای حقیقیه است. ابطال‌پذیری آن نوع دیگری است. اجرای آن‌ها، قضایای خارجی و اساساً قضایای تاریخی است.

تمایز بین مقام اجرا و رهبری نهضت با قضایایی که در مقام تبیین نظریه مطرح می‌شود، بحث بسیار مهمی است که معمولاً درهم تنیده می‌شود. برای مثال، یک روز امام فرمودند ما اگر از صدام بگذریم، از آل سعود نمی‌گذریم. این قضیه مربوط به سال ۶۶ بود. اما در سال ۷۰ روابطی برقرار شد که درست هم بود. این یعنی یک اجتهاد. این قضیه،

پاسخ این سؤال به نفع امام (ره) بر نمی‌گردد. طبق روایات کسی که فوت کرد، رو به این جهان ندارد و خودش و اعمالش است. ما بگوییم یا نگوییم به حال امام (ره) فایده ندارد. سخن گفتن از امام به خاطر نفعی است که احساس می‌کنیم برای ما، جامعه‌ی ما و برای فردای ما دارد.

سخن از امام، ادای دین هم نیست، بالاتر از این‌هاست. امام نقطه تلاقی سه آرمان است، که این سه آرمان، آینده ما را تأمین می‌کند: استقلال، آزادی و دین‌داری و معنویت. امام علمی است که این سه‌گانه گم نشود. اگر از امام می‌گوییم و نام او را مطرح می‌کنیم و بین خودمان مطرح کردن امام را به‌عنوان امر مسلم تلقی می‌کنیم، برای خودمان است. همان‌طور که تبیان عاشورا برای خودمان است. تبیان پیامبر و اهل بیت او برای خودمان است. برای اینکه امام علم، نماد و پرچم آینده‌ی بهینه ما است.

سؤال دوم: امام را چگونه مطرح کنیم؟

چرا مردم در سال‌های ۵۶ و ۵۷ عاشق امام شدند، با اینکه او را ندیده بودند. تاریخ ما سید، مرجع و عارف زیاد داشته است. چرا به دنبال امام راه افتادند و جامعه در آستانه انقلاب او را به‌عنوان رهبر انتخاب کرد و به‌خاطر او و گفته‌ی او جان داد، جنگ کرد، شهید شد و پیشرفت کرد؟

این سؤال بسیار مهمی است؛ زیرا مردم حرف امام را دوی درد خود شناختند. اگر امام را درمان دردهای خود نمی‌دانستند، این‌گونه به دنبالش راه نمی‌افتادند. علت انتخاب آن‌ها این بود که فکر کردند او دقیقاً روی دردشان، دست گذاشته است و درمان را ارائه می‌دهد. همچنین او را به‌عنوان یک رهبر سالم که می‌تواند این درد را درمان کند، شناختند.

اگر امروز واقعاً می‌خواهیم امام در جامعه بماند، باید سخن امام و تبیین مکتب امام، دوی درد امروز جامعه ما باشد. اگر این‌طور شد، لازم نیست من و شما آن را مطرح کنیم، خود مردم دنبالش می‌روند.

آب کم جو تشنگی‌آور به‌دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

شما سخنی را باید بگویید که دوی درد جامعه باشد و امامی را معرفی کنید که پاسخگوی مشکلات جامعه باشد. اگر امامی را معرفی کنید که پاسخگوی مشکلات جامعه نباشد. و بیانی از امام را بگویند که با درد جامعه ارتباط برقرار نمی‌کند، باید دائماً در بوق تبلیغات بدمید و آن را تبلیغ کنید و اثر کمتر هم بگیرید. در صورتی که شما باید امام مشکل‌شناس و مشکل‌گشا را معرفی کنید تا جامعه

گاهی افرادی
داعیه‌دار
اندیشه امام
می‌شوند که
اگر از آن‌ها
پرسید امام
چند جلد
کتاب فقهی و
اصولی دارند،
نمی‌توانند
پاسخ
دهند. اصلاً
نمی‌توانند
کتاب‌های
امام را
بخوانند

قضیه خارجی است.

این‌طور نیست که قطع ارتباط در آن مقطع به‌عنوان قضیه حقیقیه باشد. بحثی که امام درباره حضور خانم‌ها در جامعه دارند، یا موضوع حضور مردم در صحنه اجتماع یا حضور دین در اجتماع، به یک قضیه خارجی که در یک بازه زمانی خاص باشد، مربوط نمی‌شود.

پس سؤال سوم برمی‌گردد به اینکه بینیم امام کیست و چیست و ما از چه کسی صحبت می‌کنیم. این‌گونه نباشد که مولوی می‌گوید:

هر کسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

نمی‌شود کسی بیاید جمله‌ای از امام را بدون توجه به جملات قبل و بعد آن و اینکه مربوط به کدام بازه زمانی است، بگیرد و مطرح کند. نکته دیگر اینکه وقتی از نسل اول انقلاب کسی از میان ما می‌رود، دست ما از کسانی که می‌توانند مفسران صادقی برای این مسئله باشند، کوتاه می‌شود. کسانی که با یک نفر زندگی کرده‌اند و او را لمس کرده‌اند و با او از نزدیک به مرور پیش آمده‌اند، بهتر می‌توانند بگویند در فضای ذهنی او چه می‌گذشته است. برخی می‌گویند امام وقتی خربزه یا هندوانه می‌خوردند نمک روی آن‌ها می‌پاشیدند. من از روزی که به دنیا آمدم با امام نبودم؛ اما امامی که من می‌شناسم روی خربزه نمک نمی‌ریخت. اگر می‌خواست نخورد، نمی‌خورد. امامی که من دیدم خربزه را بدون نمک می‌خورد. این یک مسئله کوچکی است. حالا شما این مسئله را بگیرید و ادامه دهید.

پس یکی از مهم‌ترین کسانی که می‌توانند مفسرین، مجتهدین و شارحین آثار امام باشند، حلقه اولی دور او هستند که ممکن است آرام آرام از میان ما بروند. دوم کسانی هستند که در این مسیر تلاش می‌کنند. ما به امام‌شناسانی احتیاج داریم که از پایه شروع کنند به تشخیص، تحصیل و شناخت آرا و نظریات متفاوت امام.

سؤال چهارم: مطرح کردن

امام با چه آفاتی

می‌تواند مواجه

شود؟

هیچ‌وقت در
این جامعه
کسی به
جنگ

مستقیم با امام نمی‌رود؛ چون ایشان در قلب اکثریت مردم جا دارد؛ اما راهش همان است که رهبری معظم انقلاب هم چندین بار گفته‌اند. امام را تحریف می‌کنند. تحریف امام؛ یعنی نگاه کاریکاتوری به امام.

کاریکاتور شما، کاریکاتور من نیست؛ ولی شما هم نیستید. در کاریکاتور تناسب‌ها به هم می‌ریزد.

متأسفانه ما در اسلام هم این‌طور هستیم؛ اما نگاه امام به اسلام، کاریکاتوری نبود. اگر کسی در حضور امام، غیبت کسی را می‌کرد، امام تحمل نمی‌کرد؛ ولی من و شما پشت سر کسی که غیبت می‌کند نماز می‌خوانیم ولی با کسی که مشروب می‌خورد، سلام علیک نمی‌کنیم. زاویه نگاه اسلام، این‌طور نیست. غیبت از بسیاری از گناهانی که از دید ما بسیار مستهجن است، بدتر است. حق مردم خوردن بدتر است. تهمت زدن بدتر است، دروغ گفتن بدتر است. روایات زیادی داریم که می‌پرسند آیا مسلمان فلان کار را می‌کند؟ می‌گویند شاید، فلان کار... شاید و... دروغ هم می‌گوید؟ جواب نه است. کینه در دل ندارد. تهمت نمی‌زند. همین اتفاق در مورد امام هم ممکن است بیفتد. بعد از دوره ما، با امامی مواجه می‌شویم که ظاهرش امام است؛ اما واقعیتش امام نیست. کسی شاید عملاً این کار را نکند؛ اما حواس‌ها باید جمع باشد. اگر روی ولایت فقیه که از ارکان اندیشه امام است، تأکید می‌کنیم، باید روی حقوق مردم هم تأکید کنیم. اگر بر حقوق مردم تأکید می‌کنیم، باید بدانیم این حقوق در قالب یک نظام دینی تعریف شده است. اگر روی استقلال تأکید می‌کنیم باید توجه کنیم در اندیشه امام، زندگی بهتر، زندگی شاد و زندگی پیشرفته هم شأن ملت است. استقلال که باعث پیشرفت شود و پیشرفتی که مستقلانه باشد، مدنظر امام بوده است. اگر به ارزش‌های ظاهری جامعه تن می‌دهیم (که باید هم بدهیم) باید به ارزش‌های باطنی هم توجه کنیم. این‌گونه نباشد که بگوییم ظاهر جامعه خوب باشد؛ اما در درون منجلابی از کینه‌های اخلاقی و مفاسد و ناهنجاری‌های اخلاقی باشیم.

از آن طرف تا حرفی زدی بگویند: «می‌بخور، منبر بسوزان، مردم‌آزاری مکن». نه‌خیر، نه می‌بخور نه مردم‌آزاری کن!

اگر تأکید روی مبانی اخلاقی می‌کنیم، توجه کنیم که با ارزش‌های دینی جامعه مغایرت پیدا نکند.

اگر توجه داریم که از ارکان اندیشه امام، مبارزه با استکبار است، توجه کنیم که یکی از ارکان مبارزه با تحجر و استحمار است. در دیدگاه امام، جریان تحجر همان اندازه منفور





امام دو
حیثیت
متفاوت دارد:
هم پایه‌گذار
مکتب است
و هم مجری
مکتب. این
از توفیقات
امام است
که صاحبان
سایر مکاتب
آن را ندارند

نمی‌توان به بخشی از آن توجه کرد و به بخش دیگر توجه نکرد. در این کار باید تلاش و اجتهاد کرد. به صرف اینکه کسی با مقطع کوتاهی از زندگی امام یا با جمله‌ای از ایشان کار کند، نمی‌تواند امام‌شناس باشد؛ البته راه بسته نیست، هر کس می‌تواند همت کند و این مسیر را پیماید.

۴. آفات این مسئله چیست؟ آفات مسئله این است که به عدم تناسب و یک کاریکاتور غیرواقعی برسیم که همان می‌شود که صدها سال در مآذنه‌ها نام پیامبر را بردند؛ اما جامعه اسلامی از آن حرکت نگرفت. وقتی تناسب رعایت شد، انقلاب اسلامی پدید آمد. همان صحبت‌ها، همان کتاب‌ها، همان روایت‌ها و همان مسائل و همان آخوندها بودند؛ اما استکبار، سلطنت و طاغوت هم بود؛ ولی چون تناسب به هم ریخته بود، حرکتی ایجاد نمی‌شد. وقتی نام مبارک سیدالشهدا(ع) در جای خود قرار می‌گیرد، از دلش حسین فهمیده در می‌آید. اگر جای خود قرار نگیرد، از آن جنگ‌های حیدری و نعمتی در می‌آید که فقط علم می‌کشند، سینه می‌زنند و دعوا می‌کنند. وقتی امام زمان(عج) درست جای خودش قرار می‌گیرد، از آن حرکت در می‌آید. از این انتظار، انقلاب زاییده می‌شود. وقتی جای خود قرار نگیرد از دل آن جمود، واپس‌گرایی، تاجر و انظلام در می‌آید؛ یعنی ظلم را بپذیر، تا خود آقا بیاید حل کند. اگر این را درست جای خود قرار ندهیم، کار کرد عکس پیدا می‌کند و به ضدش تبدیل می‌شود.

اگر امام در این جامعه باشد و جایگاه تناسب اندیشه‌اش درست رعایت شود، در این جامعه نباید فقر داشته باشیم. نباید تبعیض و فساد باشد؛ بلکه باید پیشرفت باشد و زندگی‌ها سالم‌تر باشد. البته در هر جامعه‌ای مشکلات هست. مهم این است که شیب و سرعت درست باشد. جامعه‌ای درست است که جهت حرکتش درست و سرعت حرکتش عقلایی باشد. به‌طور طبیعی آرمان‌ها همیشه باید یک گام از ما جلوتر باشند و اگر دسترسی پیدا کنیم، دیگر آرمان نیستند.

است که استکبار. اگر کسی می‌خواهد مبارزه با اشرافیت را آغاز کند از آن طرف باید مبارزه با ریا را هم شروع کند.

اگر کسی با ریا مبارزه نمی‌کند، جامعه را ریاکار بار می‌آورد. اگر به حقوق الهی در جامعه توجه ویژه می‌کنیم (که باید بکنیم)، به حقوق مردم و حقوق شهروندی هم باید توجه کنیم.

همان‌وقت که امام قانون اساسی را که مادر و اساس همه قوانین است، امضا می‌کند، به بیانیه هشت ماده‌ای هم توجه دارد. اگر کسانی می‌گویند مبارزه با مقدس‌مآبی کاملاً درست است؛ به این معنا نیست که ولنگار باشیم، مبارزه با ولنگاری هم لازم است. اگر توجه به این نکته داریم که امام در فقهش حقوق زنان را مطرح می‌کند و آن‌ها را وارد اجتماع می‌کند، زانی که در نگاه بعضی فقه‌های بسته، محصوریت‌هایی برایشان وجود دارد، به دانشگاه می‌برد، این نباید با حجاب، عفاف و حقوق مصحح الهی در تضاد باشد.

امام همان‌طور که می‌گفت باید رابطه با دنیا داشته باشیم و ما نمی‌توانیم دور کشورمان دیوار بکشیم، از آن طرف هم تأکید داشت نباید در نظام سلطه جهانی مضمحل شویم. همان‌طور که جامعه مورد نظر امام باید امنیت‌دار باشد، باید عدالت هم داشته باشد. امنیت بی‌عدالت یک جریان از بین رفته است و عدالت هم بی‌امنیت نمی‌شود.

سخن من به‌طور کلی این است که مراقب باشیم امامی که معرفی می‌کنیم خدای ناکرده کاریکاتوری از امام نباشد. یک بُعد را تقویت و بُعد دیگر را تضعیف نکنیم. نسبت‌ها در درون این اندیشه به هم نریزد.

به‌طور خلاصه، بحث را در چهار حوزه مطرح کردیم:

۱. چرا باید از امام بگوییم؟ چون امام رمز سعادت و خوشبختی آینده جامعه ماست.
۲. چگونه از امام بگوییم؟ آن‌گونه که دوا می‌درد امروز جامعه ما باشد.
۳. امام کیست و چیست؟ امام یک کلی است که

معلم ادبیات، سیم رابط گنج

نصرالله دادار
عکس: رضا معتمد

در گفت‌وگو با خانم لیلا صبحی خامنه، دبیر ادبیات فارسی، مشهد



کار پویایی است. سروکار داشتن با دست‌کم سی چهل نفر آدم متفاوت در یک روز برایم همیشه جذاب بود و هنوز هم هست.

منش و روش معلمی‌تان را از کجا گرفته‌اید؟

به گمانم اولین تجربه معلمی که داشتم در شکل‌گیری این منش که می‌فرمایید خیلی مؤثر بوده. اولین تجربه معلمی من، آخرین سال دانشجویی‌ام بود. حق‌التدریس در یک مدرسه راهنمایی در منطقه جوادیه تهران، آن هم به‌جای معلمی که وسط سال برای

آنچه در پی می‌آید متن گفت‌وگویی است که ما با خانم لیلا صبحی خامنه، دبیر ادبیات فارسی ناحیه ۵ مشهد، انجام داده‌ایم. خانم صبحی، متولد سال ۱۳۵۳ در تبریز، از سال ۱۳۷۵ فعالیت آموزشی خود را در آموزش‌وپرورش آغاز کرده است. او در مناطق گوناگونی مانند تهران، تبریز، جلفای آذربایجان شرقی و چناران خراسان معلمی کرده و اکنون در مدارس ناحیه ۵ مشهد به تدریس اشتغال دارد. از ویژگی‌های بارز وی، علاقه‌مند بودن به معلمی، ادبیات فارسی و رمان و داستان است. از ایشان یک کتاب رمان به‌نام «پاییز از پاهایم بالا می‌رود»، چاپ شده است.

کسی هم در این دوست داشتن مؤثر بود؟

به‌صورت خاص نه. خودشغل معلمی به‌نظم

چرا معلم شدید؟

معلمی یکی از شغل‌هایی بود که از دوران نوجوانی و حتی قبل‌تر دوست داشتم.

مرخصی زایمان رفته بود. همه این عوامل در کنار سن کم و بی‌تجربگی من، اوضاع خیلی سختی را برایم به‌وجود آورد به طوری که حدوداً نصف زمان کلاس را صرف آرام کردن بچه‌ها در اوج سنین سرکشی‌شان می‌کردم. از آذرماه که به آن مدرسه رفتم تا حدود اردیبهشت کمابیش این مشکلات را داشتم. اردیبهشت که زمان نمایشگاه کتاب بود، در اوج بی‌تجربگی تصمیم گرفتم، بدون اطلاع مدرسه، بچه‌ها را به نمایشگاه کتاب ببرم. رفتم و چند ساعتی دور زدیم و در مسیر برگشت سوری هم به خوابگاهمان زدیم و جایتمان خالی هندوانه‌ای روی چمن‌ها خوردیم. بعد از این بچه‌ها را به ایستگاه اتوبوس جوادیه رساندم و راهی‌شان کردم، برگشتم خوابگاه و از تلفن عمومی محوطه شروع کردم یکی یکی زنگ زدن به خانه‌هاشان و خبر گرفتن که فلائی به سلامت رسید یا نه. درست از جلسه بعد که سر کلاسشان رفتم، همه چیز عوض شده بود. چیزی شبیه ارادت و احترام به من در کلاس شکل گرفته بود. یک جور محبت خاص و هیچ کدام از مشکلات قبلی دیگر نبود.

البته الان که فکرش را می‌کنم آن کار من کار خیلی خطرناک و اشتباهی بود، اما به من آموخت که دور زدن فاصله‌های مرسوم میان شاگرد و معلم چه معجزه‌ها که نمی‌کند!

◀ **یک سالی که در تبریز بودید چطور؟**
 آنجا هم خیلی خوب بود. البته در تبریز تدریس نداشتم. کار پرورشی انجام می‌دادم. اما آنجا هم ارتباط خیلی نزدیکی با بچه‌ها داشتیم. هنوز که هنوز است بعد از قریب بیست سال با بعضی‌هاشان در ارتباط هستم.

◀ **به نظر تان چه چیزی موجب شکل‌گیری چنین ارتباطاتی می‌شود؟**
 چیزهای زیادی دخیل است. از جو حاکم بر اداره گرفته تا روحیه مدیر و علاقه‌مندی معلم و خود بچه‌ها.

◀ **از اینکه معلمی را انتخاب کردید، خوشحالی‌دید؟**
 بله، واقعا خوشحالم.

◀ **بعد از حدود بیست سال معلمی احساس خستگی نمی‌کنید؟**
 نه. هنوز واقعا نه.

◀ **آیا تاکنون در جوهایی که گاهی همکاران دور هم می‌نشینند و از شغل خود اظهار ناراضی می‌کنند قرار گرفته‌اید؟ به نظر تان**

این ناراضی‌تی‌ها چه دلایلی دارد؟
 بله. گاهی پیش می‌آید. به‌نظرم عمده‌ترین دلیلش مسائل معیشتی است. یعنی همین همکاران با همین شرایط کاری اگر دریافتی متناسب‌تری در سطح مشاغل دیگر داشتند، خیلی‌هایشان اعلام ناراضی‌تی نمی‌کردند. دلیل دیگر این است که خیلی‌ها از بد حادثه و چون معلمی دم‌دست‌ترین شغل بوده، آن را انتخاب کرده‌اند و شخصا علاقه‌ای به این کار ندارند.

به‌نظر من سه دسته دلیل دیگر هم در این احساس دخیل است و موجب تشدید آن می‌شود. دلایل مربوط به زمان، مکان و جنسیت. این حس معمولاً در دوره‌های اخیر، در شهرهای بزرگ و در آقایان بیشتر است.

◀ **۱۹ سال است که معلمید. بین بچه‌های دهه ۷۰ و دهه ۹۰ چه تفاوت‌هایی می‌بینید؟ گاهی از همکاران می‌شنویم که بچه‌های قدیم چیز دیگری بودند و بچه‌ها حالا چنین و چنان‌اند. شما با این موضوع موافقت می‌کنید؟**
 طبیعتاً بچه‌های هر دوره‌ای با دوره دیگر فرق دارند. اما این فرق داشتن لزوماً به معنی بهتر یا بدتر بودن نیست. ما می‌شنویم که بچه‌های قبل حرف‌گوش‌کن‌تر بودند و به قول معروف بزرگ‌تر و کوچک‌تر حالیشان می‌شد. به‌نظر من این خصوصیات به مکان و بافت اجتماعی هم شدیداً وابسته است. یعنی همین حالا هم در شهرستان‌های کوچک‌تر و در مناطقی از شهر که اتفاقاً پایین شهر محسوب می‌شوند، به‌نظر من کار معلم راحت‌تر است.

◀ **این راحت‌تر کسه می‌گویید مفهومش چیست؟**
 غیر از بافت اجتماعی این مناطق که اغلب سنتی‌تر و روابط میان بزرگ‌تر و کوچک‌تر تعریف شده است، مسئله سطح اقتصادی هم خیلی مهم است. اینکه یک معلم در مدرسه‌ای تدریس کند که نگاه دانش‌آموز و اولیسا به او، نگاه از بالا به پایین و همراه با تحقیر و یا نهایتاً با ترحم باشد، برای من یکی، واقعا غیر قابل تحمل‌تر از مشکلات مدارس مناطق ضعیف‌تر است.

◀ **اگر کسی به شما مراجعه کند و بگوید می‌خواهم معلم بشوم و نظر تان را بخواهد، چه توصیه‌ای به او می‌کنید؟**

بستگی به این دارد که این سؤال را پیش از انتخاب معلمی از من بپرسد یا پس از آن. پیش از انتخاب، اگر این فرد آقا باشد، بنا

بر همان دلایلی که گفتم، راحت نمی‌شود معلمی را به او توصیه کرد. مگر آنکه علاقه‌اش واقعاً شدید باشد یا امکانات مالی دیگری در اختیار داشته باشد. اما اگر خانم باشد، کسی که خودش مراجعه کند و این حرف را بگوید، معنی‌اش این است که این کار را دوست دارد و من او را در تصمیمش تأیید می‌کنم.

◀ **اگر بعد از انتخاب باشد و مثلاً فرد منابع مالی دیگری در اختیار داشته باشد، چه نکته کلیدی در معلمی هست که می‌خواهید به چنین فردی گوشزد کنید؟**

توصیه‌های زیادی می‌کنم. یکی اینکه اگر می‌خواهد واقعاً از شغلش لذت ببرد، به چارچوب مرسوم و متداولی که مسائل اداری در مورد ارتباط با دانش‌آموزان به او دیکته می‌کند قناعت نکند. دیگر اینکه اگر می‌خواهد ارتباطی صحیح و انسانی با دانش‌آموزانش داشته باشد، برای آن‌ها ارزش و حقوق انسانی قائل باشد. به‌دلیل نارسایی‌های ریشه‌ای موجود در نظام آموزشی، اغلب ما شاهد هستیم که دانش‌آموزان اندیشمندتر، پویاتر، آرمانگراتر و خلاق‌تر با بخشی از این نظام معیوب تعارض پیدا می‌کنند. یک معلم در چنین شرایطی به‌جای سرکوب و استفاده از موضع قدرت، باید به دانش‌آموز حق بدهد و نهایتاً با آوردن دلایلی قانع‌کننده او را مجاب کنند که برای حفظ یک چارچوب کلی، چاره‌ای جز پیروی از مقررات موجود، و تلاش تدریجی و خستگی‌ناپذیر برای تغییر و اصلاح آن‌ها وجود ندارد.

توصیه دیگر در نظر گرفتن تفاوت‌های میان مدارس مختلف است. ما مخصوصاً در درس‌های عمومی مثل ادبیات، تقریباً در همه‌جا کتاب درسی واحدی داریم. در حالی که میان دانش‌آموزان رشته‌ها، مناطق و جنسیت‌های مختلف، تفاوت‌های اساسی در علاقه و نیاز به ادبیات یا هر درس دیگری وجود دارد. برای داشتن یک کلاس علاقه‌مند و پویا، لحاظ کردن این تفاوت‌ها به‌عهده معلم است. «آنچه معلم باید بگوید و انجام بدهد» در یک مدرسه نمونه یا تیزهوشان، با یک مدرسه که دانش‌آموزش در پایه دوم دبیرستان حتی درست نوشتن اسم فامیل خودش را واقعا بلد نیست، قطعاً باید متفاوت باشد چون هر کدام از این بچه‌ها نیازهای متفاوتی دارند.

◀ **اینکه هر کدام از این‌ها چه نیازهایی**

سروکار
 داشتن با
 دست کم ۳۰
 یا ۴۰ نفر آدم
 متفاوت در
 یک روز برایم
 جذاب است



دور زد فاصله‌های مرسوم میان معلم و دانش آموز، چه معجزه‌ها که نمی‌کند

دارند را چطور شناسایی می‌کنید؟

در همان جلسات اول می‌توان این را با مطرح کردن مباحثی جذاب از سطوح مختلف و دیدن واکنشی که بچه‌ها نشان می‌دهند، فهمید. اینکه آیا مشتاق و کنجکاو می‌شوند یا هنوز بی‌علاقه و بی‌حوصله‌اند.

◀ به نظر شما شناخت مخاطب مهم است؟

بله. خیلی هم مهم است. من در یک کلاس باید در ده دقیقه پایانی یا هر زمان آزادی که دارم، برای یک دانش‌آموز از خاقانی و احمدرضا احمدی و بورخس بخوانم و ذهن آماده و مشتاقش را به چالش بکشم و سر کلاس دیگر در همین فرصت، برای دانش‌آموزی دیگر، از دم‌دستی‌ترین و راحت‌ترین رمان‌ها و شعرهای حتی که ارزش ولی زودفهم بخوانم تا دست‌کم ارتباطش با ادبیات قطع نشود و چیزی از کلاس با خودش ببرد که بتواند بفهمد و دوستش داشته باشد.

◀ به نظر شما یک معلم نمونه ادبیات چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

اول از همه اینکه خودش به ادبیات علاقه‌مند باشد. گذشته از این باید مطالعات ادبی‌اش به‌روز باشد و جریان‌های اصلی ادبی را چه در سطح کشور و چه در سطح جهان بشناسد. یک معلم خوب ادبیات نمی‌تواند برای پرورش دانش‌آموزان خلاق به چارچوب کتاب و مطالب کتاب درسی اکتفا کند. مهم‌تر از همه اینکه یک معلم خوب ادبیات باید بیش از آنکه خودش حرف بزند بچه‌ها را به کار بکشد. البته این مختص ادبیات نیست و در همهٔ دروس تا حدودی همین‌گونه است. ادبیات درس حفظ‌کردنی نیست. مبارزه با این تفکر که ادبیات را درس حفظی می‌داند سخت است اما وظیفه معلم خوب این است که به‌جای توضیح ظرافت‌های ادبی که مدنظر کنکور و آزمون‌های مختلف است، در بچه‌ها این اعتمادبه‌نفس را ایجاد کند که خودشان دنبال مفاهیم و ظرافت‌ها ادبی بگردند و از کشف آن‌ها در حد توانشان لذت ببرند.

◀ به‌روز بودن معلم چطور حاصل می‌شود؟

با علاقه‌مندی و مطالعه مستمر. کسی که علاقه‌مند است، طبیعتاً مجلات به‌روز را مطالعه می‌کند، طبیعتاً در فضاهای مجازی و نشست‌ها مشارکت دارد و اگر اهل خلاقیت باشد در جشنواره‌های مختلف شرکت می‌کند و خبر از جریانات دارد.

◀ برداشت من این است که شما می‌گویید معلم خودش باید یاد بگیرد تا بتواند یاد بدهد.

یاد گرفتن طبیعتاً خیلی مهم است. اما «چه چیز» یاد گرفتن مهم‌تر است. من فواید پژوهش در زمینه‌های مثنوی و شاهنامه و... را رد نمی‌کنم اما معتقدم برای سوق دادن دانش‌آموزان به سمت خلاقیت ادبی، سواد ادبی روز معلم ادبیات از این‌ها مهم‌تر است.

◀ اگر بخواهید توصیه‌ای کنید به معلم‌هایی که چندان به شغل خود علاقه‌مند نیستند و باری به هر جهت به این حیطه کشیده شده‌اند، چه می‌گویید؟

از معلم بی‌علاقه نمی‌توان انتظار چندانی داشت. می‌شود چیزهایی در حد شعار و توصیه‌بی‌خود گفت، اما انجام کاری که به آن علاقه نداری خیلی سخت است. هر کاری چه برسد به معلمی!

◀ آیا درس ادبیات می‌تواند تأثیر روی زیبایی‌شناسی، جهان‌بینی، ارزش‌شناسی و دیگر پایه‌های تفکر دانش‌آموزان داشته باشد؟

وقتی من یک رمان می‌خوانم، با کمترین هزینهٔ ممکن، یک زندگی جدید را با تمام ابعادش تجربه می‌کنم. شعر جایگاه خودش را دارد اما کسانی که رمان خوب زیاد می‌خوانند با کسانی که نمی‌خوانند در شیوهٔ زندگی و جهان‌بینی تفاوت اساسی دارند. من معتقدم مثلاً آدم «برادران کارامازوف خوانده» با آدم «برادران کارامازوف نخوانده» تفاوت اساسی دارد.

◀ پس چطور روستا را می‌شناسید؟

درس ادبیات چند وظیفهٔ اصلی دارد که اگر در انجام آن موفق شود، کل زندگی دانش‌آموز را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اصولاً ما ادبیات می‌خوانیم تا بتوانیم بهتر و مؤثرتر بشنویم، بگویم، بخوانیم و بنویسیم. در درجه بالاتر هدف این درس، ایجاد ارتباط بین دانش‌آموز و گنجینهٔ آثار ادبی است. ادبیات ما هزار سال سابقه دارد. در این هزار سال، صدها شاعر و نویسنده که هر یک دنیایی از اندیشه با تجربیات منحصر به فرد دارند ظهور کرده‌اند و آثاری از خود برای ما به یادگار گذاشته‌اند. من معلم ادبیات اگر فقط بتوانم پلی بین این

دانش‌آموز منتقل کنم. خانم صبحی در زمانی که به‌نام «پاییز از پاهایم بالا می‌رود» نوشته‌اید، یک معلم چند پایه هست. آیا در این زمینه تجربه داشته‌اید؟ چطور با شخصیت معلم چند پایه ارتباط گرفته‌اید؟

من نمی‌خواهم معلم چند پایه را خاص کنم. برایم همان معلم دبستان در روستا بودن مهم بود. از همان دوران نوجوانی این یکی از آرزوهایم بود. البته هیچ‌وقت قسمتم نشد. من خودم روستایی نیستم و معلم روستا هم نبوده‌ام ولی از بستگانم کسانی مثل خاله یا دخترعمه‌هایم بودند که در روستا بیتوته کرده بودند و تدریس می‌کردند. ما گاهی به آن‌ها سر می‌زدیم. همیشه این شکل زندگی و روابط برایم جذابیت ویژه‌ای داشت. یکی از دوستانم هم در روستایی آموزش‌شمار نهضت بود و از سفر کوتاهی که پیش او داشتم خیلی چیزها یاد گرفتم.

◀ پس چطور روستا را می‌شناسید؟

برای شناختن روستا لازم نیست سال‌ها در روستا زندگی کرده باشی. من مادرم روستازاده بوده و همچنین خانواده پدری‌ام. در دوران کودکی و نوجوانی سفر به روستا زیاد داشتم. سفر زیاد در کودکی می‌تواند تأثیرات عمیقی داشته باشد. آدم روستایی را لازم نیست حتماً در روستا ببینی. آدم روستایی را هر جا ببینی همان روابط را دارد. مثلاً در کودکی یکی از همسایه‌های ما از عشایر قره‌داغ بود و من خیلی از این روابط و گویش‌ها را از خانوادهٔ آن‌ها آموختم.

طبیعت مدرسه

بررسی عوامل مؤثر بر حس
دلبستگی دانش آموزان و معلمان نسبت
به مدرسه و فضاهای یادگیری با توجه
به معماری و مبلمان آن

محمد تابش

طبیعت و آرامش دوست داشتنی

پژوهش‌های انجام شده در این زمینه بیانگر آن است که توجه به طبیعت در فضاهای مدرسه منجر به ایجاد نوعی از آرامش درونی می‌شود. این آرامش باعث کاهش اضطراب در دانش آموزان و مقابله با پرخاشگری در محیط مدرسه می‌گردد. ضمن اینکه این آرامش، الهام‌بخش بوده و موجب افزایش قدرت تفکر و حافظه و همچنین روحیه کنکاش و کنجکاوی و به دنبال آن افزایش خلاقیت در دانش آموزان می‌گردد. بدیهی است که این آرامش صرفاً درونی نمی‌باشد، بلکه حضور فضای سبز می‌تواند تا حدودی مانع ورود

جاذبه طبیعت

اکنون که در آستانه فصل بهار قرار گرفته‌ایم در نظر دارم در این شماره و شماره بعدی به موضوعاتی اشاره کنم که با طبیعت و آثار آن به شکل مستقیم یا غیرمستقیم در دوست‌داشتنی‌تر شدن مدرسه در ارتباط باشند.

در این شماره به تأثیرات طبیعت در فضای مدرسه به صورت نظری اشاره مختصری خواهیم داشت. در شماره بعدی (قسمت هفتم) راهکارها و چگونگی استفاده از طبیعت در فضاهای مدرسه را به صورت نکات عملی و کاربردی مورد بررسی قرار می‌دهیم و در شماره پس از آن درباره مدارس دوست‌دار طبیعت یا «مدارس سبز» به عنوان یک مدرسه دوست‌داشتنی، گفت‌وگو خواهیم کرد.

بدون شک استفاده از طبیعت و عناصر آن در فضاهای مدرسه یکی دیگر از عوامل مهم در ایجاد گرایش و دلبستگی به مدرسه است چرا که حضور عناصر طبیعی مانند گیاهان، آب، نور طبیعی و هوای تازه و حتی برخی جانوران باعث حضور حیات و زندگی در فضاها می‌گردد؛ و البته فضایی که زنده‌تر است دوست‌داشتنی‌تر هم هست! این مطلب برای همه ما محسوس و ملموس است چون به‌طور معمول، تجربه حضور در طبیعت و فضاهای ممزوج با طبیعت، همواره برای ما همنشین با احساسات و خاطرات خوشایند و دلپذیری بوده است.





مدرسه دارالفنون - تهران

همچنین ایجاد لایه‌های بسیار زیبا با بافت و رنگ طبیعی در عمق دید افراد، به همراه حرکت زیبا و موزون گیاهان در مسیر جریان هوا، احساس بسیار خوشایندی را از نظر بصری ایجاد می‌کند.

تحقیقات انجام شده مؤید آن است که تماشای مناظر طبیعی، فشار روانی را کاهش می‌دهد و احساسات و حالات خلقی مثبت را برمی‌انگیزد. همچنین اکثر افراد، تماشای مناظر طبیعی را بر مناظر انسان‌ساخته ترجیح می‌دهند. ضمن اینکه این چشم‌اندازهای لطیف و خوشایند طبیعی در مدرسه، ناخودآگاه، انس و آشتی با طبیعت در زندگی شهری به دور از طبیعت را برای دانش‌آموزان به ارمغان می‌آورد.



مدرسه البرز - تهران

طبیعت و سلامت جسمانی

تولید اکسیژن بیشتر به کمک افزایش گیاهان در محیط، ایجاد رطوبت مطبوع ناشی از تخییر در پیرامون فضاهای سبز، ایجاد تعادل دمایی به کمک گیاهان، حضور نور سرشار، همچنین تهویه طبیعی و بسیاری جلوه‌های طبیعی دیگر، زمینه توسعه سلامت و به‌دنبال آن نشاط و شادابی دانش‌آموزان را فراهم می‌کند. حس کودکان و بسیار دلنشین دودیدن در فضای سبز در محیط مدرسه، خصوصاً در مقطع دبستان، علاوه بر کمک به سلامتی آن‌ها، چنان جذابیتی برای بچه‌ها دارد که شاید جایگزین دیگری نتوان برای آن تعریف کرد.



زنده شدن حیاط مدرسه با فضای سبز

حضور طبیعت، قوی‌ترین عنصر در ایجاد معماری چندحسی

معمار موفق و مؤثر، معماری است که بتواند هر چه بیشتر حواس انسان را درگیر اثر یا بنا کند. لیزا هسونگ^۳، یکی دیگر از کارشناسان و طراحان محیط، معتقد است که هر چه حواس بیشتری در یک تجربه خاص از محیط شرکت کنند، آن تجربه درست‌تر و کامل‌تر خواهد بود. وی می‌گوید واضح‌ترین و قدرتمندترین تجربه‌ها از محیط، تجربه‌هایی هستند که در یک زمان، تمام حواس را درگیر می‌کنند. بنابراین معماری تنها معطوف به عناصر بصری نیست و

صداهای ناهنجار مزاحم به فضای مدرسه گردد که این موضوع باعث ایجاد آرامش نسبی در مقایسه با فضای شلوغ و پررفت و آمد شهری می‌باشد.

پویایی طبیعت و یادگیری از آن

مواد طبیعی زنده هستند و تغییر دائمی و تازه بودنشان دارای ارزش بالایی است. تغییرات مداوم ناشی از رشد گیاهان و فعالیت حیوانات اهلی خودبه‌خود پویایی بسیار جذابی را در فضاهای مدرسه ایجاد می‌کند. ضمن اینکه مشاهده رشد عناصر زنده طبیعی مانند گیاهان و برخی جانوران موجب بالا بردن دانش تجربی بچه‌ها با لمس و تجربه مستقیم زیستی با عناصر موردنظر می‌شود. همچنین زمینه مناسبی برای مشارکت دانش‌آموزان در نگهداری گیاهان و حیوانات اهلی فراهم می‌گردد که این موجب ایجاد برخی مهارت‌های سودمند در آن‌ها می‌شود.

پژوهشگران در زمینه روان‌شناسی و طراحی محیط از جمله فرانسویس تی^۱ و مک اندرو^۲، بر این باورند که محیط‌های طبیعی تأثیر عمیقی بر حس‌های پاک کودکان دارد. ضمن اینکه مواد طبیعی تخیل آن‌ها را فعال می‌کنند و بازی با گیاهان، چوب‌ها و خاک باعث هماهنگی حرکتی در کودکان می‌شود. همچنین ساختن خانه با مواد طبیعی توسط کودکان باعث افزایش قدرت حل مسئله در آن‌ها می‌شود.



مدرسه کاوی کنج - مشهد

چشم‌اندازهای زیبای طبیعی

بدیهی است که ایجاد چشم‌اندازهای زیبا و دلپذیر به کمک فضای سبز، تأثیرات بسیار مطلوبی روی بچه‌ها می‌گذارد. آرامش‌بخش بودن رنگ‌های طبیعی خصوصاً رنگ سبز،

سایر حواس نیز مانند حواس شنوایی، حس لامسه و حس بویایی نیز می‌توانند در لذت بردن و دوست داشتن یک فضا شریک و سهیم باشند.



زنده شدن مدرسه با فضای سبز

ایجاد یک معماری چندحسی به کمک طبیعت در مدرسه

به خاطر دارم که در حدود ۱۵ سال قبل، حیاط بزرگ یک مدرسه را، که تنها رنگ خاکستری و مرده آسفالت آن قابل مشاهده بود و حتی یک گیاه در آن نبود، با کاشت درختان صنوبر، بید مجنون و گیاهان دیگر با طبیعت آشتی دادیم. روزی که درختان کاشته شدند، هوا در حال تاریک شدن بود و باد ملایمی می‌وزید. اتفاقاً فصل درختکاری هم نبود و نهال‌های صنوبر، برگ‌های قابل توجهی نداشتند. بعد از گذشت بیشتر از ۱۵ سال هنوز فراموش نمی‌کنم که زیباترین و جذاب‌ترین حسی که در آن لحظات برای ما ایجاد شد، شنیدن صدایی بود که تا آن زمان کسی در حیاط مدرسه نشنیده بود. صدای به هم خوردن شاخ و برگ درختان صنوبر که در اثر نسیم ملایمی که در حال وزیدن بود ایجاد شده بود. قدرت طبیعت بیشتر از آن است که تنها بتواند حس بصری ما را تحت تأثیر خود قرار دهد، بلکه قادر است تمام حواس را درگیر خود نماید. این یک فرصتی است که باید در معماری مدرسه به آن توجه شود.



فضای سبز، فضای یادگیری دوست‌داشتنی

تصویر یک باغ - مدرسه دوست‌داشتنی

تصور کنید که روزی، بعد از گذر از هیاهوی معابر شهری و شنیدن انواع صداها و استشمام بوی ناشی از آلودگی و وسایل نقلیه و دیدن ساختمان‌های زمخت و خشن با جنس فولاد، بتن و شیشه، وارد یک مدرسه می‌شوید؛ مدرسه‌ای که سرشار از گیاهان و درختان متنوع است. بی‌تردید، رنگ سبز گیاهان و بافت لطیف برگ آن‌ها به شما احساس لطافت و سبکی خاصی خواهد داد. همچنین صدای آب که توسط آب‌نمای کوچک مجاور ورودی آن ایجاد شده و نهر آبی که این صدا را تا عمق مدرسه منتقل می‌کند، نور آفتاب در گذر از سطح آب که تلالؤ بسیار درخشان و زیبایی

در کف جوی آب ایجاد کرده، صدای خش‌خش برگ درختان و به هم خوردن شاخ و برگ آن‌ها در اثر وزش باد و ... آرامشی دوست‌داشتنی برای شما تولید می‌کند. عطر خوش گیاهان و بوی چمنی که به تازگی اصلاح شده، صدای پرندگان اهلی و دو سه تا بره و بزغاله کوچکی که در کنار مدرسه بسته شده‌اند و در محل مخصوص خود قرار دارند و به کمک بچه‌ها نگهداری می‌شوند، احساس خوبی که از کشیدن دست خود به تنه زبر درختان و برگ لطیف آن‌ها برای شما ایجاد می‌شود، احساس خنکای مطبوعی که در اثر وجود گیاهان در محیط به وجود می‌آید و روشنایی بسیار مطلوب و جان‌افزایی که در فضاهای داخلی آن وجود دارد، احساس تنفس هوای تازه در محیط که شما را به کشیدن نفس‌های عمیق تشویق می‌کند، همگی برای شما بسیار لذت‌بخش و نشاط‌آور خواهد بود. وقتی از پنجره‌ها بیرون از ساختمان مدرسه را نگاه می‌کنید به جز درخت و سبزی نشاط‌آور چیزی نمی‌بینید. حتی فضاهای داخلی هم به کمک طبیعت، در پیوند با فضاهای خارجی هستند. ظهر که می‌شود می‌بینید که این طبیعت زیبا حتی وارد سفره‌های بچه‌ها می‌شود. بچه‌ها در فضای باز مدرسه سبزی‌کاری کرده‌اند و هر روز مقداری از آن را می‌چینند و در زمان صرف ناهار از آن استفاده می‌کنند. گوشه و کنار مدرسه، پویایی و حرکت ناشی از زندگی را احساس می‌کنید. آکواریوم ماهی‌های رنگارنگ، آکواریوم مورچه‌ها، باغچه مخصوص خرگوش‌ها و سنجاب‌ها، و ... از طرفی دیگر مبلمان حیاط مدرسه با صخره‌های سنگی زیبا و تنه درختان چیدمان شده است. گل‌های رنگارنگ در هر فصل رنگی تازه به خود می‌گیرند. بچه‌ها می‌توانند روی چمن‌ها بدون دغدغه و غلت بزنند. صورت خود را به آرامی به چوب آلاچیق‌های مدرسه تکیه دهند و گرمای چوب را با پوست صورت خود احساس کنند. عجب مدرسه آرامش‌بخش و در عین حال پویا و زنده‌ای! مدرسه‌ای جذاب و دوست‌داشتنی سرشار از آرامش، زندگی و نشاط.



سبزی‌کاری در محوطه مدرسه

در شماره بعدی، راهکارها و پیشنهادهای عملی و کاربردی پیرامون استفاده از طبیعت در فضای مدرسه را مورد بررسی قرار خواهیم داد. منتظر دریافت نظرات شما از طریق ایمیل رشد معلم هستیم.



مدل‌سازی طرح یک مدرسه در آلماتی قزاقستان

* پی‌نوشت

1. Francis T.
2. Mc Andrew
3. Lisa Heschang



مدرسه دارا، مدرسه ندار

دکتر شهین ابروانی

در فصل ثبت نام مدارس در هر سال تحصیلی موضوع پرداخت شهریه یا حق ثبت نام به مدارس شدت می گیرد. ستاد ثبت نام آموزش و پرورش که سال‌های زیادی است کار سامان‌دهی ثبت نام دانش آموزان را در مدارس برعهده دارد، در این فصل با شکایاتی از سوی خانواده‌ها مواجه می‌شود که بیشتر از هر چیز به موضوع اجبار در پرداخت کمک مالی به مدرسه اختصاص دارد. زیرا مدیران مدارس ثبت نام دانش آموزان را به پرداخت مبالغ معینی از سوی خانواده‌ها به مدرسه منوط می‌کنند. این در حالی است که مطابق اصل سی‌ام قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آموزش عمومی و متوسطه رایگان است و هزینه‌های آن را باید دولت تأمین کند.

نیروی انسانی کافی را به‌عنوان موانع اولیه در استفاده از ظرفیت مدرسه یا انجام وظایف آن به رخ می‌کشند؛ مخصوصاً که از نظر مدیران مدارس، به‌ویژه مدیران مدارس دولتی، این امکانات پیش‌نیاز موفقیت در حل سایر مسائل مدرسه و نیز بهبود کیفیت خدمات مدرسه است.

در مدرسه‌های امروز، تأثیر کمبودهای مالی بسیار برجسته شده است، و این سؤال را ایجاد می‌کند که آیا این مشکل امروز مدرسه است، یا در گذشته‌های دور و نزدیک هم مدرسه با چنین مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کردند. تفاوت مدرسه‌های امروز با مدرسه‌های دیروز چیست که موجب چنین چالش‌های جدی در درون و بیرون مدرسه شده است؟

اما آنکه بیش از همه در رنج است، مدرسه است.

صحبت از ناداری مدرسه تلخ و همچون به رخ کشیدن فقر موجودی است که کرامت و حرمت بسیار دارد؛ پس ذکر مداوم این فقر او را هر چه بیشتر تحقیر می‌کند. آری امروزه فقر، مدرسه‌ها را تحقیر و رنجور کرده و موجب شده است که مدرسه نتواند از ظرفیت بزرگ خود به‌نحو بایسته در تربیت دانش‌آموزان استفاده کند.

سال‌هاست وقتی پای صحبت دست‌اندرکاران مدرسه و والدین می‌نشینیم، آن‌ها فقر را مشکل اولی و اصلی مدرسه خود معرفی می‌کنند؛ و هرگاه از وظایف و ظرفیت مدرسه برای فعالیت و سازندگی دانش‌آموز صحبت می‌شود، فقدان بودجه، امکانات و

هر تابستان وزارت آموزش و پرورش اطلاعیه‌ای مبنی بر ممنوعیت این دریافت‌ها صادر و آن را رسانه‌ای می‌کند و مدیران خاطی را به پیگرد قانونی تهدید می‌نماید. این در حالی است که مدرسه، که در واقع سرانۀ آن تقریباً به شکل نامنظم پرداخت می‌شود، مجبور است خودگردان شود و مدیر چاره‌ای ندارد جز آنکه به‌طور غیررسمی بودجه مدرسه‌اش را با وارد کردن خانواده‌ها در این ماجرا تأمین کند.

واقعیت این است که در این وضعیت، هر دو نهاد خانه و مدرسه آسیب می‌بینند. خانواده‌ها مدام به قانون تحصیلات رایگان اشاره دارند و این دوگانگی را در رفتار مدرسه مورد اعتراض قرار می‌دهند؛ به‌ویژه که قدرت خرید و پرداخت در بسیاری از خانواده‌ها روندی کاهشی دارد.

مدیریت مالی نهادهای آموزشی در دوره‌های مختلف تاریخی

در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی که ما به مدرسه می‌رفتیم، از دوره ابتدایی تا دبیرستان، هرگاه نامه مدرسه‌مان را مینی بر دعوت به «انجمن خانه و مدرسه» به دست والدین‌مان می‌دادیم، اولین جمله آن‌ها این بود که باز هم دعوت کرده‌اند تا پول بگیرند! یاد دارم که گاهی پدرم به جای شرکت در جلسه، یک اسکناس در همان پاکت می‌گذاشت و به من می‌داد تا تحویل مدرسه بدهم. با تداوم این وضع پس از انقلاب نیز، کماکان انجمن اولیا و مربیان برای خانواده‌ها تداعی‌گر اجبار در کمک مالی به مدرسه است.

واقعیت آن است که مدرسه همواره درگیر مسائل مالی بوده و هست. تأمین حداقل‌هایی برای هر مدرسه، پیش‌نیاز تأسیس و فعالیت آن است. این نیاز در طول حیات تاریخی مدرسه همواره با آن بوده است. اما منابع تأمین این نیاز و میزان آن در دوره‌های مختلف گاه تفاوت‌هایی داشته است.

در دوره ایران باستان، آموزش و پرورش نه یک «حق» بلکه یک «امتیاز» بود و چون به طبقات اشراف و حاکم جامعه تعلق داشت، گستردگی زیادی نداشت و نهاد حکومت آن را تأسیس و نهاد دین آن را اداره می‌کرد. بنابراین می‌توان با کم‌وبیش تسامح، آموزش و پرورش عهد باستان را دولتی دانست.

پس از اسلام، که آموزش و پرورش به یک حق و حتی به یک فریضه دینی تبدیل شد، در نهاد آموزش نیز تغییراتی ایجاد گردید. درباره نهاد آموزش عمومی، یعنی مکتب، در وهله اول، مأموریت آن بر خواندن قرآن کریم متمرکز گردید، بنابراین مأموریت آن نسبت به پیش از اسلام محدودتر شد. دوم آنکه، چون از انحصار طبقات اجتماعی خاص خارج شد به یک نهاد مردمی تبدیل گشت و از نظر کمیت گسترش یافت. نهاد آموزش عالی نیز در قالب مساجد جامع و مدارس علوم دینی و حوزه‌های علمی دینی گسترش بسیار یافت.

منابع مالی مکتب و مدرسه در گذشته

برخلاف مکتب‌ها، در مدارس علوم دینی که به تحصیلات عالی اختصاص داشتند نه تنها از طلاب وجه یا هدیه‌ای دریافت نمی‌کردند، بلکه بسیاری از مدارس به ایشان مکان اقامت و نیز قوت لایموتی نیز می‌دادند. بدیهی است که علت این تفاوت به سن دانش‌آموز مکتب و دانشجوی یا طلبه مدرسه عالی دینی مربوط می‌شد؛ یعنی کودکان تحت تکفل خانواده‌ها بودند اما طلبه‌ها بزرگسال بودند و خود باید هزینه‌های زندگی‌شان را تأمین می‌کردند. به علاوه بسیاری از این طلبه‌ها برای درک محضر اساتید صاحب نام، به سفر علمی اقدام کرده و ترک وطن می‌کردند و در شهر جدید، نه کسی را می‌شناختند، نه جایی برای سکونت و نه شغلی برای کسب درآمد داشتند. لذا برای اینکه بتوانند تحصیل کنند، به حمایت بیشتری نیاز داشتند.

از آنجا که در اسلام تحصیل علم فریضه است و اهل علم دارای والاترین مقام‌اند و خدمت به ایشان ارزشی بزرگ است کمک به طلاب و تأسیس مدرسه و تأمین هزینه‌های آن از طریق وقف، از جمله اقدامات خیرخواهانه مسلمانان علاقه‌مند و متمول بود. از این روست که تا امروز مدارس علوم دینی همواره از موقوفات خیرین برخوردار بوده‌اند، علاوه بر اینکه از وجوهات شرعی پرداختی مسلمین به مراجع دینی نیز به طریقی بهره‌مند می‌شوند.

پیش از تأسیس نظامیه، شهر نیشابور دارای مدارس متعددی بود که طلاب در آن تحصیل می‌کردند. نقل است آنگاه که ارثیه پدری غزالی به واسطه تحصیل او و برادرش به اتمام رسید، سرپرست آن‌ها پیشنهاد کرد تا دو برادر برای ادامه تحصیل، از توس، به نیشابور بروند و در آنجا در یکی از مدارس که به طلبه‌ها اتاقی برای زندگی و روزانه پاره‌ای نان می‌دهند، بیتوته کنند. سال‌ها بعد، زمانی که غزالی خود به مقام استادی رسیده بود، خواجه نظام‌الملک مجموعه مدارس نظامیه را تأسیس کرد که در واقع مدرسه‌های دولتی بودند. در این مدارس

خدمات بیشتری، شامل حجره، سهمیه روزانه مواد غذایی و هیزم و احتمالاً اندک مبلغی کمک نقدی به دانشجویان می‌دادند و به همین دلیل نظامیه‌ها بیش از مدارس قبلی مورد استقبال طالبان تحصیل قرار می‌گرفتند.

در دوره صفویه که مدارس علوم دینی شیعی در ایران گسترش یافت، شاهان صفوی حمایت مادی و معنوی بی‌دریغی از این مدارس و اساتید آن به عمل می‌آوردند و طلبه‌ها نیز از امکانات مدرسه‌ها بهره‌مند می‌شدند.

جالب آنکه واژه شهریه یا ماهانه (شهر به معنی ماه قمری است) در واقع، پرداختی بوده که مدرسه به طلبه‌ها می‌داد و تا امروز نیز در حوزه‌های علمیه شیعه ادامه دارد. اما در فرهنگ مدرسه و دانشگاه‌های جدید، شهریه، حق تعلیمی است که دانش‌آموز و دانشجوی جهت استفاده از خدمات آموزشی به مدرسه و دانشگاه می‌پردازد.

منابع مالی در آغاز دوره مدرن شدن نظام آموزشی ایران

با وجود تأسیس آموزش و پرورش مدرن در ایران، کماکان آموزش عمومی در مدارس همپای مکتب‌ها، با دریافت هزینه تحصیل انجام می‌شد؛ جز آنکه، برخی از خیرین برای ایتام مدرسه تأسیس می‌کردند و از آنان هزینه‌ای دریافت نمی‌شد. اما در دارالفنون که نهاد آموزش عالی فنی-مهندسی و پزشکی بود، دانش‌آموزان غذا و لباس دریافت می‌کردند و بنابر وضعیت تحصیلی‌شان از پاداش‌هایی نیز برخوردار می‌شدند. دارالفنون نیز با بودجه دولتی اداره می‌شد.

اجباری شدن، همگانی شدن و رایگان شدن تحصیل دوره مدرن

تا عصر مشروطه، هزینه آموزش عمومی با خانواده‌ها بود و هزینه آموزش عالی از محل درآمد موقوفات، هدایای خیرین علاقه‌مند و وجوهات شرعی، برای مدارس دینی، و بودجه دولتی برای مدارس وابسته به دولت تأمین می‌شد. اما از انقلاب مشروطه به

این سو، که تحصیل به‌عنوان یک حق و ضرورت برای اعضای جامعه و یک وظیفه برای دولت مطرح شد، آموزش را به سوی اجباری شدن، همگانی شدن و رایگان شدن سوق داد. این تحول تا امروز دارای روند زیر بوده است:

در متمم قانون اساسی مشروطه- سال ۱۲۸۶ ماده ۱۹ از اجباری شدن تحصیل و تأسیس مدارس با هزینه ملت و دولت سخن گفته شده است. در قانون اساسی معارف مصوب ۱۲۹۰ شمسی، مواد ۳ و ۵، تحصیلات ابتدایی را برای عموم ایرانیان اجباری نموده و والدین را موظف کرده است تا اطفال‌شان را از هفت‌سالگی به تحصیل وادارند. در مواد ۲۲، ۲۳ و ۲۴ مخارج مدارس ابتدایی قصبات و بلاد برعهده دولت و هزینه‌های مکتب‌ها در روستاها برعهده مالکین دهکده و اهالی گذاشته شده و مخارج مدارس غیررسمی (ملی یا خصوصی) از محل حق‌التعلیم پرداختی دانش‌آموزان و جبران کسری‌ها به کمک دولت، تعیین شده است.

در قانون فوق، ماده ۲۵، مکاتب و مدارس مجانی را که به خرج دولت اداره می‌شود، ویژه کودکان بی‌بضاعت دانسته، در صورتی که این عدم بضاعت توسط مأمورین رسمی محلی تصدیق شود. در ماده ۲۷ نیز قبول تحصیل مجانی محصلین بی‌بضاعت در مدارس متوسطه و عالی را نیز پیش‌بینی کرده است. به این ترتیب، در سال ۱۲۹۰ تحصیل در دوره ابتدایی اجباری اعلام شد. از آن پس تحصیل رایگان خاص کودکان بی‌بضاعت بود ولی خانواده‌های دارای بضاعت باید

در ازای تحصیل فرزندانشان حق‌التعلیم پرداخت می‌کردند. در سال ۱۲۹۹، سیدضیاءالدین طباطبایی نخست‌وزیر کودتا، از تلاش برای همگانی کردن آموزش سخن گفت.

در سال ۱۳۰۰ شمسی در قانون شورای عالی معارف، زمینه‌سازی برای اجرای تعلیمات اجباری و رایگان به‌عنوان وظیفه وزارت معارف تصویب شد.

در سال ۱۳۱۳ در دوره وزارت علی‌اصغر حکمت، برای تحقق تعلیمات اجباری و گسترش آن تلاش‌هایی صورت گرفت و انجمن مبارزه با بی‌سوادی تشکیل شد که دوره‌های آموزش اکابر را تشکیل دادند.

در قانون ۱۳۲۲ شمسی، به‌دلیل کمبود منابع مالی، دوره تحصیل رایگان از شش سال ابتدایی به چهار سال اجباری و دو سال پنجم و ششم اختیاری تبدیل شد.

در قانون ۱۳۵۰، با توجه به تغییر نظام آموزشی از ۶-۶ به ۵-۳-۴ و تأسیس دوره سه ساله راهنمایی، تعلیمات اجباری از دوره ابتدایی به دو دوره ابتدایی و راهنمایی (۸ سال) تعمیم یافت.

در سال ۱۳۵۸، در قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل سی‌ام، دولت موظف به تأمین وسایل آموزش و پرورش رایگان تا پایان دوره متوسطه شد.

در سال ۱۳۵۹ کلیه مدارس ملی دولتی شدند، بنابراین تأمین بودجه همه مدارس کشور بر عهده دولت قرار گرفت.

در سال ۱۳۶۷، مجوز تأسیس مدارس خصوصی (غیرانتفاعی!) تصویب شد. منابع مالی این مدارس توسط مؤسسان و از محل شهریه‌های پرداختی توسط خانواده‌ها تأمین می‌شد.

در سال ۱۳۷۲، قانون



شوراهای آموزش و پرورش تصویب شد. بخش مهمی از مأموریت این شوراهای جلب مشارکت و پیگیری مطالبات قانونی آموزش و پرورش از بخش خصوصی، صنایع و شهرداری‌ها بود.

سال ۱۳۹۴ قانون تأسیس مدارس و مراکز آموزشی و پرورشی غیردولتی تصویب شد. اولین هدف آن کاهش تصدی‌گری دولت از طریق توسعه مشارکت عمومی ذکر شده است.

یافته‌ها

آنچه از بررسی سیر اجباری، همگانی و رایگان شدن تحصیلات به دست می‌آید، نشانگر نکات زیر است:

- فرایند آموزش اجباری، همگانی و رایگان از یکصد و ده سال پیش آغاز شده است.

- اجباری شدن آموزش در دورهٔ قاجار - پس از مشروطیت، و در دورهٔ پهلوی اول، تنها دورهٔ ابتدایی را شامل می‌شد. در دورهٔ پهلوی دوم ابتدا این

دوره کاهش یافت و سپس تا پایان دورهٔ راهنمایی را در بر می‌گرفت.

- همگانی شدن آموزش، با همین عنوان در متون قانونی مطرح نشده است. اما اجباری بودن آموزش ابتدایی برای آحاد ملت ایران در قانون اساسی معارف ذکر شده و بر زبان نخست‌وزیر کودتا و وزیر فرهنگ رضاخان نیز جاری شده است. این البته یکی از اهداف کلان دورهٔ پهلوی اول بوده است.

- رایگان شدن آموزش در دورهٔ پهلوی اول و دوم محدود به کودکان بی‌بضاعت و خاص دورهٔ ابتدایی بود که بعدها تا پایان دورهٔ راهنمایی تعمیم یافت؛ اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی، تا پایان دورهٔ متوسطه تعمیم یافت.

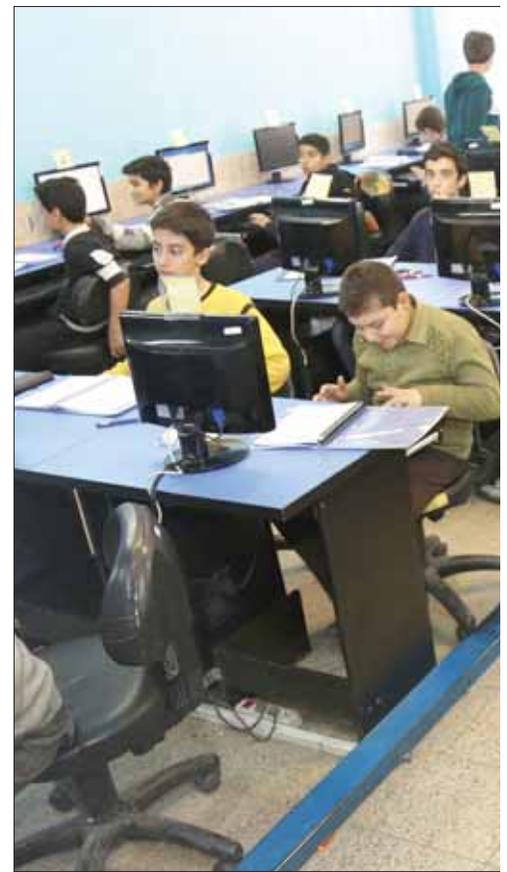
- و نکتهٔ آخر اینکه، اجباری بودن آموزش تنها در متمم قانون اساسی مشروطه آمده است و در سایر موارد در قوانین مصوب مجالس قانون‌گذاری ذکر شده است. رایگان بودن آموزش نیز در مجالس قانون‌گذاری به تصویب رسیده و گاه نیز با توجه به امکانات و شرایط مالی دولت‌ها، تغییراتی در آن ایجاد شده است. تنها در دورهٔ جمهوری اسلامی است که رایگان بودن آموزش آن هم تا پایان دورهٔ متوسطه در قانون اساسی درج شده است. درج رایگان بودن آموزش و نیز افزایش آن تا پایان دورهٔ متوسطه در قانون اساسی کشور، از یک سو مؤید توجه دولت اسلامی به امر تعلیم و تربیت و گسترش آن در میان آحاد ملت است، اما از سوی دیگر، برخلاف مصوبات مجلس قانون‌گذاری، قانون اساسی، قانونی فراتر از موقعیت‌هاست و به اهداف و اصول اساسی مورد اعتقاد نظام سیاسی کشور مربوط می‌شود. لذا جرح و تعدیل آن به دلیل تغییر شرایط کشور، به آسانی میسر نیست و مستلزم تشکیل مجلس خبرگان قانون‌گذاری و نوشتن متمم برای قانون اساسی است.

همین امر، امروز بخش مهمی از مشکلات نظام آموزشی را موجب شده است، چرا که چون، به تصریح قانون

اساسی، دولت (وزارت آموزش و پرورش) نمی‌تواند به دریافت شهریهٔ ثبت‌نام اقدام کند لذا به دنبال یافتن راه‌هایی درآمده است تا بدون نقض صریح این قانون، خانواده‌ها را در هزینه‌های مدرسه سهیم سازد. تصویب تأسیس مدارس غیر انتفاعی به استناد اصل ۴۴ قانون اساسی مبنی بر مشارکت مردم در امور مختلف، که پیش از آن به استناد اصل اجرای عدالت آموزشی منحل شده بودند، یکی از اقدامات قانونی در این باره است. استفاده از عبارت کمک‌های داوطلبانهٔ والدین به جای مطالبات رسمی مدرسه، شق دیگری از این اقدامات است و بالاخره دسته‌بندی مدارس به انواعی نظیر نمونه مردمی و هیئت امنایی که معیار اصلی اما پنهان آن، مشروعیت‌بخشی به واگذار کردن هزینه‌های آن‌ها به خانواده‌ها می‌باشد، نمونه‌ای دیگر از چنین اقداماتی هستند.

هر چند که از دیرباز در ایران، هزینهٔ آموزش عمومی کودکان را خانواده‌ها تأمین می‌کردند اما همین امر نیز موجب می‌شد که اکثر خانواده‌ها امکان نیابند فرزندانشان را به مکتب و مدرسه بفرستند، که نتیجهٔ آن بی‌سواد ماندن آحاد مردم و رشد خرافه و جهل در جامعه بود. از سوی دیگر، در گذشته سازمان مکتب کوچک و مأموریت مکتب و مدرسه بسیار ساده و محدود بود. و لذا هزینهٔ قابل توجهی بر خانواده‌ها تحمیل نمی‌کرد. اما امروزه با گسترش مأموریت مدرسه، لزوم استفاده از امکانات گسترده در آموزش و چندین معلم و دستیار و نیروی اجرایی در مدرسه و ...، هزینهٔ آموزش بسیار بالا رفته است. افزایش سهم خانواده‌ها در تأمین هزینه‌های مالی مدرسه، می‌تواند خطر محروم شدن کودکان و نوجوانان را از تحصیل افزایش دهد که پیامدهای آن بی‌نیاز از توضیح است.

توضیح: منابع مورد استفاده در دفتر مجله موجود است.



یادی از یک معلم بزرگ

جعفر ربانی

از مطالعه‌ای که اجمالاً در زندگی و شخصیت پاره‌ای از چهره‌های معاصر برخاسته از آذربایجان داشته‌ام دریافته‌ام که در روزگار ما از این سرزمین معلمانی برخاسته‌اند که تنها به خود و سرزمین خود دل نبسته‌اند بلکه با تلاش و کوشش پیگیر خویش، خود را در عرصه وسیع ایران مطرح کرده و منشأ خدمات فراوان به کشور شده‌اند؛ از میرزا حسن رشیدی بگیرد تا جبار باغچه‌بان و ابوالقاسم فیوضات، حسین امید، علی دهقان، سلیم نیساری، حسن انوری، حسن احمدی گیوی، هاشم توفیق سبحانی و رضا انزلی‌نژاد و بهروز ثروتیان و کاظم فائق و ... بالاخره علی‌اکبر شعاری‌نژاد که موضوع این نوشتار است. درباره زندگی شادروان دکتر شعاری‌نژاد تاکنون در همین مجله به دفعات سخن گفته شده است، لذا نویسنده نیاز نمی‌بیند تکرار مکررات کند و همان‌ها را بازگو نماید، در عوض می‌خواهد به بیان پاره‌ای از ویژگی‌های خصال و روش‌های شعاری‌نژاد بپردازد که فراتر از آثار قلمی که وی از خود به جا گذاشته است می‌تواند برای ما هم درس آموز و راهنمای طریق باشد.

دعوت شد و او سال‌ها از مدرسان طراز اول آنجا بود. وی در این مقطع دو کار مهم انجام داد یکی انتشار نشریه‌ای به نام «معلم امروز» که بسیار اثرگذار بود، زیرا حاوی مطالب آموزشی و تربیتی مفیدی برای معلمان آذربایجان بود و در تیراژ چهارهزار نسخه، که در آن زمان بسیار قابل توجه است منتشر می‌شد و در سراسر آذربایجان خواهان و خواننده داشت.

در نشریه معلم امروز با نام نویسندگانی برمی‌خوریم که در آن زمان جوانانی بیش نبودند ولی امروز آنان را چون خود شعاری‌نژاد شخصیت‌هایی ممتاز می‌شناسیم: از جمله احمد احمدی بیرجندی (رئیس دانشسرای مقدماتی بیرجند)، علی‌اکبر تریابی (جامعه‌شناس)، اسماعیل دیباج (نویسنده و رئیس فرهنگ اردبیل)، عبدالعلی کارنگ (نویسنده و از

شعاری‌نژاد در خانواده‌ای متولد شد که نه تنها کسی او را به درس خواندن تشویق نمی‌کرد که برعکس او را از این کار باز می‌داشتند اما این کودک راه مخالفت در پیش گرفت. همچون «ماهی سیاه کوچولو» خود را از جویبارها و رودها و از لابه‌لای سنگ‌ها و صخره‌ها عبور داد و به دریای فرهنگ پیوست و تا آخرین روزهای عمر در این دریا شناوری کرد. وی تا آخرین روزهای عمرش اندیشید، خواند، نوشت، گفت و به هرجا و هرکس که رسید درس آموخت. اینک، در ایام سالگرد درگذشتش جلوه‌هایی از زندگی او را مرور می‌کنیم.

دانش‌سرای مقدماتی تبریز

شعاری‌نژاد هنوز مدرک لیسانس دریافت نکرده بود که برای تدریس در دانش‌سرای مقدماتی تبریز

این معلم
بزرگ به
نارسا نوشتن
و معلق نویسی
خیلی حساس
بود و آن طور
که خود
می گفت اگر
نوشته‌ای،
از دانشجو،
نامفهوم بود
به آن نمره
نمی داد

اسلامی داشت و همه این‌ها را در خود درونی کرده بود و از دیگران هم همین انتظار را داشت. شخصی به او گفته بود می‌خواهم خانه کوچکی دارم بفروشم و بروم با پول آن درس بخوانم و دکترا بگیرم! شعاری نژاد گفته بود: همه می‌روند دکترا بگیرند تا بتوانند خانه‌ای تهیه کنند حالا تو می‌خواهی خانه‌ی حیّ و حاضر خود را بفروشی و دکترا بگیری که با آن چه کنی!؟

بنده کمتر نوشته‌ای از او، یا حتی در گفتارهایش، دیده‌ام که پی‌درپی، مطالب خود را به این منبع و آن منبع داخلی یا خارجی ارجاع داده و به اصطلاح فضل‌فروشی کرده باشد. او هر چه گفت و نوشت حاصل خواننده‌ها و تأملات و تجربه‌های خودش بود. از این رو معمولاً نوشته‌ها و آثارش ساده و راحت خوانده می‌شود و به چاپ‌های مکرر رسیده است. این معلم بزرگ به نارسا نوشتن و معلق نویسی خیلی حساس بود و آن طور که خود می‌گفت اگر نوشته‌ای، از دانشجو، نامفهوم بود به آن نمره نمی‌داد. می‌گفت خواننده باید بفهمد که منظور نویسنده چه بوده است.

کاستی معلمان

شعاری نژاد گفته است: من به نتیجه رسیده‌ام که معلمان ما در سه چیز ضعف دارند: یکی روش کار یا متدولوژی (مثلاً چگونگی آموزش اصطکاک فیزیکی یا علوم) دوم، تحلیل موضوعات درسی (مثلاً شرح یک شعر) و سوم تبیین، یعنی بیان مطلب طوری که دانش‌آموز آن را درست بفهمد و در وی درونی شود. می‌گفت چون این ضعف‌ها در معلمان -البته نه هر معلمی- وجود دارد، در نتیجه تغییر رفتاری هم در دانش‌آموز ایجاد نمی‌شود. سخن آخر اینکه شادروان شعاری نژاد اهل ذوق هم بود. او مقاله‌ای دارد با عنوان «تحلیل تدریس در دنیای متغیر» که آن را با شعری از سهراب سپهری این‌طور شروع کرده است:

زندگی چیزی نیست
که سر طاقچه‌ی عادت
از یاد من و تو برود.

زندگی آب‌تنی کردن در حوضچه‌ی اکنون است؛
و سپس ادامه داد:

طرحی نو باید در انداخت. از خواب خرگوشی باید پرید. «جور دیگر باید دید» باید «از اهالی امروز بود» و «با افق‌های باز نسبت داشت».

روانش شاد باد. او در سال ۱۳۰۴ در تبریز چشم به جهان گشود و ۸۸ سال بعد در اسفند، ۱۳۹۲ در تهران جان‌به‌جان آفرین تسلیم کرد.

بنیانگذاران کتابخانه ملی تبریز).

کار دوم شعاری نژاد هم تشکیل «انجمن دبیران فلسفه و علوم تربیتی» در تبریز بود که ناگفته معلوم است چه هدفی را تعقیب می‌کرده است.

شعاری نژاد نوآور

اگرچه همین مختصر که گفتم نشان از شور نوآوری در شعاری نژاد دارد ولی این ویژگی او نیازمند توضیح بیشتر است. شعاری نژاد در هر زمینه‌ای نوجو و نوظلم بود. من خود شاهد بودم که در چندسال آخر عمر خود با شور و شوق کتاب‌ها و مجلات روز را، به‌ویژه اگر «مسئله‌دار» بودند، یعنی حرف و نقد تازه‌ای داشتند می‌گرفت و می‌خواند. بسیار کم دیدم به سیاق بسیاری از معلمان یا به سن گذاشته، پیوسته از محاسن زمان قدیم و عیوب دنیای جدید بگویند و حسرت گذشته را بخورد. برعکس، همواره حرفی می‌زد که اگر هم تازه نبود بوی تازگی از آن استشمام می‌شد. او تعریف کرده است که روزی از تهران به تبریز رفته بودم. در دانشکده علوم تربیتی یکی از استادان با حرارت گفت: «استادا! ما کتاب شما را در کلاس تدریس می‌کنیم» و منظورش کتاب روان‌شناسی یادگیری چاپ ۱۳۶۲ بود. من تشکر کردم و به صورت ضمنی گفتم که من خودم دیگر این کتاب را قبول ندارم و چیزهایی را یاد گرفته‌ام که در آن کتاب نیست.

انتقال به تهران

فعالیت‌های مؤثر شعاری نژاد سبب شد برای ادامه کار به تهران دعوت شود و او به اداره کل مطالعات و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش انتقال یافت. با انتقال به تهران وی بیش از پیش شکوفا شد. از جمله با محمدجواد با هنر (شهید) و جمعی دیگر از چهره‌های علمی و فرهنگی کارشناس قسمت تربیت معلم شد. به علاوه به تحصیلات دانشگاهی خود ادامه داد و تألیفات اصلی‌اش را در تهران منتشر کرد. از این زمان است که شعاری نژاد به تدریس از کسوت یک معلم محلی درمی‌آید و به معلم کشوری تبدیل می‌شود.

تحصیل فراتر از مدرک!

شعاری نژاد هر چند خود مدارج عالی تحصیلی را تا دوره دکتری گذرانده ولی باطناً به آنچه اهمیت می‌داد نه مدرک بلکه اصل سواد و عمق معلومات بود. آموخته‌های زیادی از زبان و ادبیات فارسی و عربی، ادبیات جهان، مسائل روان‌شناسی فلسفی، تربیتی، علوم اجتماعی، سواد قرآنی و معارف

الگوی به قامت نظام آموزشی

دکتر میترا دانشور

در مقالات دو شماره گذشته به رویکرد فطرت‌گرایی توحیدی از برنامه درسی ملی و تأثیر آن بر طراحی آموزش پرداختیم و اینک نوبت به اهداف برنامه درسی ملی رسیده است. وقتی از هدف‌گذاری و هدف‌نویسی سخن به میان می‌آید عده‌ای از اهداف رفتاری نام می‌برند، عده‌ای دیگر از اهداف آموزشی، برخی از نوشتن اهداف در سه حیطه دانش، مهارت و نگرش، و عده‌ای نوشتن اهداف به صورت شایستگی نام می‌برند. اما برای هدف‌نویسی در هر سطحی، الگویی مورد نیاز است. در صفحه ۱۵ برنامه درسی ملی، الگوی هدف‌گذاری برنامه‌های درسی و تربیتی به شرح زیر بیان شده است. (برنامه درسی ملی، ۱۳۹۱: ۱۵)

عمل در ارتباط با خود، خدا، خلق و خلقت
اخلاق در ارتباط با خود، خدا، خلق و خلقت
طبعاً وقتی اهداف در این جدول بیست خانهای نوشته شود، مشخص خواهد شد نظام آموزشی به دنبال چیست. برنامه درسی ملی خود به این سؤال پاسخ داده است.

عرصه‌ها عناصر	رابطه با خویشتن (با محوریت رابطه با خدا)	رابطه با خدا رابطه با خدا	رابطه با خلق خدا (سایر انسان‌ها) (با محوریت رابطه با خدا)	رابطه با خلقت (طبیعت و...) (با محوریت رابطه با خدا)
تعقل				
ایمان				
علم				
عمل				
اخلاق				

هدف کلی برنامه‌های درسی و تربیتی: تربیت یکپارچه عقلی، ایمانی، علمی، عملی و اخلاقی دانش‌آموزان به‌گونه‌ای که بتوانند موقعیت خود را نسبت به خود، خدا، دیگر انسان‌ها و نظام خلقت به درستی درک و توانایی اصلاح مستمر موقعیت فردی و اجتماعی خویش را کسب نمایند. (برنامه درسی ملی، ۱۳۹۱: ۱۶)

به نظر شما دست‌اندرکاران نظام آموزشی شامل برنامه‌ریزان، مؤلفان، مدیران، معلمان و اولیا تا چه اندازه در راستای این هدف عمل می‌کنند؟

بیا بید یک ارزیابی انجام دهید. در صفحات ۱۶، ۱۷ و ۱۸ برنامه درسی ملی بیان شده که انتظار می‌رود دانش‌آموزان طی دوره تحصیلات مدرسه‌ای، در مجموعه عناصر پنجگانه الگوی هدف‌گذاری، به مرتبه‌ای از شایستگی‌های پایه دست یابند. این شایستگی‌ها بیان تفصیلیافته‌ای از هدف کلی برنامه‌های درسی و تربیتی است. شما قضاوت کنید تا چه اندازه نظام آموزشی در جهت دستیابی دانش‌آموزان به شایستگی‌های ذکر شده عمل می‌کند.

سرآغاز سیر تربیتی دانش‌آموز باشند و سایر عناصر را تقویت و تعمیق نمایند. به‌عنوان مثال در آموزش‌های فنی حرفه‌ای، آموزش می‌تواند با عمل آغاز شود و سایر عناصر پیرامون آن سازماندهی شود. در شرایطی دیگر آموزش می‌تواند با علم یا اخلاق آغاز شود. اما آنچه اهمیت دارد این است که همه آموزش‌ها مبتنی بر تفکر و تعقل باشد و به ایمان و باور منجر شود. به‌عنوان چهار ستون دیگر در ردیف اول جدول توجه کنید، آن‌ها انواع ارتباطات انسان هستند. پنج عنصر در چهار عرصه ارتباط دانش‌آموز با خود، خدا، خلق و خلقت به صورت بهم پیوسته و با محوریت ارتباط با خدا تبیین و تدوین می‌شوند. یعنی پنج عنصر ضربدر چهار نوع ارتباط که می‌شود:

تفکر و تعقل در ارتباط با خود، خدا، خلق و خلقت
ایمان و باور در ارتباط با خود، خدا، خلق و خلقت
علم در ارتباط با خود، خدا، خلق و خلقت

در جدول بالا به ستون اول توجه کنید؛ در الگوی هدف‌گذاری پنج عنصر: تعقل، ایمان، علم، عمل و اخلاق نام برده شده است. در واقع در این الگو به جای هدف‌نویسی در سه حیطه دانش، مهارت و نگرش، پنج حیطه تحت‌عنوان «عنصر» مورد توجه قرار گرفته است. استفاده از خط‌چین بین عناصر به این معناست که این تمایز قراردادی است و در عمل تربیت نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. خط‌چین پرنرنگ‌تر نشان‌دهنده این است که دو عنصر تفکر و تعقل، و ایمان در هدف‌گذاری دارای ارزش والاتری هستند و بین این دو نیز تفکر و تعقل از اولویت برخوردار است. در میان عناصر پنجگانه، عنصر تفکر و تعقل جنبه محوری دارد و سایر عناصر پیرامون آن تعریف و تبیین می‌شوند که هر کدام از آن‌ها نیز دارای مراتب معینی است. با تفکر و تعقل است که ایمان و باور، علم، عمل و اخلاق را می‌توان کسب کرد. عناصر پنجگانه در شبکه‌ای مفهومی، مرتبط و به هم تنیده تبیین می‌شوند و در فرآیند عملی تربیت هر کدام از این عناصر، متناسب با نیازها و شرایط دانش‌آموز می‌توانند

◀ به نظام آموزشی چه امتیازی دادید؟
 ▶ در نظام آموزشی به کدام عنصر بیشتر و به کدام کمتر توجه می‌شود؟
 ▶ به نظر شما مشکل در چیست؟
 در هدف‌گذاری؟
 روش‌ها و ابزارها؟
 نگرش‌ها و دیدگاه‌ها؟
 یا ...؟
 ▶ راه برون‌رفت از این وضعیت چیست؟
 ▶ نقش شما در تحقق بخشیدن به این شایستگی‌ها چیست؟

* پی‌نوشت

۱. بر طبق اصول دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم قانون اساسی، پیروان ادیان و مذاهب رسمی، اجازه آموزش ویژه مذهبی را دارند، اما این آموزش‌ها باید تحت نظارت دولت باشد تا با مقتضیات زندگی مسالمت‌آمیز و توأم با تفاهم بین پیروان ادیان و مذاهب، منافاتی نداشته باشد. مبانی نظری تحول بنیادین در نظام تربیت رسمی و عمومی جمهوری اسلامی ایران آذر ماه ۱۳۹۰ ص ۲۴۳.

۲. با توجه به اهمیت مسئله اقلیت‌ها و قومیت‌ها در اتحاد و انسجام ملی و اسلامی، رعایت حقوق اقلیت‌ها اشاره شده در قانون اساسی (اصل دوازدهم، اصل چهاردهم، اصل نهم و اصل دوم بند ششم) آموزش و جوه مشترک ادیان و مذاهب، سیاست مناسبی است. همان منبع

* منبع

برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، اسفند ۱۳۹۱.

عنصر	درجه‌بندی			
	خوب (۴)	قابل قبول (۳)	نسبتاً کم (۲)	بسیار کم (۱)
تعقل				درک وجود خود، نیازها، توانمندی‌ها، ظرفیت‌ها و ابعاد هویت متعالی خویش
				بصیرت نسبت به آثار و پیامدهای سبک زندگی خود
				تدبیر در صفات، افعال و آیات خداوند متعال به‌عنوان خالق هستی
				تدبیر در نظام خلقت و شگفتی‌های آن
			فراوانی	
				امتیاز
ایمان				ایمان آگاهانه به توحید، نبوت، معاد، امامت، عدل، عالم غیب و حیات جاودانه
				باور به ربوبیت و حضور حکیمانه همراه با لطف و رحمت خالق یکتا در عرصه هستی
				ایمان به انبیا الهی، قرآن، پیامبر خاتم(ص)، ائمه معصومین(ع) و ولایت مطلقه فقیه و نقش بی‌بدیل آن‌ها در هدایت و رستگاری بشر
				باور به نقش دین مبیین اسلام ^۱ و نظامات آن به‌عنوان تنها مکتب جامع و کارآمد برای تحقق حیات طیبه
			ایمان‌ها از رشدی، هدفمندی، قانون‌مندی خلقت و باور به زیبایی‌های جهان آفرینش به‌عنوان مظاهر فعل و جمال خداوند	
			ایمان به هویت الهی انسان، کرامت او و توانمندی‌های جمعی و فردی انسان	
			فراوانی	
				امتیاز
علم				شناخت خود، ظرفیت‌ها و هویت خویش
				شناخت حق تعالی، صفات، افعال و آیات الهی، معارف دینی و منابع آن
				علم نسبت به پدیده‌ها، روابط، رویدادها و قوانین جهان آفرینش و چگونگی برقراری ارتباط انسان با آن‌ها و بهره‌برداری بهینه از آنان
				علم نسبت به روابط، نقش‌ها، حقوق و وظایف خود و افراد و اهمیت آن‌ها در زندگی اجتماعی
			علم نسبت به گذشته و حال جوامع بشری به‌ویژه فرهنگ و تمدن اسلام و ایران	
			آشنایی با ویژگی‌های نظام مردم‌سالار دینی و جایگاه و رسالت جهانی ایران اسلامی	
			آشنایی با روش‌های رمزگشایی پدیده‌ها و رمزگردانی آن‌ها و ابزار آن به زبان زیباشناسی و هنر	
			فراوانی	
				امتیاز
عمل				عمل به آموزه‌های دینی و انجام آگاهانه و مؤمنانه واجبات و ترک محرمات
				به‌کارگیری ظرفیت‌های وجودی خود برای دستیابی به هویت متعادل و یکپارچه در مسیر رشد و تعالی خود و جامعه
				به‌کارگیری آداب و مهارت‌ها و سبک زندگی اسلامی ایرانی
				به‌کارگیری فناوری اطلاعات و ارتباطات در کار و زندگی
			بهره‌گیری از مهارت‌های پایه برای شکل‌دهی هویت حرفه‌ای آینده خود به‌صورت مولد و کارآفرین	
			بهره‌گیری آگاهانه از یافته‌های علمی، هنری، فنی، حرفه‌ای و بهداشتی و زیستی و تلاش مؤثر برای تولید و توسعه آن‌ها	
			حفظ و تعالی محیط زیست، میراث فرهنگی و سرمایه‌های طبیعی	
			به‌کارگیری مهارت‌های زبان و ادبیات فارسی و زبان عربی به‌عنوان زبان دین	
			به‌کارگیری مهارت‌های یک زبان خارجی در چارچوب بخش انتخابی (نیمه‌تجویزی) برنامه درسی، با رعایت اصل تثبیت و تقویت هویت اسلامی ایرانی	
			فراوانی	
				امتیاز
اخلاق				رعایت تقوای الهی در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی
				متعهد به ارزش‌های اخلاقی از جمله: صدق، صبر، احسان و رأفت، حسن خلق، حیا، شجاعت، خویشتن‌داری، قدرشناسی، رضا، عدالت، قناعت، نوع دوستی و تکریم والدین و معلم در شئون و مناسبات فردی و اجتماعی
				ارزش قائل شدن برای کار و معاش حلال و داشتن روحیه تلاش مستمر
				ارزشمند دانستن عالم، علم، آموزی و یادگیری مادام‌العمر
			تقدم بخشیدن منافع ملی بر گروهی و منافع جمعی بر فردی	
			ارزش قائل شدن برای مخلوقات هستی و محیط زیست	
			الترام به اصول و ارزش‌های اخلاقی در استفاده از علوم و فناوری‌های نوین	
			فراوانی	
				امتیاز

تیغ بران برای که و چه؟!

حسین حق پناه

دبیر منطقه ۴ تهران

تصویر گر: میثم موسوی

آیا رسانه‌ها ابزارهایی خنثی هستند که می‌توان به وسیله‌شان هر پیامی را منتقل نمود؟ یا اینکه هر پیامی که منتقل می‌شود از رسانه نقش می‌پذیرد و فرهنگ و پیامدهای اجتماعی به‌خصوصی دارد؟ پاسخ به این پرسش‌ها برای تعیین سهم رسانه‌های مختلف در آموزش و تربیت دانش‌آموزان ضروری است. ما در این نوشتار ضمن اشاره به نظرات مختلف درباره تأثیر رسانه‌ها بر تاریخ، تفکر و فرهنگ، به یکی از پیش‌نیازهای مهم سواد رسانه‌ای، یعنی «رسانه‌شناسی» می‌پردازیم.

اسب بخار یا چاقو؟!

در مورد چگونگی تأثیر رسانه‌ها بر جامعه نظرات متفاوتی وجود دارد. طیفی از مورخان، فلاسفه و متخصصان علوم اجتماعی این موضوع را به‌طور اعم درباره «فناوری» و اثرات آن بر تاریخ و تمدن بررسی کرده‌اند. در یک سر این طیف طرفداران نظریه «جبرگرایی فناوری»^۱ قرار دارند که فناوری را نیرویی ناشناخته و خارج از کنترل انسان می‌دانند و می‌گویند فناوری عامل اصلی در تعیین مسیر تاریخ تمدن انسان بوده است. **کارل مارکس** یکی از اینان است که می‌نویسد: «آسیاب بادی جامعه‌ای با ارباب فئودال به بار می‌آورد و اسب بخار جامعه‌ای با سرمایه‌داران صنعتی.» در این نگاه رسانه‌ها نیز، به‌عنوان یک محصول فناورانه، فرهنگ و شیوه تفکر به‌خصوصی را در جامعه نشر می‌دهند. **مارشال مک‌لوهان**، نویسنده کتاب «برای درک رسانه‌ها» در مقاله معروف خود به نام «رسانه پیام است» به این مسئله اشاره می‌کند. از نظر وی ذات فناوری دربردارنده فرهنگ و پیام خاصی است که موجب تغییر در معیارها و الگوی درک و فهم انسان‌ها می‌شود.

اما در سر دیگر طیف، ابزارگرایان قرار دارند؛ کسانی مثل **دیوید سارنوف** که قدرت فناوری را کم‌اهمیت می‌دانند و معتقدند که ابزارها دست‌ساخته‌هایی

خنثی هستند که صرفاً و درست در خدمت خواسته‌های آگاهانه کاربرانشان قرار دارند. از نظر این افراد، ابزارها، وسیله‌هایی برای رسیدن به هدف هستند و نحوه استفاده ما عامل تعیین‌کننده در «مفید» یا «مضر» بودن آن‌ها است. این نوع نگاه غیر از فضای دانشگاهی طرفداران زیادی میان عموم مردم دارد. اینان می‌گویند: «اینترنت مثل چاقو می‌ماند. هم می‌شود با آن پوست میوه را کند و هم پوست انسان را! این ما هستیم که باید از آن درست استفاده کنیم» با این سخن متهم ردیف اول مشکلات و عوارض استفاده از رسانه‌ها همان افرادی هستند که فرهنگ و سواد استفاده صحیح از رسانه را ندارند.

چاقو دست کیه؟!

به‌نظر می‌رسد هم جبران‌گرایان و هم ابزارگرایان یافته‌های مفید و قابل دفاعی در مورد رسانه دارند. ما در این نوشته قصد داوری آن‌ها را نداریم، اما در نقد این سخن یا نظر باید گفت اگر چه چاقو قابلیت بهره‌برداری دوسویه (مفید- مضر) دارد که به نحوه استفاده فرد از آن برمی‌گردد؛ اما ماهیتش اساساً «برندگی» است؛ مثلاً نمی‌شود با چاقو دو چیز را به هم دوخت یا از آن به‌جای قاشق برای غذا خوردن استفاده کرد! مشکل بسیاری از مخاطبان رسانه‌ها نیز دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود. مواجهه

با رسانه بدون فهم صحیح از ماهیت و کارکردهای رسانه شبیه این است که چاقوی کوچکی را به دست نوزادی یک ساله - که درکی از برندگی چاقو ندارد - بدهیم. معلوم است که او هم لبخندزنان از چاقو به‌عنوان اسباب‌بازی یا جهت خاراندن لثه‌هایش استفاده می‌کند!

مسئله «سواد تصنعی» و «توهم دانش» دانش‌آموزان که در مقاله پیشین به آن اشاره کردیم دقیقاً از همین شیوه کاربری سرچشمه می‌گیرد. کاربری رسانه‌های نوین بدون درک ظرفیت‌ها، کارکردها و محدودیت‌هایشان، این رسانه‌ها را به ابزاری «چندکاره» و بعضاً «همه‌کاره» تبدیل کرده که «ظاهراً» پاسخگوی بسیاری از نیازهای نسل جدید است؛ بازی، سرگرمی، ارتباط اجتماعی، دانش‌افزایی سیاسی، آگاهی از اخبار و ... به همین دلیل است که دانش‌آموزان ما احساس می‌کنند پاسخ همه سؤالاتشان را مثلاً در گوگل پیدا می‌کنند و یا با خواندن چند پست شبکه‌های اجتماعی درباره یک موضوع می‌توانند با آگاهی و اعتماد به نفسی مثال زدنی - و البته کاذب - در مورد آن اظهار نظر نمایند. این درک اشتباه جایی می‌رسد که از نظر آن‌ها اینترنت و شبکه‌های اجتماعی می‌توانند جای کتاب و معلم و شیوه‌های سنتی علم‌آموزی را نیز بگیرند. اما این پایان کار نیست و چنان‌که در مقاله قبل عنوان شد «ضعف» در تمرکز و استقامت، سطحی شدن،



حتی خوش‌خیالانه، نسبت به نقش رسانه‌های نوین در فرایند آموزش غالب است. لازم است معلمان و فعالان تعلیم و تربیت، با نگاهی انتقادی و واقع‌نگرانه از رسانه‌ها برای آموزش استفاده نمایند و ضمن استفاده از شیوه‌های نوین تدریس، جایگاه ویژه‌ای برای تقویت روحیه جست‌وجوگری و خلاقیت دانش‌آموزان قائل شوند. به‌خاطر داشته باشیم حصارکشی و ممنوعیت، راه‌حل دائمی در امان ماندن فرزندانمان از خطرات نیست، بلکه باید به آن‌ها آموخت که «در جست‌وجوی حقیقت» باشند و فعالانه و هوشمندانه از رسانه‌ها بهره‌برداری نمایند.

*بی‌نوشت

۱. عنوانی است که تورستاین وبلن، جامعه‌شناس آمریکایی برای این نوع نگاه به‌کار می‌برد.
۲. لازم است تأکید کنیم مشکلات ذکر شده از «وابستگی» به این رسانه‌ها و «مواجهه منفعلانه» نشئت می‌گیرد و مخاطب هوشمند در معرض این موارد نیست.
۳. در مقاله «رژیم رسانه‌ای» مندرج در رشد معلم مهرماه سال جاری مفصلاً در این‌باره توضیح داده‌ایم.

فکری رسانه‌ها را که در وهله اول برای مخاطبان ناشناخته است تشخیص دهد.

رژیم مصرف

رسانه‌شناسی به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا «رژیم مصرف» خود را به‌درستی تعیین کنند و از هر رسانه به‌طور مشروط و محدود استفاده نمایند.^۲ همان‌طور که یک آشپز می‌داند که برای آشپزی باید از هر ظرف و وسیله‌ای به‌جا استفاده کند و مثلاً نمی‌شود با آبکش آب برد و با چاقو برنج هم زد (!) مخاطب رسانه هم باید بداند کی و چگونه از چه رسانه‌ای استفاده کند. بداند که مثلاً برای اطلاع‌یافتن از آخرین اخبار، بهتر است به جای کتاب به سراغ رادیو، تلویزیون یا خبرگزاری‌های معتبر اینترنتی برود و یا برعکس برخی اطلاعات علمی را به‌جای گوگل در کتاب‌های کتابخانهٔ مدرسه جست‌وجو کند.

پرهیز از رسانه‌زدگی

امروزه دسترسی به اینترنت در مدارس امری ضروری و بدیهی تلقی می‌شود و نگاه خوش‌بینانه‌ای و گاه

آسیب به حافظه کوتاه‌مدت و اختلال در مسیرهای یادگیری مغز^۳ مشکلاتی است که از وابستگی فزاینده دانش‌آموزان به رسانه‌های نوین سرچشمه می‌گیرد.^۲ قابل توجه است که اثرات عمیق رسانه‌ها بر ذهن و فرهنگ جامعه یا آنچه «اخلاق فکری رسانه‌ها» نامیده می‌شود در ابتدا از سوی خود مخترعان رسانه‌ها هم به‌ندرت تشخیص داده می‌شود یا می‌شود. آن‌ها به سختی درگیر جزئیات فناورانه اختراع جدید خود می‌شوند و چون عمدتاً به کارکردهای ارتباطی و اجتماعی آن توجه می‌کنند از دیدن اثرات ضمنی کار خود بی‌بهره می‌مانند. روشن است که کاربران رسانه‌ها هم بیش از مخترعان نسبت به این مسئله بی‌توجهند و به منافع عملی به دست آمده از به‌کارگیری رسانه‌ها اهمیت بیشتری می‌دهند.

چه باید کرد؟!*

رسانه‌شناسی

یکی از مهم‌ترین مراحل آموزشی سواد رسانه‌ای، رسانه‌شناسی است که در آن مخاطب با شناخت ظرفیت‌ها و محدودیت‌های ذاتی هر رسانه می‌تواند کارکردهای آشکار و پنهان و اخلاق

خودکارآمدی

دکتر محمدعلی اسماعیل زاده اصل

تصویر گر: میثم موسوی



معلمان و دانش‌آموزان تلاش زیادی برای به‌دست آوردن مهارت و توانمندی انجام می‌دهند. اما توانمند بودن کافی نیست. تصور من از توانمندی‌هایم، از خودِ توانمندی‌هایم مهم‌تر است. به جدول زیر نگاه کنید. تصور درست از توانمندی‌ها، «فرصتِ اقدام و یادگیری» ایجاد می‌کند و تصور نادرست از توانمندی‌ها، «آسیب و دردسر» به‌وجود می‌آورد.

مداد فکری کرد و نوشت: نمی‌توانم.
پاک کن «ن» اضافه را حذف کرد و گفت: می‌توانم.
مداد بار دیگر نوشت: غیرممکن است.
پاک کن «غیر» را حذف کرد و گفت: ممکن است.

مریم چارپایه را زیر پایش گذاشت، شیر آب را باز کرد و مشغول شستن ظرف‌هایش شد.
مادر بلند صدا زد: شیر آب را ببند. تو نمی‌توانی ظرف بشویی.
دختر کوچولوی سه‌ساله همین‌طور که به کارش ادامه می‌داد بلند گفت: من بلدم، من می‌تونم!

تصور ناتوانی	تصور توانمندی	
(نادرست) توانمندی‌هایم بدون استفاده رها می‌شوند	(درست) با قدرت کار را به درستی انجام می‌دهم	واقعاً توانمند هستم
(درست) مسئولیت نمی‌پذیرم و فرصت دارم برای کسب توانمندی تلاش کنم	(نادرست) برای خودم و دیگران دردرس درست می‌کنم	واقعاً توانمند نیستم

وارد فعالیت‌های کارآفرینانه می‌شوند، خیلی زود با این واقعیت مواجه می‌شوند که برای این کارها آمادگی نداشته‌اند. متأسفانه این آگاهی در بسیاری از موارد پس از ورشکستگی و آسیب‌های بزرگ

به‌معنای توانمند بودن و آماده پذیرش مسئولیت بودن متفاوت است. مثلاً طی سال‌های اخیر کارآفرینی و تشویق به کارآفرینی در جامعه ترویج شده است. اما خیلی از افرادی که تحت‌تأثیر این جو

خیلی از کتاب‌ها و کلاس‌های موفقیت، این تصور را ایجاد می‌کنند که شما هر کاری را می‌توانید انجام دهید. اما یادشان می‌رود بگویند که توانستن به‌معنای ممکن بودن و استعداد داشتن، با توانستن

مالی و روحی به وجود می‌آید. کارآفرینی خوب است، اما قبل از ورود به کارآفرینی باید مهارت‌های کارآفرینی را به دست آورد و توانمند شد.

از طرف دیگر طی سال‌های گذشته با افراد بسیار توانمندی مواجه شده‌ام که ماه بعد از ماه و سال بعد از سال به مطالعه و یادگیری مشغول بوده‌اند و هیچ‌گاه قدم به میدان عمل نگذاشته‌اند. چند سال پیش از یکی از دوستان که عاشق معلمی بود و سال‌ها برای یادگیری معلمی درس خوانده و تلاش کرده بود، پرسیدم که چرا درس نمی‌دهد. گفت هنوز به اندازه کافی توانمند نیستیم. همان سال مجابش کردم که شروع به تدریس کند. تجربه کلاسش برای دانش‌آموزان به حدی ارزشمند بود و به اندازه‌ای بر مسیر یادگیری و رشد فکری دانش‌آموزان اثر گذاشته بود که خودش هم باورش نمی‌شد و ما هم البته هر هفته منتظر بودیم تا مستند تجربیات کلاس‌هایش را مطالعه کنیم و از تجربه‌های یادگیری که خلق کرده بیاموزیم.

خودکارآمدی واژه‌ای است که روان‌شناس بزرگ معاصر **آلبرت بندورا** برای بیان مفهوم تصور ما از توانمندی‌هایمان ایجاد کرده است. مطالعات بندورا نشان می‌دهد که چهار عامل در شکل‌گیری خودکارآمدی اثرگذار است:

- تجربیات گذشته شخص؛
- تجربه‌ی جانشینی؛
- وضعیت روحی و جسمی شخص؛
- اظهار نظر دیگران در مورد توانمندی‌های او.

برای مثال، اگر **تجربیات گذشته من** با موفقیت همراه بوده باشد وقتی از من می‌پرسند آیا می‌توانی کار دیگری را انجام دهی؟ با اعتمادبه‌نفس می‌گویم که آری، می‌توانم. تجربیات شکست‌خورده اما تردید به همراه می‌آورند. یعنی من نگران می‌شوم که شاید کار بعدی هم با شکست همراه باشد. به مرور زمان ممکن است فردی که تجربیات شکست متعدد را تجربه کرده دچار «ناتوانی آموخته شده» شود.

معلمی که می‌خواهد دانش‌آموزانش اعتمادبه‌نفس بیشتری داشته باشند و

احساس توانمندی کنند، برای آن‌ها فرصت‌هایی برای موفق شدن ایجاد می‌کند. کارهایی به آن‌ها می‌سپارد که توان انجامش را داشته باشند و در صورت لزوم همراهیشان می‌کند تا در آن کارها موفق شوند. این تجربه‌های موفقیت برای ما ضروری است. احساس می‌توانم را در ما زنده نگاه می‌دارد.

اگر سؤال امتحان هم طراحی می‌کنیم، سؤال‌ها را از ساده به سخت باید طراحی کنیم تا دانش‌آموزان با موفقیت در سؤال‌های ساده ابتدای آزمون، با احساس توانمندی به سراغ مسئله‌های پیچیده‌تر بروند. آزمایش‌های متعدد نشان داده است که در آزمون‌های یکسانی که چیدمان سؤال‌ها در آن‌ها متفاوت است، دانش‌آموزان در پاسخگویی به سؤال‌هایی که از ساده به سخت مرتب شده موفق‌تر بوده‌اند.

تجربه جانشینی ناشی از مشاهده تجربیات دیگران است؛ یعنی من خودم را جای دیگران می‌گذارم. وقتی می‌بینم که دیگران در انجام کاری ناموفق هستند، ممکن است من حس کنم که از عهده آن کار برنمی‌آیم. برای همین مهم است که در میان چه کسانی زندگی می‌کنیم و اطرافیانمان چه توانمندی‌هایی دارند. اگر در جمع کسانی باشیم که احساس شکست می‌کنند و مدام از شکست‌هایشان می‌گویند، ما هم احساس توانمندی‌مان را به مرور از دست خواهیم داد. در چنین مواردی اگر اثر تجربه‌ی جانشینی بر ما زیاد باشد، بهتر است حضور در جمع‌های افرادی که از موفقیت‌هایشان صحبت می‌کنند را تجربه کنیم.

وضعیت روحی و جسمی هم در افراد مختلف متفاوت است و هم اینکه خود ما هم در زمان‌های مختلف وضعیت روحی و جسمی متفاوتی داریم. صبح روز شنبه با خودم فکر می‌کنم که می‌توانم در یک کنفرانس علمی که سه ماه دیگر برگزار خواهد شد، تجربیات کلاس‌های درسم را ارائه کنم. بعد از ظهر آن روز در حالی که در اثر وزش یک باد سرد سرما خورده‌ام، با خودم فکر می‌کنم که ارائه در چنین کنفرانسی در توان من نیست. آیا واقعا

توانمندی یا ناتوانی من به یک باد بسته است؟

برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه مسئولیت برگزاری یک نمایشگاه از فعالیت‌های دانش‌آموزان در مدرسه را می‌توانم به عهده بگیرم یا نه، وضعیت روحی و جسمی‌ام در زمان تصمیم‌گیری اثرگذار است. برای همین چنین تصمیم‌هایی را در شرایط شادی و غم و عصبانیت و هیجان و سردرد و بیماری نباید گرفت. بهتر است تصمیم را به تأخیر بیندازیم تا در شرایطی که وضعیت روحی و جسمی متعادلی داریم تصمیم‌گیری کنیم.

یک نکته مهم دیگر توجه به سلامتی است. برای استفاده از توانمندی‌هایمان و برای ایجاد حس توانستن، به سلامتی نیاز داریم. هم باید از روحمان مراقبت کنیم و هم از جسممان. ورزش کردن و حضور در جمع افراد خوش‌برخورد و با روحیه، اثر زیادی در تقویت احساس توانمندی دارد.

اظهار نظر دیگران هم نقش مهمی در احساس توانمندی دارد. وقتی کسی می‌گوید: «به نظر من تو نمی‌توانی این کار را انجام دهی»، یا «من در امکان موفقیت تو تردید دارم»، این تردید و نتوانستن به درون ما نفوذ می‌کند و احساس ناتوانی به وجود می‌آورد. برای همین مهم است که برای تصمیم در مورد کارهایمان با چه کسانی مشورت می‌کنیم.

اگر با افرادی که ریسک‌گریز هستند مشورت کنیم، ما را از انجام کارهای بزرگ منع خواهند کرد.

اگر با افراد بلندپرواز مشورت کنیم، ما را به ریسک‌های بزرگ و غیرعقلایی دعوت می‌کنند که ممکن است آمادگی برای انجام آن‌ها نداشته باشیم.

افراد با تجربه‌ای که سرد و گرم روزگار را چشیده‌اند و موفقیت و شکست‌های متعدد را تجربه کرده‌اند و از ما هم شناخت دارند، بهترین گزینه برای مشورت هستند.

توجه به مفهوم خودکارآمدی آموزه‌های فراوانی برای انتخاب روش زندگی و انتخاب افراد و جمع‌هایی که با آن‌ها تعامل داریم و روش و زمان تصمیم‌گیری دارد و این انتخاب‌ها خواسته یا ناخواسته در کیفیت تصمیم‌گیری‌های ما برای حرکت در مسیر زندگی مان اثرگذار هستند.

پشت خط

عاطفه، یکی از عناصر اصلی شعر است. اما منظور از «عاطفه» همان چیزی نیست که در زبان گفت‌وگوی روزمره به کار می‌رود؛ یعنی دلسوزی و مهربانی و محبت و عشق. البته این‌ها که برشمردیم هم بخشی از عواطف انسانی است. اما وقتی از عاطفه در شعر حرف می‌زنیم، منظورمان تمام عواطف انسانی است، اعم از عشق و نفرت، شجاعت و ترس، دوستی و دشمنی، محبت و کینه، امید و یأس و نظایر این‌ها.

پس این تصور غلط است که خیال کنیم شعر عاطفی فقط برای آه کشیدن و ابراز احساسات و اشک ریختن است. از این مهم‌تر این نکته است که عواطف ساختگی، هر چه که باشد به درد شعر نمی‌خورد. عشق ساختگی، احساسات مذهبی ساختگی، یأس و اندوه ساختگی، این جور چیزها ممکن است آدم‌های سطحی را تحت‌تأثیر آبی و زودگذر قرار بدهد اما تأثیر ماندگار و کارکرد هنری و اندیشگی نخواهد داشت؛ یعنی شعر نخواهد شد.

اسماعیل امینی

جریان‌شناسی شعر معاصر (۶)

در ادامه معرفی پنج جریان شعر معاصر تا شماره پیشین مجله، در این شماره، به اجمال، به جریان شعر «حجم» می‌پردازیم.

پس از جریان موج نو- که در شماره ۴ از آن سخن گفته شد- جریانی با اتکا بر مؤلفه‌های کلی و تا حدودی برخاسته از دل موج نو بر سر زبان‌ها افتاد که پیشنهاددهندگان آن، در بیانیه‌ای که سال ۱۳۴۸ صادر کردند، نامش را شعر حجم گذاشتند. افرادی چون الهی، رویایی، اردبیلی، اسلامپور، شببانی و ... با نوعی نگاه اعتراضی به ابهام‌گویی و پیچیدگی موج نو حرکت دیگری را با نام شعر حجم پیشنهاد دادند که اصطلاحاتی دیگر چون حجم‌گرایی، حرکت ذهنی حجم، دید حجمی، فاصله‌های ذهنی، نگرش سه‌بعدی و ... بر آن افزوده شد. آنان تا امروز نتوانسته‌اند از این شعر تعریف مشخصی ارائه بدهند و حتی یدالله رویایی که چهره شاخص آن دانسته می‌شود نتوانست تعریف شفاف و منحصری از شعر حجم داشته باشد.

اما از مجموعه گفته‌ها و مصاحبه‌های چند تن از پیروان این جریان چنین برمی‌آید که شعر حجم یعنی شعری که بین روستا و زبان و درون آن لایه‌های فراوانی از تصویرهای تودرتو وجود دارد که موجب فریبه‌ی و تحجیم درونی شعر می‌شود. و به اصطلاح، فضای میانی زبان و ذهن، تهی و لاغر نیست بلکه سرشار از تخیل و تصویر و حرف است ولی کشف آن به عهده خواننده است تا با شعر و شاعر همراه شود. به همین جهت شعر حجم به دلیل دیربایی و ابهام و افراط در انتزاعی‌گویی نتوانست مورد استقبال و تداوم قرار گیرد. و دیگر اینکه نشانه‌هایی که طرفداران شعر حجم در معرفی این گونه شعری داده‌اند می‌تواند بسیاری از اشعار، از گذشته تا امروز را شامل بشود و در هر قالب شعری نیز باشد.

از شاخصه‌های آشکارتر این جریان می‌توان نام برد از: توجه به فرم، ساختارگرایی، توجه به زبان و غنای آن، ایجاز، تصویرهای تازه، علامات سجاوندی، واژه‌های ناآشنا و نامأنوس و ...

در مجموع جریان شعر حجم در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه مورد توجه برخی جوانان بود اما بعدها از حرکت بازماند تا اینکه در دهه اخیر باز هم زمزمه‌هایی از جانب طرفداران آن، از جمله منصور خورشیدی و برادران مؤمنی و ... برخاست؛ ولی به نظر نمی‌رسد جریان ادامه‌دار و پیروساز باشد.

دکتر علی آبان

مادرم را

از روزی که رفت
بیش‌تر از زمانی که کنارم بود
صدا کرده‌ام
پیش از آن
همیشه او صدایم می‌کرد
کودکان را ببین
در دو سوی مرز ایستاده‌اند و
به عبور پروانه‌ها
از لابه‌لای سیم‌های خاردار نگاه می‌کنند
به باز کردن دروازه‌ها نمی‌اندیشم
برای عبور از روزن‌ها
باید به بزگی کودکان باشی

واحه آرمن

مجموعه شعر جان‌های شیفته

پلکی بزن ای ماه سراپا همه چشمیم
بگشای دری را به تماشا همه چشمیم
تا گوشه‌ای از چشم تو را سیر ببینیم
ای روشنی دیده سراپا همه چشمیم
فرمان بده ای شاه‌ترین ما همه گوشیم
جولان بده ای ماه‌ترین ما همه چشمیم
آه ای پری خفته در آرامش دریا
برخیز که امشب لب دریا همه چشمیم
شاعر بگشا لب؛ بگشا عقده خود را
آه ای غزل عقده‌گشا ما همه چشمیم
باران شو و باران شو و باران شو
دستی به دل و دیده بکش تا همه چشمیم
ای یار سفر کرده بیا تا که ببینی
هر لحظه سر کوچه دنیا همه چشمیم

پانید- حیدرگویی

در روزهای آخر اسفند

کوچ بنفشه‌های مهاجر

زیباست

در نیم‌روز روشن اسفند

وقتی بنفشه‌ها را از سایه‌های سرد

در اطلس شمیم بهاران

با خاک و ریشه

میهن سیتارشان

در جعبه‌های کوچک چوبی

در گوشه خیابان می‌آوردند

جوی هزار زمزمه در من

می‌جوشتند

ای کاش

ای کاش آدمی وطنش را

مثل بنفشه‌ها

در جعبه‌های خاک

یک روز می‌توانست

همراه خویشتن

ببرد هر کجا که خواست

در روشنای باران

در آفتاب پاک

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

مادر در انتظار تو مویش سپید شد
وقتی که بیست سال تو را ناامید شد

می‌گفت: روز آمدنت روز عید ماست
بیچاره آرزو به دل روز عید شد

سارا و ما و بازی تلخ کلاغ‌پر
وقتی پر از ترانهٔ بابا پرید شد

من با پرنده‌های جهان اشک ریختم
باران برای از تو سرودن شدید شد

سارای هفت‌ساله و چشمان منتظر
یک زن، که انتظار تو را می‌کشید، شد

تنها امید آمدن و هی نیامدن!
قبر بدون جسم تو رسمی جدید شد

«سال هزار و سیصد و شصت و کدام روز؟!»
جسم تو در کجای زمین ناپدید شد؟

بابا سعید چشم تو روشن بیا بین!
مادر در انتظار تو دیشب شهید شد

سجاد عزیزی آرام

هیجده خط شکسته...

می‌رسد جبرئیل و با خود نامه‌ای همراه دارد
نامه‌ای که بوی گل، عطر رسول‌الله دارد

نامه‌ای نورانی و نام خدا در ابتدایش
نامه‌ای که احترامی مثل بسم‌الله دارد

خطبه‌خط شرح رموز عشق و زیبایی ست هر چند
چند خط مختصر این نامه کوتاه دارد

رد اشک و موج خون بر سطرهای نامه پیداست
هر کجا نام و نشانی از شب و از چاه دارد

هر کجا از تشنگی، غربت، اسیری... واژه‌ای هست
هر کجا پروانه دارد، لاله دارد، ماه دارد

آه جان در تن ندارم، طاقت خواندن ندارم
نامه رنگ اشک دارد، نامه بوی آه دارد

هیجده سطر شکسته، هیجده خط خمیده
می‌رود جبرئیل و با خود نامه‌ای جانکاه دارد

فاطمه سالاروند

معرفی کتاب **مجموع پریشانی، دفتر غزل‌ها**

قربان ولیئی

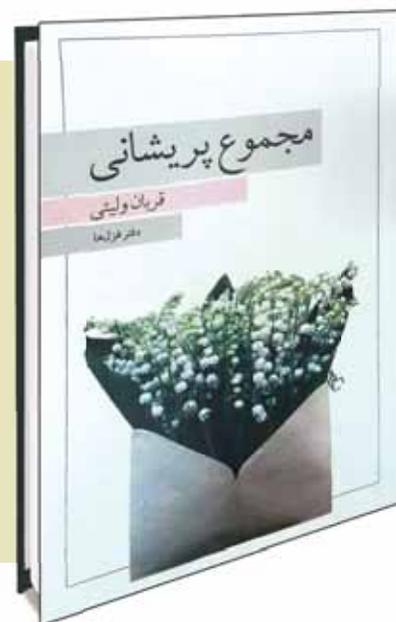
انتشارات کتاب نیستان ۱۳۹۵

گویا در تقدیر شعر فارسی ثبت است
که «غزل چراغ همیشه روشن» آن باشد.
تقریباً در هر دوره‌ای از ادبیات فارسی غزل
.. خوش‌اقبال‌ترین قالب شعری محسوب
می‌شود.

این قالب در روزگار ما نیز گونه‌ها
و فضاهای مختلفی را به خود دیده و
محمل اندیشه‌های گوناگون شده است.
قربان ولیئی از شاعرانی است که عمده
شعرهایش در قالب غزل است و چنان با

این قالب خو گرفته است که مثنوی‌هایش
نیز رنگ و بوی غزل دارند. شعر ولیئی
فضا و اتمسفری ویژه دارد که تقریباً در
تمام کتاب‌هایش حضور خود را به اثبات
رسانده است.

غزل ولیئی را باید زیرمجموعهٔ غزل
عرفانی به حساب آورد. اگر می‌خواهید با
کلیت فضای شعر وی آشنا شوید، کتاب
مجموع پریشانی را بخوانید. این کتاب
برگزیده‌ای است از غزل‌های ولیئی از
ابتدای شاعری‌اش تاکنون.





پژوهش

در دانشگاه فرهنگیان

پای صحبت دکتر رضا ساکی
معاون پژوهش و فناوری دانشگاه فرهنگیان



نصرالله دادار

عکاس: غلامرضا بهرامی

روند توسعه پژوهش در دانشگاه فرهنگیان، نقش مدیریت پردیس‌های استانی در اجرای فعالیت‌های پژوهشی، نقش اعضای هیئت علمی و مدرسان در شیوه‌نامه پژوهانه، چگونگی برگزاری همایش‌های علمی - پژوهشی، وضعیت انتشار مجلات علمی تخصصی و موانع توسعه پژوهش در این دانشگاه، محورهای اصلی گفت‌وگویی است که با دکتر رضا ساکی، معاون پژوهش و فناوری دانشگاه فرهنگیان، انجام داده‌ایم.

دکتر ساکی در این گفت‌وگو، ضمن پاسخ دادن به سؤالات ما، گفت: «پژوهش در حرفه معلمی جایگاه برجسته‌ای دارد و رویکرد معلم پژوهنده نیز ناظر بر این جایگاه است.

درس پژوهی، اقدام پژوهی، روایت پژوهی و پروژه پایانی، دروسی هستند که برای گسترش توان پژوهش دانشجویان این دانشگاه پیش‌بینی شده‌اند و به همین دلیل، پژوهش یک فعالیت راهبردی در دانشگاه فرهنگیان است.»

نگریسته می‌شود و از این رو متأسفانه همواره فرصت و بهانه‌ای برای نادیده انگاشتن آن مهیا می‌شود. اگر چنین برداشتی ترویج شود، پژوهش توسعه نخواهد یافت. البته باید اعتراف کرد که با وجود کمبود و یا نبود فرصت‌های پژوهشی در سطح دانشگاه، همواره در طول دوران حیات تربیت‌معلم، مدرسان و اعضای هیئت‌های علمی‌ای بوده‌اند که

در شرح وظایف اعضای آن به توسعه و انجام فعالیت‌های پژوهشی تأکید و توجه شده است. علاوه بر این، توسعه پژوهش با نگرش‌هایی که کمتر حمایت‌کننده بوده‌اند نیز مواجه بوده است، یعنی همان که اکنون نیز در جامعه ما اغلب به‌عنوان یک مانع اساسی فراروی پژوهش مطرح می‌شود. در مجموع به پژوهش به‌عنوان یک فعالیت زینتی و با اولویت دوم

◀ آقای دکتر! روند توسعه پژوهش در دانشگاه را چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟
ابتدا باید بپذیریم که در مجموع، حوزه پژوهش و فناوری در دانشگاه فرهنگیان، نسبت به حوزه‌های عملکردی دیگر از توسعه‌یافتگی کمتری برخوردار بوده است. این هم علل مختلفی دارد. از جمله اینکه دانشگاه ما به‌طور سنتی یک دانشگاه آموزش‌محور بوده است و کمتر

در حوزه پژوهش خوش درخشیده‌اند و عملکرد بسیار ارزشمندی نیز در این حوزه داشته‌اند، هر چند که تعداد آن‌ها در مقایسه با انتظارات از دانشگاه بالا نبوده است. به این ترتیب می‌توان گفت با همه محدودیت‌هایی که داشته‌ایم در توسعه پژوهش گام‌های بلندی برداشته شده است که نسبت به قبل قابل مقایسه نیست. خوشبختانه اخیراً بسیاری از مقررات در این زمینه شفاف شده و بودجه مناسبی به این حوزه اختصاص یافته است. به این ترتیب می‌توان گفت پژوهش در دانشگاه در مسیر توسعه قرار گرفته است. گفتنی است که رشد و توسعه پژوهش در دانشگاه فرهنگیان همزمان مستلزم کوشش‌های دانشگاه، مسئولان پردیس‌ها و واحدها و مدرسان و اعضای هیئت علمی دانشگاه است. به‌ویژه مدرسان و هیئت علمی، نقش اول را در توسعه پژوهش بر عهده دارند. امیدواریم کوشش‌های به عمل آمده موجب شود دانشگاه فرهنگیان نیز به‌عنوان دانشگاهی پژوهشی در کشور مطرح شود.

◀ نقش مدیریت پردیس‌های استانی در اجرای فعالیت‌های پژوهشی چگونه است؟

معاونت پژوهشی فعالیت‌های خود را بر سیاست اصولی عدم تمرکز و واگذاری حداکثری فعالیت‌های قابل انجام توسط استان‌ها بنا نهاده است تا بتواند صرفاً بر سیاست‌گذاری، نظارت و پایش فعالیت‌های پژوهشی تمرکز کند. این چنین است که طی چند ماهه اخیر ما چندین شیوه‌نامه مهم تهیه و تصویب کرده و به استان‌ها فرستاده‌ایم. کوشش ما بر این بوده که با تخصیص اعتبارات مناسب و تهیه و تصویب شیوه‌نامه‌های مورد نیاز، برای توسعه زیرساخت‌های پژوهش در استان‌ها بسترسازی نماییم و پیگیر شرایطی باشیم که هویت‌بخشی پژوهشی را در سطح استان‌ها حمایت می‌نماید. به‌طور نمونه می‌توان به تدوین و ابلاغ

شیوه‌نامه پژوهانه اشاره نمود که بر توزیع عادلانه عضو محور و اعتبارات پژوهشی متکی است. ما حداقل ۲۵ درصد از اعتبارات پژوهشی دانشگاه را به اجرای این شیوه‌نامه اختصاص داده‌ایم و انتظار داریم با توجه به ظرفیت خود، از سوی مدرسان و اعضای هیئت علمی دانشگاه مورد استقبال لازم قرار گیرد به‌گونه‌ای که هر چه زودتر گزارش‌نامه پژوهشی را برای تخصیص اعتبار به معاونت پژوهشی دانشگاه ارسال نمایند.

همچنین ارسال **شیوه‌نامه ترفیع و ارتقاء** را از حوزه معاونت آموزشی و تحصیلات تکمیلی داشتیم که در آن اعضای هیئت علمی، مانند سایر دانشگاه‌ها، باید برای ترفیع سالانه و ارتقای علمی خود کارنامه فعالیت و امتیاز پژوهشی ارائه دهند. بنابراین شیوه‌نامه پژوهانه بسترساز حمایت‌هایی است که باید از اعضا در مسیر ترفیع و ارتقای علمی به عمل آید. امیدواریم عزیزان هیئت علمی دانشگاه بیشتر با شیوه‌نامه‌های مرتبط با وظایف علمی-پژوهشی خود آشنا شوند؛ چرا که این آشنایی هم آن‌ها را با حقوق خود، و ظرفیت‌ها و امتیازات قانونی مرتبط با این فعالیت‌ها آشنا می‌سازد و هم آن‌ها به‌موقع در جریان تکالیف قانونی خود در این زمینه‌ها قرار می‌گیرند.

◀ درباره نقش اعضای هیئت علمی و مدرسان در شیوه‌نامه پژوهانه بیشتر توضیح دهید!

اتفاقاً مخاطب اصلی این شیوه‌نامه مدرسان و اعضای هیئت علمی دانشگاه هستند که اطمینان به استقبال آن‌ها از طرح وجود دارد. یک عضو هیئت علمی نمی‌تواند اعتبار خود را تنها به واسطه تدریس به‌دست آورد. پژوهش یک فعالیت بنیادی برای رشد حرفه‌ای اعضای هیئت علمی و مدرسان است و آن‌ها در صورت تمهید شرایط، خود به سمت این فعالیت روی خواهند آورد. علاوه بر این براساس شیوه‌نامه ترفیع، کلیه افرادی که حکم هیئت علمی دریافت نموده‌اند

برای ترفیع سالیانه خود نیازمند به کسب حداقل امتیاز پژوهشی هستند و استمرار حکم هیئت علمی اعضا منوط به تداوم فعالیت علمی‌شان است. البته بحث رکود علمی هم که در این شیوه‌نامه مطرح شده و در موارد خاص کاربرد دارد، می‌تواند در مواقعی به‌عنوان یک مکانیزم کمکی مورد استفاده قرار گیرد. اما در کل به‌نظر من بدنه اصلی مدرسان و اعضای هیئت علمی، مطالبه این اقدام را در گفت‌وگوهای مختلف داشته و به‌طور یقین از برقراری پژوهانه استقبال خواهند نمود، چرا که برقراری پژوهانه انجام فعالیت‌های پژوهشی مدرسان و اعضای هیئت علمی دانشگاه را به منبع مالی قابل اتکایی متصل می‌نماید. گفتنی است برای تحرک بخشی در این زمینه در سال جاری اعتباری تشویقی برای این کار اختصاص داده‌ایم که افراد می‌توانند در بخش‌های مربوط هزینه کنند.

◀ برای اجرای طرح‌های پژوهشی چه اقداماتی در جریان است؟

اجرای طرح‌های پژوهشی بخشی مهم از برنامه‌های معاونت پژوهشی است. به‌طور مشخص بخشی از طرح‌های پژوهشی از طریق جذب اعتبارات پژوهانه به مرحله اجرا در خواهد آمد. اما به‌طور دقیق‌تر شیوه‌نامه‌ای را نیز در این زمینه در شورای دانشگاه تصویب و ابلاغ نموده‌ایم. بر این اساس انواع طرح‌های پژوهشی و همچنین سطح اختیار تصویب طرح‌ها در استان‌ها مشخص شده است. همچنین تکلیف طرح‌های معوقه را مشخص کرده و شرایط لازم را برای عقد قرارداد با مجریان فراهم نموده‌ایم. اخیراً نیز ظرفیت لازم را برای اجرای طرح‌های پژوهشی خرد مهیا نموده‌ایم.

◀ از همایش‌های علمی-پژوهشی چه خبر؟

از ظرفیت همایش و نشست‌های علمی-تخصصی برای تکوین گفتمان تربیت‌معلم در کشور و تولید علم بومی

با وجود کمبود یا نبود فرصت‌های پژوهشی در سطح دانشگاه، همواره در طول دوران حیات تربیت معلم، مدرسان و اعضای هیئت علمی‌ای بوده‌اند که در حوزه پژوهش خوش درخشیده‌اند

کلیه افرادی که حکم هیئت علمی دریافت نموده‌اند، برای ترفیع سالیانه خود نیازمند به کسب حداقل امتیاز پژوهشی هستند

استفاده می‌کنیم. تاکنون ده نشست علمی - تخصصی مرتبط با تربیت معلم در دانشگاه داشته‌ایم و برنامه‌ای نیز برای برگزاری کرسی‌های نظریه‌پردازی داریم که اولین آن در آبان ماه با عنوان ماهیت معلم پژوهنده برگزار شد. همچنین برنامه‌ریزی برای سومین همایش ملی تربیت ملی را داریم که در اردیبهشت سال آینده برگزار خواهد شد و به‌زودی فراخوان مقاله آن منتشر خواهد شد. البته در استان‌ها نیز به فراخور، همایش‌های دیگری در حال طراحی و اجراست. در شیوه‌نامه همایش‌ها که از سوی دانشگاه به استان‌ها ابلاغ شده، اختیار همایش‌های استانی به خود آن‌ها واگذار شده است. همچنین سامانه متمرکز همایش‌های علمی تهیه شده است که همه همایش‌ها را تحت پوشش قرار می‌دهد.

◀ مجلات و نشریات و به‌طور کلی انتشارات در دانشگاه فرهنگیان، در چه وضعیتی هستند؟

با توجه به اهمیت انتشارات، نظام‌نامه جامع انتشارات آماده برای طرح در شورای دانشگاه گردیده است که تمام فعالیت‌های انتشارات را تحت پوشش دارد. در حال حاضر کمیسیون نشر دانشگاه فعال و آماده بررسی پیشنهادها مرتبط است. البته در صدد هستیم سطحی از اختیارات نشر را هم به استان‌ها واگذار کنیم. قابل ذکر است که حسب سیاستگذاری اخیر دانشگاه در حال حاضر مسئولیت تأیید و تولید محتوای کتاب‌های درسی نیز بر عهده معاونت پژوهش و فناوری گذارده شده است که در حال تهیه مقررات برای ساماندهی این حوزه هستیم.

درباره مجلات نیز فعلاً به دلیل مقررات نسبتاً سخت وزارت علوم، صرفاً یک مجله علمی - پژوهشی داریم و سه مجله علمی و تخصصی و سه مجله با رویکرد دانشجویی در حوزه معاونت پژوهشی نیز با همکاری پردیس‌ها منتشر می‌شود. مشخصات این مجلات نیز بر روی سایت

حوزه معاونت پژوهش و فناوری قرار دارد. تمام این مجلات از سامانه الکترونیک دانشگاه استفاده می‌کنند. برای افزایش مجلات نیز در صدد تهیه شیوه‌نامه‌ای هستیم که بتوانیم با تمهید شرایط مربوط و به‌صورت رقابتی درخواست‌ها را دریافت و بررسی نماییم.

◀ کتاب‌خانه‌ها و اطلاع‌رسانی علمی در دانشگاه در چه وضعیتی است؟

روشن است که کتاب‌خانه‌ها قلب تپنده دانشگاه هستند. جریان علمی اطلاعات از طریق کتاب‌خانه‌ها به بدنه دانشگاه تزریق می‌شود و به‌دست اعضای هیئت علمی، دانشجویان و سایرین می‌رسد. ما کوشش داریم وضعیت موجود را به سمت مطلوب هدایت نماییم. برگزاری سه بار نشست علمی - تخصصی کتابداران نشانه‌ای از این اهتمام است. ما برای تجهیزات و تهیه کتاب در سال گذشته حدود یک میلیارد تومان اعتبار پرداخت نمودیم که هر چند با توجه به نیازها اندک است اما با توجه به محدودیت‌های منابع دانشگاه، اقدام برجسته‌ای محسوب می‌شود. ما در رابطه با اطلاع‌رسانی، قراردادی با مرکز اطلاع‌رسانی علوم منطقه‌ای داریم که طی آن‌ها دسترسی کاربران کتاب‌خانه‌ها به مجموعه‌ای از کتاب‌خانه‌ها فراهم شده است. استقرار نظام یکپارچه اطلاع‌رسانی کتاب‌خانه‌های دانشگاه نیز از سال گذشته محقق شده و در حال تکمیل استفاده از ظرفیت آن می‌باشیم.

◀ در بخش فناوری دانشگاه، به‌ویژه مرتبط با فعالیت‌های پژوهشی، چه اقداماتی انجام شده است؟

گرچه متولسی فناوری در دانشگاه فرهنگیان، معاونت پژوهشی نیست و مرکز هوشمندسازی انجام وظایف آن را بر عهده دارد، اما برای بهره‌گیری از فناوری‌های جدید در عرصه پژوهش، برای استقرار سامانه‌های متعدد الکترونیک در حوزه پژوهش، اقداماتی انجام گرفته است، از جمله سامانه‌های مورد نیاز مشخص و شرکت‌های مرتبط

با آن‌ها شناسایی شده است. اکنون سامانه کتاب‌خانه‌ها، نشریات و همایش‌ها فعال هستند.

◀ آیا برای توسعه پژوهش نیز با موانعی مواجهید؟

جواب آری است، اما به‌نظرم این موانع، عمدتاً از جنس سخت‌افزاری، مالی و مادی نیست. برای توسعه دانشگاه باید بپذیریم که پژوهش در دانشگاه، باید به عنوان یک موضوع راهبردی توسعه یابد و برای توسعه پژوهش در دانشگاه، به توسعه فرهنگ پژوهش نیاز داریم. آنچه که باید مورد تأکید قرار گیرد، همین فرهنگ پژوهش و یادگیری است؛ فرهنگی است که در آن، پژوهشگران برای انجام پژوهش صرفاً متکی به پاداش‌های بیرونی نیستند، ارزش اصلی در خود انجام کار علمی - پژوهشی است؛ فرهنگی است که تدریس و آموزش بدون پژوهش را ناقص می‌داند، فرهنگی است که گفت‌وگو و نقادی درباره تدریس و یادگیری را برمی‌تابد، ارزش می‌گذارد و تشویق می‌کند؛ فرهنگی است که در آن شوق آموختن، رفتار بارز افراد است. خوشبختانه در فرهنگ متعالی دینی ما این ارزش‌ها به وضوح برجسته شده‌اند و فقط باید توجه به آن‌ها را در رفتار خود نمایان کنیم. ما به علاقه و تعهد همکاران خود به این فرهنگ اطمینان داریم و دل‌بسته به همت والای آن‌ها، به آینده خود در بخش پژوهش امیدواریم.

این‌گونه است که باید هم‌زمان با گسترش زیرساخت‌های سخت‌افزاری به نقش و جایگاه فرهنگ هم توجه ویژه کنیم. زمانی که درس پژوهی موجب عملکرد بهتر دانش‌آموزان ژاپنی گردید، تحقیقات انجام شده چیزی فراتر از گفت‌وگوهای علمی - پژوهشی (و تدریس به‌عنوان فرهنگ) را در میان معلمان ژاپنی و کمبود آن را در میان سایر معلمان پدیدار نمود. معلمان ژاپنی به‌عنوان معلمان درس‌پژوه، رویکردی را برای توسعه علمی خود با اتکا به درس‌پژوهی برگزیده بودند.



چالش‌های دوران گذار

در دانشگاه فرهنگیان

گفت‌وگو با خانم مه‌ری اعزازی عضو هیئت علمی
پروفسور شهید هاشمی‌نژاد مشهد

نصرت‌الله دادار

عکاس: مهدی حسین خانلو

مه‌ری اعزازی عضو هیئت علمی پروفسور شهید هاشمی‌نژاد مشهد، ۳۴ سال سابقه آموزشی دارد. او که هم‌اینک دانشجوی دکترای مدیریت آموزشی است، بیش از ۲۰ سال است در مراکز تربیت معلم (دانشگاه فرهنگیان) و دانشگاه پیام نور تدریس می‌کند. همچنین دارای ۱۴ مقاله پژوهشی و یک تألیف و دو پروژه پژوهشی است. با خانم اعزازی در زنجان و در نهمین کنفرانس آموزش شیمی آشنا شدیم. با ایشان گفت‌وگویی انجام داده‌ایم که متن آن را می‌خوانید.

تدریس می‌کنم از جمله: مدیریت آموزشی، سازمان و اداره امور مدارس، برنامه‌ریزی درسی، اصول و مبانی آموزش و پرورش، کلیات فنون و روش‌های تدریس، کارورزی، طراحی واحد یادگیری، طراحی آموزشی و...

◀ کیفیت آموزش دانشگاه فرهنگیان را در حال حاضر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

◀ خانم اعزازی، حوزه آموزشی شما چیست؟ چه واحدهایی را تدریس می‌کنید؟

من دانش‌آموخته علوم تربیتی با گرایش مدیریت و برنامه‌ریزی، در مقطع لیسانس، از دانشگاه فردوسی و گرایش مدیریت آموزشی در مقطع ارشد، با رتبه ممتاز، از دانشگاه شهید بهشتی تهران هستم و تمامی دروسی مرتبط با این حوزه‌ها را

◀ چه برنامه‌هایی برای دانشجویان دارید؟ آنچه که باید پیشنهاد و تأکید شود، توجه دادن دانشجویان عزیز به جایگاهی است که به‌عنوان معلم باید در آینده به آن دست یابند. حرفه معلمی نیازمند مهارت و توانمندی‌های متعددی است که دانشجو معلم در پرتو کسب شایستگی‌های مورد نیاز به این موقعیت دست می‌یابد. بنابراین همت والای خود در این مسیر به کار بندند و در جهت رشد و تعالی حرفه‌ای خود در طی دوران تحصیل بکوشند؛ و البته هم بدانند که پژوهش در حرفه معلمی جایگاه برجسته‌ای دارد و رویکرد معلم پژوهنده نیز ناظر بر این جایگاه است. خوشبختانه برنامه‌های جدید درسی فرصت‌های بهتری برای کسب شایستگی‌های مورد نیاز برای حرفه معلمی فراهم آورده است. مثلاً درس پژوهی، اقدام‌پژوهی، روایت‌پژوهی و پروژه پایانی دروسی هستند که برای گسترش توان پژوهش دانشجویان پیش‌بینی شده‌اند. البته در کنار این کار فعالیت‌های معاونت در برگزاری همایش‌های پویش هم قابل ذکر است. امسال قرار است همزمان با هفته پژوهش اولین جشنواره نوآوری‌های علمی-پژوهشی دانشجویان را در یزد برگزار کنیم. همچنین تالار گفتمان دانشجو معلم پژوهشگر را در سامانه مدیریت یادگیری الکترونیکی فرهنگیان (فرهنگیادا) تعریف و به‌صورت مجازی به آماده‌سازی دانشجویان در حوزه پژوهش می‌پردازیم. علاوه بر این‌ها سه مجله پویش علوم انسانی، پویش علوم تربیتی و پویش علوم پایه را برای درج مقالات دانشجویان و مقالات سایرین (با رویکرد دانشجویی) پیش‌بینی نموده‌ایم. تابستان امسال در راستای رویکرد سال تحصیلی پیوسته، برنامه پویش تابستانی را با سه فعالیت اجرا کردیم، نهایتاً اینکه حمایت‌های خاص از فعالیت دانشجویان مستعد نیز امسال در برنامه رسمی معاونت قرار گرفته است.

◀ از اینکه در گفت‌وگوی ما شرکت کردید، سپاسگزاریم.

به اعتقاد من دانشگاه دوران گذار خود از سبک سنتی به سبک جدید را طی می‌کند و هرگونه تغییری در آن همراه با تغییر دانش و نگرش و رفتار است. در این راستا نحوه اعتمادسازی بین مسئولان دانشگاه و کارکنان و اساتید، می‌تواند روند تغییر را کند یا تند کند. در این روند عوامل زیادی دخیل است و لذا نیاز به آسیب‌شناسی جدی در این زمینه داریم که اگر نشود شکاف موجود رفته رفته عمیق‌تر می‌شود و از دستیابی به اهداف دانشگاه دور خواهیم ماند. مسئله کیفیت آموزشی که شما به آن اشاره کردید نیز دستخوش این اعتماد متقابل است. من استاد اگر باور داشته باشم شکل جدید کارورزی بهتر از گذشته است آن را می‌پذیرم و به اجرا در می‌آورم؛ در غیر این صورت کار خودم را خواهم کرد. مثلاً بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌های آموزشی که با رویکرد جدید تدوین شده در همه پردیس‌ها و مراکز یکسان عمل نمی‌شود و این نقطه همان جایی است که مسئله اعتماد مطرح می‌شود. من چون حدود ۸ سال معاون آموزشی بودم و اعتقاد به اجرای صحیح و درست بخشنامه‌ها داشتم متوجه شدم که همه مثل من عمل نمی‌کنند. در بعد کیفی آموزش، مشکل اساسی، ناهماهنگی در اجراست و تا این یکسان‌سازی صورت نگیرد نمی‌توان از کیفیت صحبت کرد. نکته بعدی اینکه، بازنگری دروس و تغییر سرفصل‌ها، اگرچه با زحمات فراوان، صورت می‌گیرد ولی نیروی انسانی شاغل در دانشگاه مورد بازآموزی قرار نمی‌گیرد، یک شبه ابلاغ چیزی می‌شود در حالی که سازوکار اجرایی آن آماده نیست. مسلماً این مسائل به کیفیت آموزش لطمه وارد می‌کند. نکته بعدی در این آسیب‌شناسی عدم هماهنگی آموزش و پرورش با دانشگاه در کارورزی است. مدارس، به خصوص دبیرستان‌ها، تمایلی به پذیرش دانشجویان ما در کارورزی ندارند و استاد کارورزی باید خودش با التماس و درخواست‌های پیاپی مدارس را به پذیرش دانشجو راضی کند. تازه این اول ماجراست. طی ۴ ترم کارورزی که ۲ ترم آن را دانشجو باید تدریس کند اصلاً شرایط مهیا نیست و دبیران راهنما به دانشجو اجازه تدریس نمی‌دهند یا به‌طور بسیار محدود مجوز می‌دهند. تا دانشجو تدریس نکند چگونه می‌تواند معلمی را تمرین کند؟ از آن طرف هم مسئولان کارورزی دانشگاه فشار می‌آورند که دانشجو الزاماً باید تدریس داشته باشد، آیا این مسائل به کیفیت آموزش لطمه نمی‌زند؟

◀ شما بیش از ۲۰ سال است که در مراکز تربیت معلم هستید. کیفیت فعلی آموزش در این مراکز از سال ۹۱ که دانشگاه فرهنگیان تأسیس شده است نسبت به قبل از آن چه تغییری کرده است؟

در سال‌های اخیر رویکرد دانشگاه در فرایند آموزشی بیشتر پژوهش‌محور است و دروسی هم که بازنگری شده‌اند بیشتر بر بعد پژوهش تأکید دارد، در حالی که روند قبلی تربیت معلم بر بعد یادگیری شناختی و عملی به‌صورت توأمان تأکید داشت. در برنامه جدید تأکید بر این است که «معلم فکور» که دارای بینش و رفتار فکورانه است تربیت شود و از این‌رو این معلم دائماً باید در حال تحقیق و پژوهش باشد و از ابزارهای جدید در آموزش مانند روایت‌پژوهی، اقدام‌پژوهی و درس‌پژوهی و مشاهده تأملی بهره‌گیرد نه صرفاً یادگیری شناختی (که تکیه بر محفوظات دارد)، و این روند را در جریان تدریس خود نیز داشته باشد. به‌نظر من رویکرد جدید خوب است به شرط آنکه سازوکارهای اجرایی آن آماده باشد.

◀ به‌نظر شما دانش‌جو معلمان دانشگاه فرهنگیان به هنگام فارغ‌التحصیلی، آمادگی لازم را برای انجام کار معلمی پیدا می‌کنند؟

بله، ولی نه صددرصد؛ زیرا هر معلمی با تمرین و ممارست پخته‌تر می‌شود نه فقط با یادگیری علم آن. به نظر من یک نقص وجود دارد و آن هم کارورزی است. کارورزی با تمام فرایند کاملی که دارد، دانشجویان را خسته می‌کند و دانشجو احساس خوبی از آن به‌دست نمی‌آورد زیرا فرم‌های متعددی را باید تکمیل و گزارش‌های متعددی را تنظیم کند. بیشترین وقت دانشجو بعد از سال دوم تحصیلش به کارورزی گره می‌خورد، به‌گونه‌ای که تمام درس‌ها و تکالیف دیگرش را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و این مسئله موجب شده که دانشجویان به سمت کپی کردن روی آورند به‌خصوص در کارورزی ۳ و ۴؛ چون حالت تجمیعی دارد. یعنی دانشجو علاوه بر کارهایی که در کارورزی ۱ و ۲ انجام می‌داده باید کارهای جدیدی را نیز انجام دهد. من از نزدیک شاهد این کپی‌برداری‌ها از کارهای دوستان خود و یا دانشجویان سایر پردیس‌ها بودم و این سنگینی کار را به مسئولان و طراحان کارورزی جدید گزارش داده‌ام. این‌جا کیفیت فدای کمیت می‌شود. متأسفانه به گزارش‌های من نه تنها ترتیب‌اثری داده نشده بلکه این‌گونه

من استاد
اگر باور
داشته باشم
شکل جدید
کارورزی بهتر
از گذشته
است آن را
می‌پذیرم و
به اجرا در
می‌آورم.
در غیر
این صورت
کار خودم را
می‌کنم

برداشت شده که من و امثال من مخالف طرح جدید هستیم. این همان عدم اعتمادی است که در ابتدا گفتیم.

◀ به نظر شما آموزش در دانشگاه فرهنگیان در حال حاضر با چه چالش‌هایی روبه‌روست؟

اولین و مهم‌ترین چالش به‌نظر من نحوه تعامل دانشگاه با آموزش و پرورش است، مخصوصاً که در ظاهر با هم تعامل خوبی دارند ولی در عمل و در سطح اجرا مشکلات زیادند. یک مورد که به آن اشاره داشتم نپذیرفتن کارورزان در مدارس به‌طور مطلوب است. مورد دیگر که می‌تواند چالش برانگیز باشد، معلمان راهنما در مدارس هستند که توسط آموزش و پرورش به هیچ‌وجه نقضشان توجیه نشده. ممکن است همین مسئله دلیلی بر عدم همکاری صددرصدی با دانشجویان معلمان در مدارس باشد و تأثیرات نامطلوبی که فضای مدارس (جو حاکم بر مدرسه و کلاس‌های درس) به شکل یک برنامه درسی پنهان، می‌تواند بر دانشجویان بگذارد.

دومین چالش در حوزه آموزش نحوه ساماندهی مدرسان و استادان دانشگاه است. کسانی که مجوز تدریس را در دانشگاه دریافت کرده‌اند، به‌غیر از اساتید موظفی که از گذشته در این دانشگاه تدریس دارند، بیشتر افرادی که در این دانشگاه به کار گرفته می‌شوند دبیران آموزش و پرورش‌اند که مدارک تحصیلی فوق‌لیسانس یا دکترا دارند و بسیاری از آنان از سطح علمی و پژوهشی خوبی برخوردارند و به شکل مأمور یا حق‌التدریس با دانشگاه همکاری می‌کنند. اینان چون امیدی برای جذب رسمی به دانشگاه ندارند انگیزه و شوق زیادی در آموزش از خود نشان نمی‌دهند. تعدادی از استادان سایر دانشگاه‌ها نیز با دانشگاه فرهنگیان همکاری می‌کنند که البته مورد اقبال دانشجویان هستند ولی به‌علت قلت حق‌التدریس همکاری آن‌ها کوتاه‌مدت و برای یکی دو ترم بیشتر نیست.

سومین چالش، بحث تغییر سرفصل دروس و عدم معرفی منابع در برخی رشته‌هاست. برای برخی دروس بازنگری شده در علوم تربیتی، هنوز پس از گذشت حدود دو سال، سرفصل هم معرفی نشده و فقط یک عنوان وجود دارد. خوب، استاد از کجا بداند عنوان جدید که مدنظر برنامه‌ریزان بوده شامل چه محتوایی است و... . چهارمین چالش، موضوع ادامه تحصیل برخی استادان است که در این خصوص دانشگاه فرهنگیان مانند سایر دانشگاه‌ها تسهیلات خاصی

برای مربیان خود قائل نمی‌شود و در عین حال می‌خواهند فضای حاکم را دانشگاهی کنند. فقط مایلند، مانند اساتید دانشگاه تمام‌وقت (۴۰ ساعت در هفته) در خدمت دانشگاه باشند ولی بودجه و امکانات از قبیل حقوق و مزایا، گرنت پژوهشی و... ارائه نمی‌شود. مثلاً اگر شما بخواهید کار پژوهشی انجام دهید ابزار و امکانات در هیچ پردیس و مرکزی وجود ندارد و حتی ممکن است اتاقی که بتوانید در آن کار کنید نباشد، اما انتظار می‌رود اساتیدی پژوهشگر باشید! به‌نظر من در این سه سال هیچ‌گونه تسهیلاتی که اساتید بتوانند خود را به‌روز کنند در اختیار دانشگاه گذاشته نشده است. و برخی، مثل من، با علاقه شخصی خود به دنبال این کارها می‌روند. به زودی این افراد علاقه‌مند هم تمام می‌شوند و بعید می‌دانم نسل جدید آموزش‌گرهای دانشگاه قدمی رایگان بردارند.

◀ چه پیشنهادهایی برای حل مشکلات فعلی دانشگاه فرهنگیان دارید؟

به‌نظر من، بیشتر این مشکلات باید در سطح کلان مطرح و آسیب‌شناسی شود و مطرح شدن آن توسط یک عضو این مجموعه بزرگ کمک چندانی به حل مشکل نمی‌کند. اما چون ممکن است روزی مسئولان به صفحات مجله شما نگاهی بیندازند و از نظرات ما استفاده کنند برای همین به ذکر چند نکته بسنده می‌کنیم:

- لزوم توجه بیشتر مسئولان به نیروهای صفی سازمان و ایجاد فضای تفاهم نه تقابل در بین آنان؛
- برگزاری نشست‌های هم‌اندیشی بین مسئولان و اساتید. این کار تاکنون یک‌بار انجام شده است؛
- رفع مشکلات اعضای هیئت علمی دانشگاه و همسان‌سازی آن‌ها با سایر دانشگاه‌ها در حد امکان؛

- نگاه سرمایه‌ای به آموزشگران تربیت‌معلم؛
- بررسی جو و فرهنگ حاکم بر دانشگاه فرهنگیان توسط مسئولان برای رفع برخی شبهات و مشکلات جاری؛
- حذف فاصله‌ها بین مسئولان دانشگاه و اساتید؛

- حذف لایه‌های اضافی (لایه استانی) در فرایند اجرایی و رفتن به سوی عدم تمرکز؛
- استفاده از مدیریت مشارکتی و اجرای سازوکارهای مشارکتی نه یک سویه و یک شبه؛
- داشتن نگاه فرابخشی به مجموعه نه نگاه بخشی. نیروهای ستادی از این جهت مشکلات کمتری دارند.

ارتباط موفق معلم کارآمد

دکتر نیره شاه‌محمدی

عضو هیئت علمی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

تعلیم و تربیت، تغییر در رفتار است و مدرسه جولانگاه تغییر و تبدیل است. پایه و اساس تغییر هم عشق و محبت است که در روابط انسانی محقق می‌گردد. تا معلم با مدیر، دانش‌آموزان، همکاران و اولیا رابطه برقرار نکند چگونه می‌تواند احساسات و عواطف خود را به آن‌ها منتقل کند و موجب تغییر گردد. بنابراین برقراری چنین ارتباطی برای شما که به تازگی وارد حرفه معلمی شده‌اید امری حیاتی و کلید موفقیت شما در شغل معلمی است. با دیگران آن‌چنان رفتار کنید که مایلید با شما رفتار کنند. انتظار گوش دادن، بررسی مشکل، رفتاری مناسب همراه با کرامت، حداقل انتظاری است که در روابط انسان‌ها وجود دارد.

ارتباط با مدیر

برقراری ارتباط خوب و مثبت با مدیر کمک می‌کند که مدیر چیزهای بیشتری درباره شما، شخصیت و روش تدریس‌تان بداند و بیشتر از شما حمایت کند. از همکاران خود درباره مدیر و ویژگی‌های او سؤال نمایید. از ارائه نظرات منفی درباره او در حضور دیگر معلمان خودداری کنید. با مراجعه حضوری به مدیر، وقتی را برای یک نشست دوستانه با او تعیین کنید. مشکلات آموزشی خود را با مدیر در میان بگذارید و از او بخواهید تا آن‌ها را در شورای معلمان مطرح کند تا با همفکری سایر همکاران بتوانید راه‌حل مناسب برای آن‌ها پیدا کنید. تنها مشکلات خود را با مدیر در میان نگذارید بلکه اتفاقات خود را نیز به او اطلاع دهید. به مدیر پیشنهاد دهید که محل تشکیل جلسات شورای معلمان در داخل کلاس شما یا همکارانتان باشد از این طریق این امکان ایجاد می‌شود که همه همکاران از محیط یادگیری کلاس یکدیگر باخبر شوند.

ارتباط با همکاران

محبت و مهربانی خود را نسبت به همکارانتان نشان دهید و گاهی اوقات از آن‌ها به‌خاطر اینکه با شما کار می‌کنند، تشکر کنید. زمانی که کلاس ندارید و در دفتر مدرسه به طراحی برنامه کلاسی خود یا بررسی تکالیف دانش‌آموزان مشغولید اگر یکی از همکارانتان مریض است و مشکلی دارد برای اینکه به جای او سر کلاسش بروید داوطلب

لطفاً خلاصه پژوهشی را که در نهمین کنفرانس شیمی ارائه کردید بفرمایید.

مقاله من به همراه استاد شیمی دانشگاه فرهنگیان (پرديس شهيد هاشمی نژاد) خانم دکتر احمدآبادی به رشته تحریر درآمده است. من و خانم دکتر به صورت مشترک در درس کارورزی دانشجویان دبیری شیمی کار می‌کردیم که با مشکلاتی روبه‌رو شدیم. من جمله اینکه آیا دانشجویان معلمان شیمی روش‌های تدریس آموزش شیمی را که در دانشگاه کار می‌کنند در مدارس به کار خواهند برد، و آیا مدارس ما می‌توانند الگوی خوبی برای آموزش آن‌ها باشند؟ با واکاوی گزارش‌های دانشجویان و بررسی فرم‌ها و انجام مصاحبه‌های متعدد، به این نتیجه رسیدیم که متأسفانه به دلایل متعدد روش‌های پیشنهادی در کتاب راهنمای معلم که استاندارد خوبی دارد به اجرا در نمی‌آیند و این علل متعددی دارد که در این مقاله به بررسی آن‌ها پرداختیم. همچنین یک مطالعه تطبیقی با چند کشور موفق از سه قاره مختلف در زمینه روش‌های تدریس به کار گرفته شده در درس شیمی داشتیم که حاصل آن نشان داد در ایران اهداف و محتوای دروس شیمی خوب انتخاب می‌شوند ولی در اجرا، یعنی روش تدریس، از شیوه‌های سخنرانی یا پرسش و پاسخ و در اکثر موارد از جزوه‌نویسی در آموزش شیمی استفاده می‌شود. در حالی که در کشورهای مورد مقایسه (ژاپن، انگلستان و آمریکا) معلمان شیمی تسهیلگر آموزش هستند و نقش راهنما و ناظر را در کلاس ایفا می‌کنند. همچنین معلم در این کشورها باید توانایی برنامه‌ریزی برای موضوعات مختلف علمی به روش کاوشگری را بداند و انجام دهد. در واقع استانداردهایی برای یک معلم تعریف شده و برای اجرای آن‌ها نظارت وجود دارد در حالی که در ایران هر معلم آزاد است از هر روشی که می‌خواهد استفاده کند و نظارتی نیست. در ایران اصولاً استانداردهایی برای یک معلم تعریف نمی‌شود و صرفاً روش‌هایی تعریف می‌شود و معلم اگر بخواهد از آن‌ها استفاده می‌کند و اگر نخواهد نمی‌کند. این مقاله یک نوع مطالعه کیفی و حاصل کار چهار ترم کارورزی دانشجویان و واکاوی روایت‌های آن‌ها توسط ما در طی دو ترم تحصیلی است. خواندن آن را به همه معلمان و دانشجویان توصیه می‌کنم.

بازنگری

دروس

و تغییر

سرفصل‌ها

بازحمات

فراوان

صورت

می‌گیرد ولی

نیروی انسانی

شاغل در

دانشگاه مورد

بازآموزی

قرار نمی‌گیرد



محیط زیست و مهارت‌های زندگی اختصاص دهید و در آن نمونه‌های کار دانش‌آموزان را برای والدین به نمایش بگذارید. جلسات ماهانه با اولیای دانش‌آموزان داشته باشید و به آن‌ها درباره برنامه درسی خود، فعالیت‌های داخل مدرسه و منزل توضیح دهید. از اولیای داوطلب برای برگزاری بهتر گردش‌های علمی، مسابقات محلی و انجام پروژه‌های کلاسی و غنی‌تر ساختن محیط یادگیری در مدرسه و کلاس درس دعوت به همکاری کنید. انتظارات آموزشی و رفتاری از دانش‌آموزان، برنامه کلاسی و شیوه تدریس خود را برایشان توضیح دهید. به والدین، نقش آن‌ها را در ارتباط با تکالیف فرزندانشان و رفتارهای انضباطی آن‌ها گوشزد کنید.

هنگامی که درباره مشکل یک دانش‌آموز حرف می‌زنید از والدین او و از خود دانش‌آموز سؤال کنید چه کاری برای بهبود آن انجام خواهند داد و اگر والدین می‌خواهند درباره مسائل دیگری با شما حرف بزنند بدون حضور دانش‌آموز باشد.

ارتباط با جامعه محلی

با سازمانی‌های فرهنگی و نهادها و مراکز فرهنگی و اجتماعی نزدیک به مدرسه ارتباط برقرار کرده و زمینه‌های حمایت آن‌ها از مدرسه را فراهم کنید. از دانش‌آموزان بخواهید که نامه‌های تشکرآمیز به سازمان‌ها و افرادی که از مدرسه حمایت کرده‌اند بنویسند. این شکل ارتباطی، بر رفتار دانش‌آموزان تأثیر خوبی دارد و منجر به این می‌شود که آن‌ها رفتار خوب و تشکرآمیز با دیگران را بیاموزند، همچنین مهارت نوشتاری آن‌ها تقویت می‌شود.

منبع

1. Kandace, Martin (2005) One thousand best new teacher survival secrets. published by Sourcebook, USA

شوید. زمانی نیز شما به چنین کمکی نیاز خواهید داشت. با چند نفر از همکارانتان گروه تشکیل دهید و اخبار خوب مدرسه را برای برخی از رسانه‌های محلی بفرستید. از طریق تدریس و کار گروهی با دیگر همکاران خود بیشتر از آن‌ها بیاموزید. در کار تیمی سرگروه شوید. این کار به شما کمک می‌کند تا توانایی‌های شما ارتقا یابد. درباره وسایل، رویه‌ها و روش‌هایی که به تدریس شما کمک می‌کند از همکاران باتجربه خود سؤال کنید؛ آن‌ها دانش، و تجربیاتی دارند که می‌تواند در آسان‌تر کردن تدریس به شما کمک کند. پیشینه آموزشی دانش‌آموزان را بررسی کنید. نقاط قوت و ضعف هر دانش‌آموز را یادداشت کنید و اگر دانش‌آموز مشکل داری در کلاس شما وجود دارد در زمینه شیوه حل مشکل آموزشی و اجتماعی او با همکاران خود مشورت کنید.

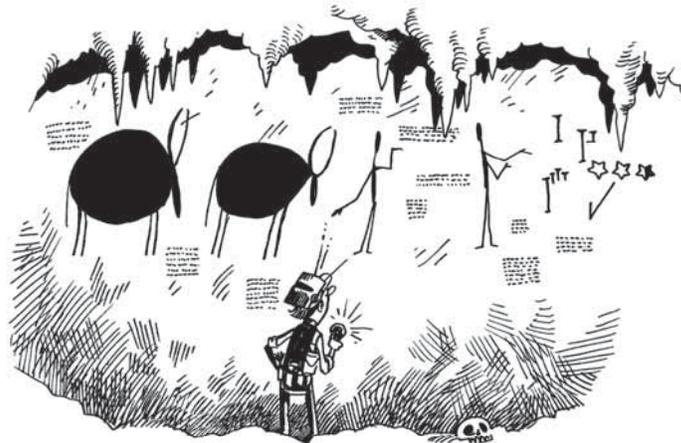
ارتباط با اولیا

به کمک همکاران خود دوره‌های آموزشی مورد نیاز اولیای دانش‌آموزان را برنامه‌ریزی و اجرا کنید. با هماهنگی مدیر مدرسه متخصصانی را از بیرون از مدرسه دعوت کنید تا درباره رشد جسمانی، عاطفی و اجتماعی دانش‌آموزان برای اولیا و معلمان صحبت کنند. برای اولیا می‌توانید دوره‌های آموزشی در زمینه‌های مختلف برگزار کنید. برای مثال یکی از دوره‌های آموزشی شما می‌تواند در زمینه نقاط قوت، نقاط ضعف، فرصت‌ها و تهدیدها و کاربردهای فناوری باشد که می‌توان آن را با کمک بچه‌های علاقه‌مند و توانمند مدرسه که بر فناوری مسلط هستند برنامه‌ریزی و اجرا کرد. خبرنامه ویژه‌ای برای اولیا با همکاری معلمان دیگر تهیه کنید و در آن اتفاقاتی که قرار است در مدرسه بیفتد پروژه‌ها و طرح‌های مدرسه و اطلاعاتی در زمینه موضوعات درسی بدهید. روزهایی از سال را به برگزاری نمایشگاه با موضوعات علوم، علوم اجتماعی،

ارزشیابی می‌شوم، پس هستم!

رویا صدر

تصویرگر: سام سلماسی



سطح دریا شده است. همچنین ارتباط مستقیم درصد قبولی شاگردان با نمره ارزشیابی معلمان در این دوره از تاریخ باعث شده درصد قبولی دانش‌آموزان تا آسمان هفتم بالا رود.

باستان‌شناسان در امتیاز ارزشیابی چنان زوایای روشن و درخشانی مشاهده کرده‌اند که از این به بعد قرار است هنگام مطالعه این زوایا حتماً از عینک جوشکاری استفاده کنند.

فلاسفه این دوره ادعا کرده‌اند: «امروزه سواد معلم و دانش‌آموز ارزش ندارد بلکه این فرم ارزشیابی است که مهم است.» کارشناسان، لوزه‌های اساسی را در ارکان آموزش و پرورش تاریخ بشریت شناسایی کرده‌اند که ۹ درجه ریشتر قدرت داشته و تحت تأثیر «نمره ارزشیابی» رخ داده است که زمینه‌ساز ارتقای سطح آموزشی مدارس و سواد دانش‌آموزان عصر پارینه‌سنگی تا ارتفاع هفت‌هزار پایی از

اخیراً باستان‌شناسان، غارنوشته‌هایی از دوران ماقبل تاریخ کشف کرده‌اند که وجود امتیازی را با عنوان «ارزشیابی» در مدارس آن دوره نشان می‌دهد که در رتبه‌بندی‌های معلمان نقش کلیدی داشته است. چندان که در سنگ‌نوشته یکی از معلمان این دوره آمده است: «من ارزشیابی می‌شوم، پس تا اطلاع ثانوی هستم.» براساس یافته‌های باستان‌شناسان، اهمیت این ارزشیابی چنان بوده است که برخی

نقش خستگی ناپذیر

انگشت شست و سبابه

نام معلمان تقبل می‌کردند، یکی از مواردی است که ذهن باستان‌شناسان را به خود مشغول کرده است. شک نیست که از دیرباز تمامی ارکان جوامع بشری از مسئول روزنامه گرفته تا کارمند اداره آموزش و پرورش و فروشنده تحقیق و پایان‌نامه، دردمندان و بدون چشمداشت‌های قلمبه سلمیه در برافروختن چراغ دانش بشری زحمات فراوانی را متحمل شده‌اند. همچنین باستان‌شناسان از کشف نقش خستگی‌ناپذیر انگشتان شست و سبابه برخی کارشناسان پژوهش ادارات آموزش و پرورش خبر می‌دهند که مقاله‌های معلمان را مهر تأیید زده‌اند بدون اینکه حتی آن‌ها را بخوانند؛ امری که احتمالاً نهضت «فرمالیته‌ایسم» ریشه در آن دارد.

اخیراً نوشته‌های از غارهای آلتامیرای اسپانیا به‌دست آمده است که باستان‌شناسان احتمال می‌دهند مربوط به یکی از شاعران عصر پارینه‌سنگی باشد. در این غارنوشته آمده است: «آه ای ارزشیابی! در راه تو چه پوست‌ها که از معلمان بخت برگشته کنده نشد!» برخی باستان‌شناسان احتمال می‌دهند منظور از پوست‌های مذکور، همان هدایا و پوست آهوایی است که معلمان مربوطه هزینه می‌کرده‌اند تا بلکه ۶-۵ امتیاز بیشتر بگیرند و حقوقشان پایین نیاید. ارتباط میان مضمون این شعر و برخی کارکنان ادارات آموزش و پرورش آن دوره که زحمت پیدا کردن مقاله و چاپ آن روی دیوارهای غارها را به





بوفالو بده، امتیاز بخر

اکتشافات نشان می‌دهد که از همان دوره پارینه‌سنگی معلمان چون شمع وجود بشریت می‌سوخته‌اند و برای بالا بردن امتیاز ارزشیابی، مقالاتی در قالب غارنوشته از خود به‌جا می‌گذاشته‌اند. این مقالات بی‌شک در رشد و اعتلای دانش بشری نقشی تعیین‌کننده داشته است، چنانچه برخی کاوشگران، شکستن شاخ غول و ورود تمدن بشری به دوره پسامدرن و اختراع صنعت چاپ و کشف جاذبه زمین را نیز نتیجه این مقالات می‌دانند. کارشناسان از بوفالوهای خبر می‌دهند که جلوی غارها توسط معلمان به صف شده بودند تا به‌عنوان دستمزد چاپ به مسئولان رسانه‌های عمومی دوران ماقبل تاریخ تقدیم شوند. در همین رابطه آگهی‌هایی با مضمون:

«بوفالو بده، امتیاز بخر... خونه دار و بچه‌دار، مقاله رو بردار و بیار» روی دیوارهای غارهای ماگدالنی از سوی باستان‌شناسان مشاهده شده است. در این میان براساس یافته‌های باستان‌شناسی در قلعه تاریخی ماکو، گفت‌ووشنودهایی نیز صورت پذیرفته است:

- صفحه‌ای چهارتا بوفالو کمتر نمی‌شه... دارم مایه‌کاری باهات حساب می‌کنم... اصلاً این روزا کی می‌یاد غارنوشته بخونه!؟
- یه کاریش بکن. همین دیروز خیر سرم یه بوفالو دادم برا کلاس آموزش حین خدمت...
- باورکن کمتر از این نمی‌شه. کار غارنوشته خودت می‌دونی که همه‌اش ضرره. همینی هم که برا تو دارم چاپ می‌کنم به خاطر اعتلای بشریت و

دانش آموزانه
که بعداً در
رشد معلم ننویسند
جراید همکاری نکردند.

- خب غارنوشته‌ها رو ریزتر بگیر تنگ هم چاپش کن، حجمش کمتر بشه. با این حقوق معلمی ندارم دیواری خدا تو من بوفالو بدم.
- پس این چندتا سطر می‌شه یه دیوار... این یه سطر هم می‌شه نیم‌دیوار... می‌کنه به عبارتی سه تا بوفالو، خلاص...
- نمی‌شه یه بوفالو بگیر و دوتا بز؟! - نه بابا نمی‌صرفه... مشتری نیستی، دلت برای اعتلای دانش بشری نمی‌سوزه، همون باید رتبه‌ات از عالی برسه به پایه، بلکه هم کم‌تر.....



مقصود تویی، این فلش و سی‌دی بهانه!

اما این، تمام ماجرا نیست. نقش مدیران در ارزشیابی نیز یکی از ابعاد پیچیده این پدیده تاریخی است. باستان‌شناسان احتمال داده‌اند با توجه به نقش مدیران در پرکردن فرم‌های ارزشیابی، ممکن است این سیستم به بروز مواردی از پاچه‌خواری معلمان و جاری شدن تز: «دم مدیر را ببین

تا ارزشیابی شوی» در زوایای پنهان زندگی انسان عصر پارینه‌سنگی منجر شده باشد که این احتمال بدین وسیله تکذیب می‌شود و احتمال‌دهندگان مذکور به سزای احتمالات زشت خود خواهند رسید. چرا که براساس کشفیات انجام شده، ارزشیابی‌های صورت گرفته، به‌صورت کتره‌ای نبوده و تابع ضوابطی چون مستندسازی بوده است. چنانچه لقمان حکیم دوره پارینه‌سنگی و نویسنده

کتیبه «زمانی برای افه آمدن» را گفتند: «مستندسازی از که آموختی؟» گفت: «از مدیر؛ هرچی گفتیم بایا بذار کارمونو بکنیم، گفت نخیر، باید مستندسازی کنی بفرستی اداره، واسه امتیاز ارزشیابی!» در همین رابطه و کلیه رابطه‌های بالا، یک ناظر آگاه می‌گوید:

- او، خاک عالم! قبلنا چه خبرا بود و ما نمی‌دونستیم، چه خوب که الان از این خبرا نیست!...

تربیت از درون یا بیرون

گفت‌وگو با دکتر خسرو باقری

زینب وکیل

دکتر خسرو باقری عضو هیئت علمی و استاد تمام دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران است. علاوه بر این، وی نویسنده و مترجم بیش از بیست عنوان کتاب در عرصه‌های روان‌شناسی، تربیت اسلامی، فلسفه تعلیم و تربیت معاصر و روش‌های تحقیق در علوم تربیتی و نیز دارای مقالات متعدد در نشریات بین‌المللی و داخلی است. گفت‌وگوی حاضر، بحثی است با ایشان درباره «انسان عامل و مبانی آن» که نگاهی گذرا دارد به نقش معلمان در این زمینه.

◀ آقای دکتر، شما چه تعریفی از انسان عامل دارید و از چه زمان و چگونه این مفهوم برای شما اهمیت پیدا کرد؟

من از سال ۱۳۶۱ به تعلیم و تربیت اسلامی فکر می‌کردم. در زمان فوق‌لیسانس به‌طور جدی به این سمت رفتم ولی خیلی زود مایوس شدم. در این زمینه از قبل محققان عرب کتاب نوشته بودند؛ مثلاً محمد قطب. آن کتاب‌ها برای اولین خوانش متقاعدکننده بود. اما وقتی در آن عمیق‌تر می‌شدی برداشتی حاصل نمی‌شد. به این نتیجه رسیدم که خودم باید کاری کنم. در سرگذشت قطب خوانده بودم که او برای نوشتن کتاب خود چند بار قرآن را مطالعه کرده بود. وسوسه شدم من نیز این کار را انجام دهم. منتها با دید خودم؛ با یک دید تربیتی. این کار را انجام دادم و برایم آموزنده بود، از این جهت که دریافتم وقتی ما متنی را استنتاج می‌کنیم و به عبارت دیگر آن را به‌حرف در می‌آوریم، آن متن به‌گونه‌ای پاسخ ما را می‌دهد که پیش از آن چنین پاسخی نداده بود. من هم که با نگاه تعلیم و تربیتی به‌سمت قرآن رفتم به نکاتی دست یافتم که تا به آن روز در جایی مطرح نشده بود. از جمله، به تعریفی از تربیت از ریشه (رَبَّ) به‌معنای ربوبیت رسیدم. می‌دانید که خدا به‌عنوان رب جهان قلمداد می‌شود و در باور عموم به‌معنای پروردگار است در حالی که معنای اصلی آن به‌معنای صاحب و مالک است. این معنا در زبان عرب به قبل از ظهور اسلام می‌رسد. من از این معنای «صاحب بودن خدا» به سمت تربیت آمدم. در واقع انسان باید با چیزی پر شود. انسان باید به چیزی دل ببندد کسی باید این خانه را تصاحب کند. انسان یک ظرف خالی است که باید پر شود، یا مانند خانه‌ای است که قرار است کسی به‌عنوان رب یا صاحب در آن سکنی گزیند از کنار این صاحب بودن است که معنای تربیت نیز



خدا به عنوان
رب جهان
قلمداد
می شود و در
باور عموم
به معنای
پروردگار
است در
حالی که
معنای اصلی
آن به معنای
صاحب و
مالک است

(سوره انعام/۱۳۵) شما در جایگاه و دیدگاه خود عمل کنید من نیز در جایگاه خود. عمل با رفتار فرق دارد. رفتار سطحی است در حالی که عمل عمیق است. وقتی رفتار بر زیرساخت‌هایی استوار شود تبدیل به عمل می‌شود.

◀ نظریه‌های رقیب نظریه «انسان عامل» چه هستند؟

نظریه‌های رقیب انسان عامل دو دسته‌اند. یک دسته نظریاتی که انسان را عامل نمی‌دانند و معتقدند انسان هم مانند بقیه طبیعت دست‌خوش روابط علت و معلولی است. مثل اینکه اگر یک گیاه به‌خوبی رشد نکند ما به‌دنبال یافتن علت آن در بیرون هستیم. در این رویکرد به انسان نیز این‌گونه نگاه می‌شود، برای مثال، اسکینر، در توصیف مدینه فاضله خود انسان را این‌طور ترسیم می‌کند که هیچ آزادی وجود ندارد. رفتار انسان مهندسی می‌شود. در فیزیولوژی انسان یک عده مهندس هستند که طبق قوانین علمی او را اداره می‌کنند! مثل ژن یا جغرافیا و یا...

درواقع این‌ها انسان را متغیر وابسته می‌دانند و محرک‌های بیرونی را متغیر مستقل.

در دسته دوم با نظریاتی روبه‌رو هستیم که انسان را عامل می‌دانند. نظریه انسان عامل در این دسته قرار می‌گیرد و البته با نظریه‌های این دسته هم اختلافاتی دارد، چنان‌که هر نظریه‌ای این دسته نیز با نظریه دیگر اختلافاتی دارد. مثلاً بین نظر ارسطو که انسان را عامل می‌داند با نظر هگل که او هم انسان را عامل می‌داند تفاوت وجود دارد. در اینجا اصول مشترکی وجود دارد درعین‌اینکه اختلافات هم دیده می‌شود. در عرصه تربیت اسلامی نیز می‌توان همین دو دسته رقیب را برای نظریه انسان عامل لحاظ کرد. یک نظریه رقیب در تعلیم و تربیت اسلامی را العطاس، دانشمند اهل مالزی، بیان می‌کند. او «تادیب» را بهترین مفهوم برای تربیت اسلامی می‌داند. مهم‌ترین نکته در نقد این نظریه این است که بگوییم اصلاً مفهوم ادب و تادیب در قرآن به‌کار نرفته است. مهم‌ترین کار و هدف قرآن تربیت انسان است. آیا ممکن است برای این مهم‌ترین کار واژه نداشته باشد؟ این موضوع از نظر من پاشنه‌آسیل نظریه تادیب است. اما در مقابل، در مفهوم ربوبی شدن، علاوه بر خود کلمه رب، از ریشه ربوبیت بسیاری کلمات در قرآن آمده است. در قرآن هم «ربانی» به معنای معلم و مربی و هم «ربی» به معنای مربی استفاده شده است. پیامبران در تلاش برای معرفی رب به انسان بودند نه فقط خالق! خالق را که مشرکین نیز قبول داشتند. فرعون

پیدا می‌شود. چون انسان وقتی کسی را بر خود نافذ قرار داد، از خصوصیات و سلاطین او تأثیر می‌گیرد و شخصیت وی در این مسیر آرام‌آرام شکل می‌گیرد. در اینجا مفهومی از تربیت به‌وجود می‌آید که دیگر خیلی نتیجه کار مربی نیست، هر چند در عرف می‌گویند تربیت کار مربی است؛ گویی مربی است که انسان را شکل می‌دهد؛ که به‌نظر من این نگاه مکانیکی و یک‌طرفه است. در پرورش یک گیاه در باغچه اگر باغبانی نباشد گیاه خشک می‌شود اما انسان این‌گونه نیست. پس تربیت کار مربی است. این مربی است که از طریق فعالیت خود کسی را انتخاب می‌کند و او را نافذ بر خود می‌کند و در مسیر شکل‌گیری خود قدم برمی‌دارد. در این نگاه، انتخاب نقش اساسی دارد. تربیت انسان به این شکل نیست که کسی بخواهد او را از بیرون رشد بدهد. یک حرکت درونی است. اینجاست که عاملیت انسان اهمیت پیدا می‌کند. تربیت کاری است که من با خودم می‌کنم، از طریق انتخاب کردن یک وجود ذی‌صلاح، تا بر خانه دل من بنشیند و بر من تأثیر بگذارد. این راه تقریباً راهی است خلاف راهی که اغلب در ذهن‌ها وجود دارد. البته ابتدای تربیت گول زنده است و ما را وسوسه می‌کند که بگوییم تربیت همین است که کسی انسان را شکل دهد، چرا که انسان در آغاز حیات نباتی دارد و از خودش ولی خیلی سریع چرخش پیدا می‌کند و دنیا را از آن خودش بی‌خبر، می‌کند و عاملیت او آشکار می‌شود. یک تحول وجودی در انسان رخ می‌دهد که هم فیزیولوژیک است، هم ذهنی است و هم روانی. در این زمان اختیار انسان ظهور پیدا می‌کند و ماقبل را نیز از آن خود می‌کند. می‌تواند گذشته خود را دور بیاورد یا با همراه خود کند. مفهوم تربیت به‌عنوان انتخاب رب و بعد ملازم شدن با آن رب است. البته در تربیت اسلامی این رب «خدای رب‌العالمین» است. ابراهیم (ع) می‌فرماید: «إِنِّهٖمَّ عَدُوٌّ لِّی الْاِلاَهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ». آیه ۴۴/سوره ۴۴؟؟ تمام بت‌هایی که انسان انتخاب می‌کند دشمن هستند. چون وقتی این بت‌ها می‌آیند در خانه وجود آدمی در قلب او می‌نشینند و به‌نفع خود آدمی را تصاحب می‌کنند؛ بنابراین دشمن انسان‌اند و او را در جهت اهداف خود تصرف می‌کنند. ولی خدای رب‌العالمین چون سرشار است و بی‌نیاز، انسان را تصرف یا مصرف نمی‌کند، بلکه غنا می‌بخشد. اصل تربیت، درست انتخاب کردن آن صاحب است.

واژه عمل و عاملیت از کلمات کثیرالاستعمال در قرآن است. همه انسان‌ها عمل دارند: مؤمن، مشرک، پیامبر، زن و مرد همه عمل دارند. پیامبر به مشرکین می‌گوید: «عَمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّیْ عَمَلٌ...

تربیت کار
متربی است.
این متربی
است که از
طریق فعالیت
خود کسی
را انتخاب
می کند و او
را نافذ بر
خود می کند
و در مسیر
شکل گیری
خود قدم
برمی دارد

می گوید انا ربکم الاعلی، من صاحب شما انسانها هستم. فرعون ادعای خالقیت جهان را نکرده است. او می گوید ربکم نه رب العالمین. پیامبران اثبات خالقیت نمی کردند، بلکه اثبات یگانگی خالقیت و ربوبیت می کردند. شرک در بین ربوبیت و خالقیت فاصله انداخته است. نکته جالب توجه دیگر اینکه تأدیب خود بخشی از شئون رب است، نه بالعکس. در احادیث داریم: ادبنی ربی اربعین سنه. تأدیب زیرمجموعه ربوبیت می شود. در کتاب «درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت» مفاهیم تأدیب، تزکیه، تطهیر و... به مثابه زیرمجموعه های ربوبیت بررسی شده اند.

◀ چرا شما نظریه انسان عامل را بر نظریات رقیبی که در حوزه عاملیت قرار دارند ترجیح می دهید؟
این را با یک مثال از مکتب پراگماتیسم، که یک مکتب عمل گرا است و انسان را عامل می داند، توضیح می دهیم. در کتاب «فبک (فلسفه برای کودکان) در ترازو» من به طور کامل به مقایسه عاملیت انسان از نگاه اسلام و از نگاه پراگماتیسم پرداخته ام. پراگماتیست هایی چون جان دیویی که از چهره های تربیتی درجه اول این مکتب به حساب می آیند، برای انسان عاملیت بسیار بالایی قائل هستند. به طوری که دیویی می گوید جهان بیرون از ما یک ماده بی شکل است و هیچ مرکز و پیرامونی ندارد. نظامی ندارد، بلکه این ما هستیم که با توجه به مسائل خودمان به جهان نظام می دهیم. برای مثال وقتی انسان گرسنه است، «خوردن» در کانون قرار می گیرد و چیزهای دیگر وسایلی برای رسیدن به آن هستند؛ به محض سیر شدن هم، چیز دیگری متناسب با نیاز جدید به مرکز می آید. در این دیدگاه، انسان فعال مایشاء است. در دیدگاه اسلامی اسم این رویکرد را تفویض گذاشته اند که در حدیث «لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین» به آن اشاره شده است. اگر بخواهیم از پراگماتیسم تعبیر اسلامی داشته باشیم می شود تفویض؛ به این معنا که عنان این جهان کاملاً به آدمی سپرده شده و آدمی است که جهان را به مرکز و پیرامون تقسیم می کند. اما براساس حدیث گفته شده دیدگاه اسلامی در این مورد را می توان این طور تبیین کرد که انسان عاملی است در محدوده ها، نه عاملی در فضای باز. ما در محدوده هایی قرار داریم؛ در جهانی نظام مند. انسان شناور و آزاد، ولی در یک جهان محدود است. انسان خدای در بند است، یعنی بعضی از محدوده ها را می تواند درهم بشکند و بعضی را نمی تواند در نتیجه باید خود را با بعضی از این محدوده ها تطبیق دهد. مرگ یکی از این محدوده هاست. جهان سمت و سوی دارد. یا انسان

با آن همراه می شود و یا برعکس درهم می شکنند. پس انسان در حد آفرینش سرنوشت خویش عامل است و نه بیشتر.

◀ در حد کلان، در آموزش و پرورش چگونه می توان به عاملیت انسان رسید؟

در حد کلان؛ متأسفانه ما سیستم آموزش و پرورش را یک طرفه تعریف کرده ایم. یعنی آن تعاملی که باید بین اجزا و عناصر آموزش و پرورش وجود داشته باشد وجود ندارد. وقتی یک انسان عاملی با انسان عاملی دیگر در ارتباط قرار گیرد ما تعامل داریم، البته یک تعامل ناهم تراز؛ ولی این ناهم تراز نباید به فراموش کردن اصل تعامل ختم شود. ما در دنیا با دو نوع سیستم آموزش و پرورش، یکی متمرکز و دیگری غیرمتمرکز روبه رو هستیم. سیستم های متمرکز با عاملیت انسان هم خوان نیستند. در این سیستم طرف مقابل به حساب نمی آید و توجه نمی شود که دانش آموز در کجا زندگی می کند؟ اما در سیستم های نیمه متمرکز یا غیرمتمرکز چند نوع کتاب درسی نوشته می شود و معلم و مدیر حق انتخاب دارند. قابل نقدترین نوع را ما داریم که کتاب در مرکز چاپ و در سرتاسر کشور پخش می شود. ما با یک اسکیزوفرنی در جامعه روبه رو هستیم؛ به این معنا که از نظر فکری و اعتقادی قبول داریم که انسان عامل است و به همین دلیل در اسلام، «نامه اعمال» برای ارزیابی انسان مفهومی کلیدی است؛ اما از سوی دیگر، در پایگاه عمل، چیز دیگری را شاهدیم و آن اینکه انسان ها را واجد عمل نمی دانیم. این شکاف باید برداشته شود. اگر این همه با بحث نظری نشان می دهیم که در اسلام انسان عامل است، پس باید در عمل هم این عاملیت را نشان دهیم.

◀ یک معلم چگونه می تواند عاملیت انسان را سر کلاس خود بیاورد؟

این سؤال بسیار خوبی است که اغلب فراموش می شود. در فرهنگ اسلامی، عمل مفهومی مانوس و آشناست. اما متأسفانه همین مفهوم آشنا وقتی ما به فضای تعلیم و تربیت می آییم فراموش می شود، در نتیجه، معلم با شاگرد خود به عنوان «عامل» ارتباط برقرار نمی کند بلکه به عنوان یک ماده بی شکل با او برخورد می کند، یعنی غیرعامل. معلم فکر می کند دانش آموز یک ظرف خالی است که او باید آن را پر کند یا مومی است که او باید آن را شکل بدهد و اگر شاگرد مقاومت کند، باید درهم شکسته شود. ما در محیط های تعلیم و تربیت خود رابطه عامل با

جهان سمت
و سویی
دارد. یا
انسان با
آن همراه
می‌شود و
یا برعکس
درهم
می‌شکند.
پس انسان
در حد
آفرینش
سرنوشت
خویش عامل
است و نه
بیشتر

خواهد دانش‌آموزش را به زیر یوغ خود بکشد. در نتیجه باید مدارا کرد. فریود برای این رابطه مثال اسب‌سوار با اسب چموش را می‌زند. اسب سوار باید با چنین اسبی کنار بیاید. اگر نه، اسب او را به زمین می‌زند. خدا در قرآن به موسی (ع) می‌فرماید با فرعون نرم سخن بگو. این‌ها همه نشان‌دهنده پیش فرض عاملیت انسان در قرآن است.

◀ اگر ما خواهیم طبق «نظریه انسان عامل» شما یک مدل مفهومی بدهیم، آیا پیش شرط آن این است که از حالت متمرکز برویم به سمت غیرمتمرکز؟

ببینید کار هر نظریه این است که در وهله اول مشروعیت یک امر نادرست را زیر سؤال ببرد. معلم نیز به‌طور مکانیکی نمی‌شود عوض بشود. اول باید نگاه و فکر او عوض شود. وقتی یک نظریه جدید مطرح می‌شود طی مراحلی به سمت عمل می‌رود. در مقام نظر، اولین مرحله شکستن مشروعیت وضع موجود است. یعنی نظریه جدید باید بتواند با منطق و خرد خود نشان دهد که وضع موجود نابخردانه است. انسان یک ماشین مکانیکی نیست. برای تغییر باید ابتدا مفهوم جدید فهمیده و جاری شود. وقتی مفهوم جا افتاد حالا خودش فرزند عملی خویش را می‌زاید. بلافاصله سراغ عمل رفتن درست نیست.

◀ گاهی اوقات ما در کلاس چند فعالیت موازی تعریف می‌کنیم و از دانش‌آموز می‌خواهیم یکی را انتخاب کند ولی دانش‌آموز قادر به انتخاب نیست. آیا مفید است در این هنگام ما برای دانش‌آموز از عاملیت سخن بگوییم؟

این حرف شما یاد اصطلاح «درماندگی آموخته شده» انداخت. دانش‌آموز ما این درماندگی را یاد گرفته است. چرا که معلم همیشه به او دیکته کرده است. چنین انسانی از آزادی خواهد گریخت. در داستان کلبه عمو تم وقتی برده‌ای را آزاد می‌کنند، او دوباره شسبانه و مخفیانه به خانه ارباب خود باز می‌گردد. او نمی‌داندست با آزادی خود چه بکند. لزوماً نیاز نیست که انسان وابسته شده و درمانده شده را به یکباره با آزادی روبه‌رو کنیم. البته باوراندن عاملیت به دانش‌آموز لازم است. اما مهم‌تر این است که این شکاف میان بی‌باوری به عاملیت و باور به عاملیت را با پلی پر کنیم. این کار با قدم‌های کوچک شکل می‌گیرد. برای مثال راه‌حل‌های متفاوت یک مسئله را ارج بنهیم. دانش‌آموز باید آرام‌آرام طعم آزادی را بچشد همان‌طور که درماندگی را آموخته است، خلاقیت را که اقتضای اصلی آدمی است می‌آموزد.

◀ سپاس.

عامل را نمی‌بینیم. بلکه رابطه عامل (معلم) با یک ماده خام را مشاهده می‌کنیم. انگار که معلم باید عملی را روی دانش‌آموز انجام دهد. در صورتی که اگر رابطه به‌صورت دو طرفه عامل - عامل باشد، تعامل شکل می‌گیرد. وقتی انسان عامل چوب غیرعامل را به صندلی تبدیل می‌کند عملی را روی آن انجام می‌دهد. اما انسان با چوب فرق دارد. رابطه پیامبر(ص) با دیگران رابطه عامل با عامل بوده است. خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: «لست علیهم بمُصیطر»، یعنی ای پیامبر تو بر دیگران مسلط نیستی و رابطه تو با پیروان مثل رابطه چوب و نجار نیست. انسان را نباید به کول کشید. او باید خود راه برود اگر هم نخواست هیچ‌کاری نمی‌توان کرد. گاهی معلم خود را دیکتاتور یا نیروی تعیین‌کننده کلاس می‌داند که وظیفه دارد دانش‌آموز را که همان ظرف تو خالی است پر کند. گاهی در کلاس دانش‌آموزی اصلاً انگیزه و علاقه‌ای برای یادگیری ندارد! اما معلم دارد کار خودش را می‌کند. معلمی در دوره دبیرستان داشتم که با چشم بسته درس می‌داد. اصلاً کاری نداشت که در کلاس چه می‌گذرد. این درست نیست، زیرا شاگرد در این حالت از عاملیت خود به‌طور کلی تهی می‌شود. در سایر مسائل اعم از ارزشیابی و... نیز این مسئله جاری است. اصلاً آیا می‌شود از بچه‌ها پیشنهاد گرفت؟ این‌ها مسائلی است که وقتی بیان می‌شود بلافاصله می‌گویند آنارشسیسم به‌وجود می‌آید. ما انگار یا باید استبداد داشته باشیم یا آنارشسیسم و حالت سومی وجود ندارد. البته اقتدار داشتن معلم در کلاس درس یک اصل است. اما این اقتدار یعنی چی؟ معلم البته که باید مقتدر باشد اما اقتدار وی از علم او ناشی می‌شود. معلمی که در خود ارزش‌های اخلاقی را با تلاش طولانی ایجاد کرده است می‌تواند به این اقتدار برسد. با چنین مقدماتی اقتدار خودش برقرار می‌شود بدون هیچ زوری، من با دانش‌آموزانی در ارتباط هستم که از تکلیف زیاد گلایه دارند که مثلاً معلم از دانش‌آموز می‌خواهد پنجاه بار از فلان صفحه بنویسند. این به‌طور قطع یک رفتار قرون وسطایی است.

◀ حالا چرا مهم است که معلم با نرمی با دانش‌آموز رفتار کند؟

برای اینکه دانش‌آموز در موضع جبهه‌گیری قرار نگیرد. دانش‌آموز انسانی است که می‌تواند اعراض یا اعتراض کند. به‌خاطر همین باید مواظب بود که ناخواسته در موضع منفی قرار نگیرد. چون اگر در آن موضع قرار گیرد دیگر کاری نمی‌شود کرد. رابطه معلم و شاگرد به این شکل نیست که معلم

خواهر نداشته من

مریم ساحلی
تصویرگر: میثم موسوی



امشب کوچه مثل همیشه نبود. تاریکی روی حصارهای آجر چین کهنه‌اش خزیده بود و پیچکی نادیدنی می‌لولید زیر قدم‌هایی که دلم نمی‌خواست بردارم. دلم می‌خواست راه دیگری هم بود تا از کوچه همیشگی نگذریم؛ از روبه‌روی خانه پدری‌ات که متروک رها شده اما هنوز کودکی‌هایمان در آن فریاد می‌زند: «دستمال من زیر درخت آلبالو گم شده...»

حالا زیر آسمان دراز کشیده‌ام؛ روی خط‌های آبی تشک راهی که رطوبتش بی‌محابا می‌دود درون تنم. دلتنگ ملحفه‌ای هستم که خوشه‌های انگور بنفش داشت و این روزها نمی‌دانم کجاست. مامان شوکت یک ور پرده‌تور را مشت کرده توی دستش و از پنجره اتاق که رو به ایوان می‌شود، سرک می‌کشد.

دختر تو امشب چته؟ مثل برج زهر مار برگشتی، شکم گشنه، دراز به دراز افتادی اینجا! سر شبی وقت خوابیدنه؟!

بلند می‌شوم می‌نشینم. گل‌های روی پیرهن چیتش رنگ پریده‌تر از همیشه‌اند.

دندان‌ش را در آورده و دهانش نیمه‌باز مانده.

هیچی. از الی دلخورم. اشتها ندارم. خوابم می‌یاد.

انگار که خیالش راحت شده باشد، مشتش را باز می‌کند و پرده مثل پرده‌های ملول رها می‌شود.

ترسیدم... آدم که همه چی رو به دل نمی‌گیره، الهه مثل خواهر ته. تا همین امروز فکر می‌کردم تو همان خواهر نداشته منی. همه سال‌های کوتاه و بلندی که ما بودیم و عروسک‌ها، بستنی‌های یخی تابستان، فرفره‌های رنگی، دلپره شب‌های امتحان، پچ‌پچه‌های نوجوانی، خواهر بودیم برای هم. سفید که پوشیدی و تاج روی سر گذاشتی، نقل و پولک را من پاشیدم روی سرت. از این کوچه رفتی اما باز من بودم و تو.

ابر سرمه‌ای کوچکی می‌لغزد روی صورت ماه. کف دستم را سُر می‌دهم روی قالی نخ‌نمای ایوان. باد می‌وزد لای شاخه‌های درخت سیب. برگ‌های خاک گرفته آخر تابستانش با هم پچ‌پچ می‌کنند. فردا شلنگ می‌بندم و حیاط خانه را می‌شویم. آب را با فشار می‌گیرم روی درخت‌های باغچه تا برگ‌ها شسته شوند، مثل آدم‌های تر و تمیزی که قرار است بعد از ظهر بروند مهمانی.

خورشید که از وسط آسمان رد می‌شد و چرت تنبل بعد از ظهر روی پلک آدم‌ها لم می‌داد، من می‌آمدم خانه تو. می‌نشستیم چای و میوه و برنج برشته می‌خوردیم و هی حرف می‌زدیم. تو از شوهرت می‌گفتی که پول خوب در می‌آورد اما از کله سحر تا بوق سگ توی شرکت است؛ من هم از دخترهای فامیل و همسایه می‌گفتم که یکی‌یکی رفته‌اند خانه بخت و من مانده‌ام؛ حرف‌هایی که با هیچ‌کس دیگری نمی‌شد گفت. عرشیا که به دنیا آمد، روزهایمان قشنگ‌تر شد. تا چشم به هم زدیم، به من می‌گفت: خاله.

یک وقت‌هایی سه نفری می‌رفتیم پارک تا او از تاب و سرسره آویزان شود و من و تو روی نیمکت آهنی بنشینیم و تخمه بشکنیم و مردم را تماشا کنیم و باز هی حرف بزنی و حرف بزنی.

مامان شوکت راه می‌رود. از توی اتاق صدای غژ غژ زانویش را می‌شنوم. چشم‌هایمان به عادت همه آن شب‌ها که تور ماهی‌گیری می‌بافت، با خواب غریبه است. او می‌نشست و می‌بافت و من کنج اتاق، زیر ملحفه‌ای با نقش انگور، گوش می‌دادم به آهنگی که از

برخورد چینی و لاتک^۱ چوبی بلند می‌شد. حالا به ضرب و زور قرص شاید بعد از نیمه شب خوابش ببرد یا نبرد. بی‌خواب که می‌شود از گذشته حرف می‌زند، حرف‌های همیشگی، حکایت زود مردن پدرم و مستمری ناچیز. امشب حوصله ندارم حرف‌هایش را بشنوم. حالا فقط دلم می‌خواهد با تو حرف بزیم.

تو جای خواهر نداشته من بودی. یک وقت‌هایی به سرم می‌زد بروم دنبال کار و منشی مطبی، شرکتی، جایی شوم. تو اما گره می‌انداختی به ابروهای نازکت. لب‌ت را جمع می‌کردی و با ناز می‌گفتی: «نه... شکو!... اون وقت من چی کار کنم تنهایی؟». آن وقت‌ها هنوز خانم صبوری و نگار و سروناز را نمی‌شناختی.

فردا بعد از اینکه حیاط را شستیم، یک کاسه رنگ حل می‌گیرم و سفیدی‌های شقیقه‌ام را می‌پوشانم.

خیلی وقت است که بی‌خیال‌شان شده‌ام. نه اصلاً مامان شوکت را راضی می‌کنم تا موهایم را کمی روشن کنم. رنگ بور موهای تو را هم اولین بار من گذاشتم. گفته بودی: «امیر هوشنگ کلی تعریف کرده...» یادت که هست؛ دو سه سالی من موهای تو را رنگ می‌کردم. ریز می‌خندیدی و می‌گفتی: «دختر، امیر هوشنگ عاشق موی بوره.»

اما یک روز راهی آرایشگاهی شدی که تبلیغش را انداخته بودند توی حیاط. بعد از آن هیچ وقت از من نخواستی که موهایت را رنگ کنم؛ در عوض گفتی: «شکوفه جان، عرشیا دل به حرفت می‌ده، روزی یکی دو ساعت باهات ریاضی و دیکت کار کن.»

توی همان آرایشگاه با خانم صبوری دوست شدی. اولش با هم قرار می‌گذاشتید و هفته‌ای یک بار می‌رفتید آرایشگاه؛ بعد ابرویک و سونا و استخر. با سروناز و نگار هم توی باشگاه آشنا شدی و گفتی: «وای شکو... چقدر خوبه آدم دور و برش شلوغ باشه.»

من و عرشیا می‌ماندیم خانه و ریاضی و علوم و اجتماعی یاد می‌گرفتیم. یک وقت‌هایی هم زنگ می‌زدی: «شکوجان فدات بشم، یه نصفه مرغ بنده‌تو قابلمه بپزه تا من برسم خونه.» مرغ می‌پخت و تو نمی‌رسیدی. باید می‌رفتم اما عرشیا که نمی‌شد تنها بماند. مرغ توی تابه سرخ می‌شد و من سالاد درست می‌کردم و میز را می‌چیدم. از راه که می‌رسیدی، دستت را می‌انداختی دور گردنم: «فدای خواهر گلم بشم.» آن روزها آخر ماه که می‌شد، پارچه‌ای، عطری، شالی می‌خریدی و کادوپیچ می‌دادی به من. سلیقه‌ات را دوست داشتم.

یک سال شده بود یا نه که گفتی: «شکو، می‌خوام لیسانس بگیرم، مگه چی از بقیه کم دارم!» بد حرفی نبود. ثبت‌نام که کردی، پرسیدی: «همیشه مثل همیشه کمکم کنی؟ امیر هوشنگ اجازه داده درس بخونم به شرطی که از خونه و عرشیا غافل نشم.» سرتکان دادم؛ یعنی قبول. آخر همان ماه یک پاکت گذاشتی توی کیفم. اسکناس‌ها را که دیدم دلم گرفت. فهمیدی. از پشت عینک قاب طلایی نگاهم کردی و گفتی: «فدات بشم، خواستم هر چی دوست داری بخری...» یک عالم ابر آمده توی آسمان، تا صبح حتما باران می‌بارد.

ترم سوم که شاگرد اول شدی مهمانی گرفتی. من کیک پختم. تو شلوار کتان سفید پوشیدی با تونیک حریر فیروزه‌ای. من توی پیراهن ماکسی بنفش انگار ده سال از تو بزرگ‌تر بودم. با سینی لیوان‌های نسکافه که بین مهمان‌ها آمدم، گفتی: «به افتخار دوستی که مثل خواهرمه.» همه دست زدند. من با خجالت لبخند زدم. صورت‌تم داغ شده بود و جوی باریک عرق از پشت گردنم راه افتاد سمت کمرم.

فهم مسئله

دریچه‌های به روایت‌های

گوناگون یادگیری

حمیده بزرگ

تصویر گر: میثم موسوی

در این قسمت از مجموعه «دریچه‌های به روایت‌های گوناگون یادگیری» با یکدیگر نگاهی می‌کنیم به روش یادگیری مبتنی بر حل مسئله؛ روشی که ما را در طیف رویکردهای یاددهی - یادگیری یک قدم دیگر به سمت روش‌های فعال هدایت می‌کند.

ایده اصلی روش حل مسئله این است که فرایند یادگیری را با طرح یک مسئله آغاز کنیم - مسئله اصیل و تا حد امکان مربوط به مسائل واقعی زندگی - تا یادگیرندگان ضمن کار روی مسئله، دانش لازم جهت حل آن را نیز فرا بگیرند. در این میان، ما باید تنها تسهیل‌کننده فرایند یادگیری (نه فراهم‌کننده محتوای یادگیری) و تشویق‌کننده یادگیرندگان باشیم. در واقع، برخلاف روش‌های متداول که یادگیرنده دانش لازم برای حل مسئله را قبل از مواجهه با مسئله فرا می‌گیرد، در این روش یادگیری نتیجه کار بر روی مسئله است. در این روش سعی می‌کنیم علاوه بر یادگیری دانش مرتبط با مسئله، توانایی استفاده مؤثر از این دانش در ارزیابی مسائل و همچنین روبه‌رو شدن با مسائل و مشکلات دنیای واقعی را هم مدنظر قرار دهیم. سعی می‌کنیم یادگیرندگانی خود - راهبر داشته باشیم که یاد بگیرند با انتخاب بهترین منابع، تشخیص بدهند چه چیزهایی بیاموزند و به سمت درک و تجزیه و تحلیل مسائل پیش بروند.

با این توصیف‌ها ممکن است از خودمان بپرسیم فرایند یادگیری مبتنی بر حل مسئله چگونه است که می‌تواند چنین نتایجی در برداشته باشد؟ به‌طور معمول در فرایند یادگیری مبتنی بر حل مسئله، یادگیرنده را در آغاز با مشکل یا پرسشی مواجه می‌کنیم. بعد از این مواجهه، می‌توانیم مسئله را برای آن‌ها تعریف کرده و حدود و ابعاد آن را مشخص

باید لبه‌های قالی ایوان را تا بزنم. باران اگر بگیرد خیس می‌شود. خدا کند ببارد. باران‌های شهر یور را دوست دارم.

یک هفته بعد، دختری که هم کلاست بود زنگ زد به تو. پیشنهاد ازدواج داشت برای من. گفتم: «به گمونم برادرش معتاده... یکی دو باری دیدمش، به نظر موجه نمی‌رسه». گفتم: «خودت جوابشون کن». لیسانست را که توی هفت ترم گرفتی، عرشیا گفت: «خاله شکو، واسه مامان جایزه بگیریم؟» وقتی می‌گویدی خاله شکو، قند توی دلم آب می‌شود. من برای تو و برای او که نفر اول یک مسابقه علمی شده بود، جایزه گرفتم. تقدیرنامه‌اش را که به امیر هوشنگ نشان می‌دادی، گفتم: «شانس آوردیم عرشیا به معلم سرخونه خوب مثل شکو داره». همان وقت امیر هوشنگ گفت: «کاش فقط یه نفر از کارمندان شرکت من هم، مثل شکوفه خانوم، کار درست بود.»

نسیمی مرطوب از روی گردنم عبور می‌کند. حتماً جایی نه چندان دور باران باریده و خنکای برگ‌های تر و خاک نمناک راهی ایوان خانه ما شده است.

امروز تو و نگار و سروناز نشسته بودید توی بالکن رو به دریا، کنار گلدان‌های شمعدانی، و بستنی میوه‌ای می‌خوردید. حرف‌هایتان از لای در شیشه‌های نیمه باز و سفیدی پرده حریر عبور می‌کرد و می‌دید سمت من. از استخری که قرار بود تازه افتتاح شود حرف زدید و بعد مزون لباسی که افتضاح بود و کم‌کم حرف کشید به شوهرهایتان.

سروناز همیشه قطار قطار بد و بی‌راه نثار همه مردهای دنیا می‌کند. می‌داند شوهرش ریگی به کفش دارد اما هنوز مجش را نگرفته. امروز گفت: «از ترس، کار گرم رو جواب کردم. زنیکه غربتی این روزا زیادی به خودش می‌رسید.» همان وقت تو با صدایی آرام‌تر از او گفتم: «من اما... خیالم از بابت کار گرم راحت راحته.» به من می‌گفتی. منظورت از کار گرم من بودم. میله آهنی داغی توی سرم چرخید. گر گرفتم. عرشیا سرش را گذاشته بود روی میز و خوابش برده بود. یک خط قرمز زیر دیکته‌اش کشیدم و لرزان نوشتم: «۲۰ صد آفرین.»

باید مانتو می‌پوشیدم، روسری سر می‌کردم و می‌آمدم توی بالکن و می‌گفتم: «میرم... از فردا هم دیگه نمی‌آم خانوم!» اما نگفتم. ملحفه کشیدم روی شانه‌های عرشیا، کمدش را مرتب کردم و بعد رفتم آشپزخانه، ظرف‌های ناهار را شستم. زمین را دستمال کشیدم. تو هر ماه بیشتر از حقوق منشی یک دکتر یا شرکت به من پول می‌دهی. من فرزند تراز خیلی‌ها، خانه را مرتب می‌کنم و غذا می‌پزم. داروهای مامان شوکت این روزها گران‌تر شده‌اند. عرشیا که می‌گوید خاله شکو، قند توی دلم آب می‌شود.

باران می‌بارد. فردا موهایم را بور می‌کنم؛ بور بور. یکی دو دست لباس تازه هم می‌خرم. مامان شوکت صدا می‌زند: «بیا تو بخواب، خیس می‌شی دختر!»

چشم‌هایم را می‌بندم. دلم می‌خواهد امشب خواب ببینم؛ خواب دستمالی که زیر درخت آلبالو گم شده، خواب درخت صنوبری که ایستاده گوشه حیاط مدرسه و من و تو با روپوش سرمه‌ای نشسته‌ایم زیر آن و لقمه‌های نان و پنیرمان را گاز می‌زنیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. چینی و لانگ: ابزار بافتن تور ماهیگیری



را به نحو قابل قبول حل کنیم. در این الگو، سعی می‌کنیم دانش‌آموزان از راه پژوهش و کاوش، فرضیه‌های خود را، با شواهد موجود یا گردآوری شده، بیازمایند و شخصاً از آن‌ها نتیجه‌گیری کنند و ضمن رسیدن به هدف، از نحوه جمع‌آوری اطلاعات و فرایند حل مسئله نیز آگاه شوند.

ریشه‌های این روش را می‌توان در آثار **جان دیویی** مشاهده کرد. روش دیویی دارای پنج مرحله به شرح زیر است:

۱. مشخص کردن مسئله؛
۲. حدس زدن یا مشخص کردن علت‌های مسئله؛
۳. در نظر گرفتن راه‌حل‌های ممکن؛
۴. انتخاب بهترین راه‌حل؛
۵. اجرای راه‌حل انتخابی و نتیجه‌گیری.

در اجرای این روش تکنیک‌های بسیاری را می‌توان به کار گرفت. «جدول یادگیری» یکی

کنیم. در واقع با تعریف کردن و مشخص کردن حدود مسئله، اطلاعاتی مقدماتی در مورد آن مسئله به یادگیرندگان می‌دهیم. تا یادگیرندگان با این اطلاعات حداقلی احتمالاً بتوانند حدس‌ها یا فرضیه‌ها یا راه‌حل‌هایی پیشنهاد بدهند. این فرضیه‌ها منبع بسیار خوبی است برای تشخیص اینکه حل این مسئله چه اطلاعات جدیدی نیاز دارد و ما باید به دنبال جمع‌آوری چه اطلاعاتی برویم. هنگامی که این اطلاعات را جمع‌آوری کردیم می‌توانیم حدس‌ها و فرضیه‌ها را آزمایش کنیم و نتیجه این آزمایش‌ها را ببینیم.

این مراحل شالوده یادگیری مبتنی بر حل مسئله است. در واقع، در یادگیری مبتنی بر حل مسئله با بهره‌گیری از تجارب و دانسته‌های قبلی و همچنین اطلاعاتی که در مورد مسئله جمع‌آوری می‌کنیم، در مورد رویدادهای محیط فکر می‌کنیم تا مسئله‌ای که با آن مواجه شدیم

نمونه‌ای از یک جدول یادگیری

مسئله: علت حرکت ورقه‌های سنگ کوه زمین			
آنچه می‌دانیم	آنچه نیاز داریم، بدانیم	ایده‌ها و راه‌حل‌ها (فرضیه‌ها)	آنچه برای جمع‌آوری اطلاعات باید انجام دهیم
۱. ۲۰۰ میلیون سال پیش، تمام خشکی‌ها به هم متصل بودند	۱. سنگ‌ها در زیر سنگ کوه به چه حالتی وجود دارند؟ ۲. وضعیت دما و فشار در زیر سنگ کوه به چه صورت است؟ ۳. و ...	۱. فشار لایه‌های زیرین، سبب حرکت ورقه‌ها می‌شود. ۲. گرمای مواد مذاب نرم کره زمین، سبب حرکت ورقه‌ها می‌شود. ۳. جریان‌های همرفتی، سبب حرکت ورقه‌ها می‌شود.	۱. مطالعه کتاب درسی ۲. گفت‌وگو با یک زمین‌شناس ۳. مراجعه به کتابخانه مدرسه

مراحل الگوی حل مسئله	
مرحله اول: بیان مسئله	
معلم	ایجاد آمادگی و فراهم نمودن زمینه مناسب برای طرح مسئله بیان مسئله
دانش آموز	هدایت دانش آموزان برای تنظیم جدول یادگیری تفکر و بحث پیرامون مسئله مطرح شده تنظیم جدول یادگیری
مرحله دوم: طراحی و برنامه ریزی برای حل مسئله	
معلم	درخواست از دانش آموز برای تکمیل جدول یادگیری و ارائه فرضیه‌ها هدایت دانش آموزان برای انتخاب منابع اطلاعاتی
دانش آموز	بیان ایده‌ها و پیشنهاد راه حل و فرضیه تعیین آنچه برای جمع‌آوری اطلاعات باید انجام شود.
مرحله سوم: اجرا	
معلم	نشان دادن روش استفاده صحیح از منابع اطلاعاتی گوناگون درخواست از دانش آموزان جهت تجزیه و تحلیل اطلاعات
دانش آموز	مراجعه به منابع اطلاعاتی گوناگون و جمع‌آوری اطلاعات از آن‌ها مورد سؤال قرار دادن تناسب و سودمندی اطلاعات و کنار هم گذاشتن اطلاعات کافی ترکیب دانش و اطلاعات کسب شده به منظور بررسی ایده‌ها، راه‌حل‌ها و فرضیه‌های پیشنهاد شده
مرحله چهارم: کنترل و بازنگری	
معلم	طرح مجدد مسئله و درخواست از دانش آموزان جهت قضاوت درباره راه‌حل‌ها و فرضیه‌ها ارزشیابی یادگیری
دانش آموز	بررسی مجدد جدول یادگیری پاسخ به سؤالات مطرح شده و تأیید یا رد فرضیه‌ها

از این تکنیک‌هاست. این جدول دارای ۴ ستون است. ستون اول جدول با عنوان «آنچه می‌دانیم» مربوط به اطلاعاتی است که دانش‌آموزان درباره مسئله می‌دانند و ستون دوم جدول «آنچه نیاز داریم بدانیم» مربوط به مطالبی است که دانستن آن‌ها به حل مسئله کمک می‌کند. ستون سوم برای ثبت «ایده‌ها، راه‌حل‌ها و فرضیه‌های دانش‌آموزان» در نظر گرفته می‌شود و ستون چهارم مربوط به «آنچه برای جمع‌آوری اطلاعات باید انجام دهیم» می‌باشد و درباره کارهایی است که برای گردآوری اطلاعات می‌خواهیم انجام دهیم.

فرض کنید در کلاس درس علوم تجربی، می‌خواهیم فصل «زمین ساخت ورقه‌ای» را تدریس کنیم. روی تابلوی کلاس جدول یادگیری رسم شده است. می‌توانیم با حضور در بین گروه‌ها و هدایت آن‌ها برای پر کردن جدول، سؤالات چالش برانگیزی نیز طرح کنیم تا دانش‌آموزان به همفکری بیشتر و ارائه راه‌حل جلب شوند. پس از تکمیل جدول یادگیری و ارائه راه‌حل‌ها و ایده‌ها می‌توانیم به همراه دانش‌آموزان به جمع‌آوری اطلاعات از منابع گوناگون برای پاسخگویی به سؤالات مطرح شده بپردازیم.

بنابراین مراحل روش تدریس حل مسئله را می‌توانیم این طور دسته‌بندی کنیم:

کارکنند؟ آیا ما به قدری جامعه‌ای کم مسئله هستیم که یک دانشجو - فارغ از اینکه در چه رشته‌ای تحصیل می‌کند - مشکل پیدا کردن مسئله برای پژوهش داشته باشد؟ با توجه به این مسائل، آیا به نظر شما بچه‌های ما در مدارس، پیش از آموختن حل مسئله نیاز ندارند بیاموزند که مسئله‌های واقعی و اصیل را در محیط زندگی خود چگونه پیدا کنند و تشخیص بدهند؟ و بعد از آن به نحوه حل آن مسائل بپردازند؟ به نظر شما ارائه و بیان مسئله از طرف ما، کتاب درسی و یا منبعی دیگر به این مشکل دامن نمی‌زند؟ به نظر شما راه‌حل چیست؟

با تمام این توضیحات و علی‌رغم مؤثر بودن استفاده از روش حل مسئله در کلاس درس، سؤالی در ذهنم دور می‌زند که علاقمندم آن را با شما در میان بگذارم. به نظر شما پیش از پرداختن به حل یک مسئله، پیدا کردن و تشخیص مسائل با اهمیت موضوع مهمی نیست؟ واضح‌تر بگوییم؛ ما در مدارسمان، و در دوران دبستان و چه در دوران دبیرستان، چگونه تعاملی با بچه‌ها داریم که وقتی به دانشگاه پا می‌گذارند و می‌خواهند موضوع پایان‌نامه‌شان را مشخص کنند به دنبال فردی هستند که به آن‌ها موضوع و مسئله‌ای پیشنهاد بدهد تا روی آن





آموزش و پرورش شناختی

کلید جعبه سیاه مغز

گزارشگر: سمانه آزاد
عکاس: رضا بهرامی

«علوم اعصاب شناختی و یادگیری» عنوان یکی از برنامه‌های «بزم اندیشه» بود که در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی برگزار می‌شود. در این برنامه دکتر سیدکمال خرازی، رئیس هیئت امنای پژوهشکده علوم شناختی، به تشریح ارتباط علوم اعصاب شناختی و یادگیری و نیز آموزش و پرورش شناختی و مفاهیم آن پرداخت. این برنامه با برگزاری پنل علمی با حضور چند تن از اعضای هیئت علمی پژوهشکده علوم شناختی به پایان رسید.

می‌شود. همه توانایی‌های شناختی انسان مثل زبان، تفکر، حافظه، توجه، تصمیم‌گیری و... در قالب شبکه‌های عصبی در مغز انجام می‌گیرد. افرادی که شبکه عصبی پیچیده‌تر با اتصالات بیشتر و با توان پردازش اطلاعات بیشتر دارند، از توانایی و استعداد بالاتری برخوردارند. قطعه پیشانی مغز وظیفه مدیریت فعالیت‌های شناختی را به عهده دارد. هرچه انسان فرهیخته‌تر باشد، بیشتر مطالعه کرده باشد و از ویژگی‌های یک انسان برتر برخوردار باشد، در تصویربرداری‌های عصبی قطعه پیشانی او پیچیده‌تر است از انسانی که هنوز مرحله فرهیختگی را طی نکرده است. پس هرچه مغز در حوزه‌های فعال‌تر باشد و تجربه و دانش بیشتری کسب کرده باشد، از شبکه‌های عصبی بیشتری برخوردار می‌شود.

آموزش و پرورش شناختی است. وی با اشاره به پروژه Brain در آمریکا، با هدف ترسیم مدارهای مغزی انسان، گفت: «مغز انسان بین ۸۶ تا ۱۰۰ میلیارد سلول عصبی دارد که هر یک از این سلول‌ها به وسیله چند هزار اتصال با هم ارتباط دارند. یعنی مغز یک شبکه عظیم داده‌پردازی است. تکنیک‌هایی که امروز در اختیار ماست در ترسیم مدارهای این شبکه به ما کمک می‌کند. در این صورت، دسترسی به مغز و کارکردهای شناختی آن تسهیل خواهد شد.»
دکتر خرازی به «نظریه پیوندگرایی» اشاره کرد و گفت: «این نظریه حاکی از آن است که مغز در قالب یک شبکه عصبی وسیع که حاصل پیوند نورون‌ها با هم است کار می‌کند. هرچه اتصالات بین نورون‌ها بیشتر باشد و اطلاعات بیشتری پردازش شود، آن شبکه تقویت

دکتر خرازی در ابتدای سخنان خود درباره علوم شناختی گفت: «علوم شناختی یکی از علوم جدید در هزاره سوم است که در کنار رشته‌هایی مثل فناوری اطلاعات، نانو تکنولوژی و بیوتکنولوژی برای تحول در حیات انسان ایفای نقش می‌کند. این چهار حوزه علمی با نام دانش‌های همگرا NBIC مشهور هستند. علوم شناختی حوزه‌ای بین‌رشته‌ای و متشکل از علوم اعصاب، روان‌شناسی، مردم‌شناسی، انسان‌شناسی، هوش مصنوعی، مدل‌سازی شناختی و فلسفه ذهن است. مجموعه این چند رشته علمی در تعامل با یکدیگر تلاش می‌کنند ذهن انسان و نقش مغز را بهتر بشناسند، به‌طور خلاصه علوم شناختی با مغز و کارکردهای شناختی ذهن سروکار دارد و بر رشته‌های دیگر تأثیر می‌گذارد به طوری که امروزه بحث از



«این کار به معلمان حرفه‌مندی نیاز دارد که آموزش دیده و خلاق باشند. آن‌ها باید کار گروهی را تشویق کنند و خود مانند مدیر یک سازمان هدایت کار گروهی را انجام دهند.»

دکتر خرازی در آخر یادآور شد: «علوم اعصاب شناختی جعبه سیاه مغز را برای ما باز کرده است و ما با مطالعه مغز می‌توانیم آموزش و پرورش را بسازیم که هر کس بتواند براساس استعداد و توانایی‌های خود پیش برود و در نهایت نتیجه بهتری از سرمایه‌گذاری‌مان به‌دست بیاوریم.»

در ادامه این برنامه، دکتر مهدی دواپی، دکتر میرمحمدصادقی، و دکتر یلدا دلگشایی، اعضای هیئت علمی پژوهشکده علوم شناختی، در پنلی به جنبه‌های مرتبط علوم شناختی با یادگیری پرداختند و دکتر خرازی نیز به سؤالات حاضران پاسخ داد.



دکتر مهدی دواپی؛ مدیریت رفتار در رویکرد شناختی

برخی از اصول مدیریت رفتار در رویکرد شناختی:

تغییر باور: بر اساس رویکرد شناختی این باورها هستند که رفتارها

وی با اشاره به اهمیت تفاوت‌های فردی در گرایش شناختی گفت: «هرکس استعداد خاصی دارد و تمرکز و سرمایه‌گذاری مدرسه باید بر آن استعداد باشد. اما ما می‌بینیم که مدارس استعداد کودک را کشف نمی‌کنند در نتیجه او را سرخورده می‌کنند و همه چیز را به او تحمیل می‌کنند. ما باید برای هر دانش‌آموزی برنامه درسی خاص او را داشته باشیم. امروزه فناوری اطلاعات در این زمینه کمک می‌کند تا سامانه‌هایی را بسازیم که هر دانش‌آموز به تناسب استعداد خود بتواند در فضای این سامانه مجازی دانش خود را توسعه دهد.»

مؤلف کتاب مبانی آموزش و پرورش شناختی با اشاره به یادگیری موقعیتی، به‌عنوان یکی از مفاهیم الگوی شناختی افزود: «براین اساس یادگیری در محیط واقعی باید انجام گیرد و درس‌ها نباید از هم مجزا باشند. بلکه باید فعالیت‌ها را طوری ترسیم کنیم که در حین آن، بچه‌ها با درس‌های گوناگون آشنا شوند. فعالیت گروهی هم در این رویکرد مورد توجه است. چون مغز خود یک محیط اجتماعی است و کارکردهای شناختی آن حاصل تعامل مجموعه عظیم سلول‌های عصبی است. یکی از نقاط ضعف بزرگ جامعه ما این است که افراد برای کار گروهی تربیت نشده‌اند. هر کس در پی شاخص شدن خود است چون نظام آموزش و پرورش ما مبتنی بر قهرمان‌پروری است.»

سنجش در رویکرد شناختی موضوع دیگری بود که دکتر خرازی در ادامه به آن اشاره کرد. وی گفت: «سنجش در این رویکرد به معنای ارزیابی محفوظات نیست بلکه به معنای اندازه‌گیری تسلط فراشناختی و خوداتکایی دانش‌آموزان در امر یادگیری است. بنابراین امتحان یکسانی وجود ندارد و هر فرد را باید براساس سابقه یادگیری خودش سنجید.»

وی نقش معلم در این رویکرد را کشف استعداد و تسهیل شکوفایی استعداد و تقویت نگرش دانش‌آموز دانست و افزود:



انعطاف‌پذیری مغز و رشد

رئیس هیئت امنای پژوهشکده علوم شناختی در ادامه به انعطاف‌پذیری مغز اشاره کرد و گفت: «مغز می‌تواند خود را تقویت کند. یعنی اتصالات بین نورون‌ها می‌تواند تقویت یا تضعیف شود. مثلاً نوزادان انعطاف‌پذیری فوق‌العاده‌ای دارند و می‌توانند اتصالات جدیدی بین نورون‌ها برقرار کنند. این بدان معناست اگر مغز نوزاد را که در حال تحول است، تغذیه کنیم آن کودک مغز توانمندتری خواهد داشت. به همین جهت اکنون در این حوزه از برنامه درسی نوزادی صحبت است که متناسب با ذهن آن‌هاست.»

دکتر خرازی افزود: «ما هر چه یاد می‌گیریم اتصالات قوی‌تری در مغزمان به‌وجود می‌آید. در رشد مغز و تشکیل شبکه عصبی دوره‌های حساسی وجود دارد. در برخی زمینه‌ها، بخصوص یادگیری زبان این موضوع به اثبات رسیده است که مغز کودک توانایی بالایی در یادگیری زبان دارد. در این دوره سیستم عصبی لازم برای یادگیری زبان مهیاست. اگر از آن استفاده شود تقویت می‌شود در غیر این صورت آن اتصالات هرس می‌شوند و از بین می‌روند.»

الگوی شناختی

دکتر خرازی با اشاره به تقابل الگوی رفتارگرایی و شناختی در آموزش و پرورش گفت: «الگوی شناختی مبتنی بر مطالعه شناخت و سیستم عصبی مغز است و نظریه سازنده‌گرایی بر آن حاکم است. یعنی هر مغزی براساس دانش قبلی خود دانش جدید را می‌سازد.»



دکتر بلدا دلگشایی؛ ارزشیابی بر اساس رویکرد شناختی

در رویکرد شناختی بنا بر این است که فرایند یادگیری مورد ارزشیابی قرار بگیرد. در این شیوه، ارزشیابی، سنجش بالینی معلم از فرایند یادگیری دانش آموز است. لذا اگر دانش آموز در فرایند یادگیری مشارکت کند، به ارزش آن دست پیدا کرده است ولو اینکه همه محتوا را به دست نیاورده باشد.

ما در ارزشیابی باید سه حوزه دانشی، عاطفی و مهارتی را مدنظر قرار دهیم. در ارزشیابی براساس رویکرد شناختی باید مهارت‌های گوناگون تفکر مانند پردازش اطلاعات، استدلال، پژوهش و نقد مورد توجه قرار بگیرند. امروزه خیلی برای ما مهم نیست که دانش آموز چقدر از درس ادبیات فهمیده است بلکه مهم این است که آیا در این درس پردازش اطلاعات کرده است؟ وقتی به تنهایی مطالعه کرده متوجه مطلب شده است؟ آیا از متن لذت برده است؟

در ارزشیابی براساس رویکرد شناختی اصولی مورد توجه قرار گرفته از جمله اینکه باید برای هر دانش آموز ارزشیابی خاصی طراحی شود. یعنی همه اصولی که در یادگیری شناختی به آن‌ها اعتقاد داریم باید در ارزشیابی هم مورد توجه قرار بگیرند. در نتیجه این امر، یک چرخه مثلث‌وار به نام مشاهده، تفسیر و شناخت اتفاق می‌افتد که با همراهی معلم و دانش آموز به طور مدام در حال بازسازی است و ما آن را در ارزشیابی هم مدنظر قرار می‌دهیم.

به دست آمد؛ از جمله اینکه هر مغزی منحصر به فرد و مدام در حال تغییر است و همه مغزها در همه امور خوب نیستند.

یادگیری ماهیت شبکه‌ای در مغز دارد و از طریق اتصالات نورون‌ها و ایجاد اتصالات جدید در کنار اتصالات قدیمی اتفاق می‌افتد. بنابراین میان آموخته‌های قبلی و جدید ارتباط هست. همه این‌ها نشان می‌دهند که ما باید یادگیری را فرایندی مستمر بدانیم و نمی‌توانیم آن را به کلاس درس محدود کنیم.

در آموزش و پرورش باید به سمت نگاه‌های تلفیقی پیش برویم. بین آنچه در فضای علمی اتفاق می‌افتد و آنچه در مدرسه است فاصله هست. پس ما نمی‌توانیم دانش را حوزه‌های جدا از هم بدانیم.

تغییر نگاه به یادگیری: یادگیری عمیق با کاربرد درآمیخته است و فرد می‌تواند از دانش خود در شرایط جدید استفاده کند لذا ارتباط آن با دانش قبلی مهم است.

در این نگاه مهم نیست که بچه‌ها چقدر اطلاعات از فیزیک دارند، مهم این است که چگونه به فیزیک نگاه می‌کنند و چه فرایند فکری را در فیزیک طی می‌کنند و اینکه آیا می‌توانند به سطوح پیچیده‌تری ارتقا پیدا کنند؟

در این رویکرد محیط و عواطف و هیجانات با یادگیری درآمیخته‌اند. لذا یادگیری فقط از یک کانال انجام نمی‌شود. در این رویکرد ما دیگر فقط از طرح درس صحبت نمی‌کنیم بلکه از طراحی محیط یادگیری حرف می‌زنیم.

بحث داریست زنی: معلم و عوامل کمک‌کننده به یادگیری باید در کنار یادگیرنده باشند. اما نه اینکه به جای او دانش را بسازند. آن‌ها فقط خطاها را اصلاح می‌کنند و فرد خود دانش را می‌سازد.



را می‌سازند. وقتی دانش آموزی منزوی و افسرده شده به این باور رسیده که به دلیل نمره کم کسی او را دوست ندارد؛ پس اگر باور او را تغییر دهیم می‌تواند از این حالت خارج شود.

رشد اخلاقی تابعی از رشد عقلانی است: در رشد اخلاقی به

نیت‌ها و انگیزه‌ها اولویت می‌دهیم نه به عینیت‌ها. اگر این موضوع برای دانش آموزان روشن شود، رشد عقلانی و پس از آن رشد اخلاقی که موضوعی تربیتی است اتفاق خواهد افتاد.

اولویت دادن به رابطه علت و معلولی به جای شانس و اتفاق:

بچه‌ها نباید حس کنند آنچه در جهان می‌بینیم اتفاقی است. اگر می‌خواهیم محبوب باشیم باید ویژگی‌هایی داشته باشیم. این مباحث تربیتی را باید بچه‌ها در قالب رابطه علت و معلولی یاد بگیرند.



دکتر امیرمحمد صادقی؛ روش یادگیری عمیق

با رویکرد شناختی اصولی درباره مغز

مدرسه‌های دور ریز!

حسین نامی ساعی
تصویرگر: میثم موسوی

استقرایی افتادم. و به این فکر کردم که این جزءها در کل مدارس کشور چه اندازه می‌شود؟! این بود که به فکر تعمیم این جزء نان‌های اضافی و دورریز در کل افتادم.

نزدیک به ۱۱۰ هزار مدرسه و مجتمع آموزشی داریم که از این تعداد حدود ۹۲ هزار واحد آموزشی در صبح فعالیت دارند. وزن یک نان بربری به صورت میانگین حدود نیم کیلو است. این طوری که آمار می‌گوید دورریز نان در هر مدرسه روزانه بیش از ۳ نان نیم‌کیلویی است که اگر ما فرض را به صورت میانگین همان ۳ نان در روز فرض کنیم، می‌شود روزی ۱/۵ کیلو در روز. اگر تعطیلات پنج‌شنبه و جمعه و تعطیلات رسمی را از هر ماه کم کنیم. هر مدرسه در ماه دست کم ۲۰ روز دایر است. بنابراین ۲۰ تا ۱/۵ کیلو می‌شود ۳۰ کیلو در ماه و در ۹ ماه تحصیلی می‌شود، ۲۷۰ کیلوگرم. و برای ۹۲۰۰۰ واحد آموزشی می‌شود. ۲۴۸۴۰۰۰۰ (بیست‌وچهار میلیون و هشتصد و چهل هزار) کیلو نان. قیمت هر نیم‌کیلو نان ۷۰۰ تومان است و یک کیلو ۱۴۰۰ تومان. ۲۴۸۴۰۰۰۰ کیلو نان هر کیلو ۱۴۰۰ تومان می‌شود ۳۴۷۷۶۰۰۰۰۰۰ تومان ۳۴ میلیارد و ۷۷۶ میلیون تومان. خب این فقط آمار دورریز نان در دفاتر مدارس یا به اصطلاح اتساق دبیران بود. حالا اگر دورریز دانش‌آموزان خانواده‌ها، ادارات، سازمان‌ها، دانشگاه‌ها و غیره و غیره را به آن اضافه کنید چه میزان می‌شود؟

به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی دولت به نقل از ایرنا، چندی پیش، مدیرعامل شرکت بازرگانی دولتی ایران اظهار داشت طبق آمار کشور

در ریاضیات برای یقین پیدا کردن به درستی یک موضوع و اثبات آن از دو نوع استدلال استفاده می‌شود؛ استدلال استقرایی و استدلال قیاسی یا استنتاجی. ریاضیات علم دقیقی است؛ یکی از دلایل آن این است که استدلال‌های قوی و دقیقی در این علم به کار گرفته می‌شود. و استدلال‌هایی که منجر به اثبات قضایا می‌شود. تعاریف و اصول ریاضی در هر جایی درست است و هیچ نقضی نمی‌تواند در درستی آن‌ها مانع ایجاد کند. از مهم‌ترین استدلال‌هایی که در اثبات قضایا به کار گرفته می‌شود استدلال استقرایی و استدلال قیاسی است.

در استدلال استقرایی ذهن انسان از جزء به کل سیر می‌کند. یعنی چند مورد جزئی را مشاهده می‌کند و سپس یک حکم کلی می‌دهد. مثلاً در چند مورد آب را حرارت می‌دهیم و می‌بینیم که در صد درجه سلسیوس می‌جوشد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که هر آبی در صد درجه سلسیوس می‌جوشد.

اما در استدلال قیاسی یا استنتاجی، ذهن انسان از یک اصل کلی به نتیجه‌های جزئی می‌رسد و به عبارت مختصرتر از کل به جزء می‌آید؛ در استدلال قیاسی از حداقل دو مقدمه درست، ضرورتاً و بدون هیچ تردیدی نتیجه به دست می‌آید.

مثال

۱. هر انسانی می‌میرد.
۲. سعدی انسان است
۳. سعدی می‌میرد

البته تمثیل هم نوعی دیگری از استدلال است که در آن، حکم یک موضوع به موضوع دیگر به دلیل مشابهت آن دو به یکدیگر سرایت داده می‌شود. تمثیل زیاد قابل اطمینان نیست؛ برای مثال اگر بگوییم لیمو و پرتغال هر دو گرد هستند و هر دو از مرکبات هستند و بعد نتیجه بگیریم توپ گرد است بنابراین توپ هم از مرکبات است صحیح نیست. در اینجا نمی‌توان از اشتراک گرد بودن به نتیجه مرکبات بودن توپ رسید. پس نتایج استدلال تمثیلی کاملاً قابل اطمینان نیستند و درستی تمثیل همیشه با احتمال به کار برده می‌شود.

در مدرسه کوچک ما، روزی بعد از صرف صبحانه تکه نان‌هایی را که قرار بود خدمتگزار مدرسه ما در بهترین حالت آن‌ها را تحویل نان خشکی بدهد کنار هم گذاشتم. دیدم این تکه‌نان‌ها بیشتر از چهار نان بربری شد. تازه این در حالتی است که در مدرسه ما خیلی درست از نان استفاده می‌کنند. وقتی که جزء به جزء این تکه نان‌ها را که کنار هم قرار دادم یاد استدلال

خب بگذریم. اصلاً چرا این‌ها را گفتیم؟ این استدلال‌ها در اینجا به چه کاری می‌آید؟ راستش را بخواهید اصل موضوع از این قرار است که چند وقتی است که من به دورریز نان‌های اضافی بعد از صبحانه معلمان دقت کرده‌ام، آن هم به صورت یک «جزء» در مدرسه خودمان. از چند مدرسه دیگر هم که پرسیدم همین وضع را دارند؛ معمولاً این وضع در همه مدارس وجود دارد.



داشتن هر کیلو ۱۴۰۰ تومان می‌شود
 ۴۷۱۴۷۶۴۵۳۰۰۰۰ تومان دورریز نان
 در کشور یا ۴ تریلیون و ۷۱۴ میلیارد و
 ۷۶۴ میلیون و ۵۳۰ هزار تومان.
 به‌صورت میانگین هزینه ساخت یک
 مدرسه عالی در کشور بیشتر از یک
 میلیارد تومان نمی‌شود. با یک تقسیم
 ساده از تقسیم ۴۷۱۴۷۶۴۵۳۰۰۰۰
 تومان بر ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ خواهیم
 داشت ۴۷۱۴۷۶۴۵۳ یا اگر رندش
 کنیم حدود ۴۷۱۵ واحد آموزشی در
 سال. بله اگر طوری از نان‌ها استفاده
 کنیم که دورریز نان نداشته باشیم از
 درآمد ناشی از عدم این دورریز در هر
 سال می‌توانیم ۴ هزار و ۷۱۵ واحد
 آموزشی در کشور احداث کنیم.

هزار و ۷۴۰ نفر) برآورد کرده‌اند.
 ۷۹۲۳۹۷۴ نفر با سرانه مصرف
 ۱۷۰ کیلو می‌شود ۱۳۴۷۰۷۵۵۸۰۰
 کیلوگرم یا ۱۳ میلیارد و ۴۷۰ میلیون
 و ۷۵۵ هزار و ۸۰۰ کیلوگرم در سال با
 حساب هر کیلو ۱۴۰۰ تومان می‌شود
 ۱۸۸۵۹۰۵۸۱۲۰۰۰۰ تومان یا ۱۸
 تریلیون و ۸۵۹ میلیارد و ۵۸۰ میلیون و
 ۱۲۰ هزار تومان.
 با توجه به اینکه سرانه دورریز
 هر ایرانی ۲۵ درصد است، و با
 توجه به محاسبات انجام شده، ۲۵
 درصد ۱۳۴۷۰۷۵۵۸۰۰ کیلوگرم
 می‌شود ۳۳۶۷۶۸۸۹۵۰ کیلوگرم یا
 ۳ میلیارد و ۳۶۷ میلیون و ۶۸۸
 هزار و ۹۵۰ کیلوگرم. و با در نظر

ما بیشترین میزان مصرف نان را دارد
 و به‌طور متوسط سرانه مصرف نان هر
 ایرانی ۱۷۰ کیلوگرم در سال است.
 طبق همین آمار میزان دورریز نان
 در کشور ما هم زیاد است. هرچند
 در این مورد آماری رسمی وجود
 ندارد و یافتن آمار دقیق آن هم کار
 چندان راحتی نیست، اما شواهد و
 بررسی‌های میدانی موجود نشان
 می‌دهد که حداقل ۲۵ درصد از
 میزان نان مصرفی مردم در کشور ما
 دور ریخته می‌شود. ۲۵ درصد ۱۷۰
 کیلوگرم می‌شود ۴۲/۵ کیلوگرم.
 کارشناسان مرکز آمار ایران جمعیت
 ایران را در سال ۱۳۹۵ حدود
 ۷۹۲۳۹۷۴ نفر (۷۹ میلیون و ۲۳۹

برای چشم‌ها بنویسید

سید حسین حسینی نژاد

مدیر مسئول مجله انشاء و نویسندگی

سردم بود سرمای هوا را طوری توصیف کرده که خواننده، حتی خودش، نیز احساس سرما می‌کند.

۲. تنوع فعل در نوشته فراوان است و این نشان می‌دهد که اگر زیاد بخوانیم دسترسی‌مان به منابع زبان فارسی هم افزایش می‌یابد.

۳. جمله‌ها کوتاه‌کوتاه هستند. نویسنده خاطره‌اش را با جمله‌های بلند خسته‌کننده و کسالت‌بار نساخته است. جمله‌های بلند نفس خواننده و نویسنده، هر دو را با هم، می‌گیرد. هم نویسنده فراموش می‌کند کجاست و هم خواننده نویسنده ضرباهنگ تند به نوشته خود داده است؛ ضرباهنگی که با سرما، حرکت، بیخوابی و امتحان هماهنگ است.

۴. علاوه بر جمله‌های تازه، وجود ترکیب‌های تازه نیز به نوشته قوت بخشیده: سرمای سگ‌کش، تریک تریک دندان‌ها، پیر به خواب رفته که صوراسرافیل هم او را از خواب بیدار نمی‌کند، در راه ماندن، سرمازدگی، هیچ «ها» بی‌مرا گرم نمی‌کند، به ایستادگان می‌پیوندیم، انگار در بی‌خبری جاوید مانده‌ایم، چقدر یک لیوان چای داغ خوب است و...

۵. ستون فقرات نوشته تا آخر حفظ می‌شود. نویسنده سرمای سخت را محور اصلی نوشته‌اش گرفته و تا آخر ماجرا با آن پیش می‌رود و مثل نخ تسبیح دانه‌های اتفاقات را به نخ می‌کشد.

این پنج ویژگی و دیگر ویژگی‌های این نوشته که ناگفته ماند. آموزش بزرگی برای نوشتن است. باید چند بار خواند تا به ظرایف آن بیشتر پی برد.

منتظر خاطره‌های ارزشمند شما هستیم. نشانی ما را که می‌دانید: moallem@roshdmag.ir

در شماره‌های گذشته به اهمیت نوشتن خاطرات معلمی اشاره کردیم و نوشتیم که اگر هر معلم تنها سالی یک خاطره از تجربه‌های آموزش خود را بنویسد در طول خدمت حدود سی خاطره مستند شده خواهد داشت. حال، اگر این تعداد تجربه مکتوب در تعداد معلمان کشور ضرب شود منبع مطالعاتی بسیار خوبی برای تحلیل پاره‌ای از مسائل آموزشی و تربیتی در دوره‌های مختلف خواهیم داشت و از این رهگذر می‌توانیم به نظریه‌های آموزشی و تربیتی دست یابیم.

این کار بسیار ساده و عملی خواهد بود، به شرط آنکه تصمیم بگیریم آن را انجام دهیم. تاکنون خاطره‌های فراوانی به دست ما رسیده که هر کدام بیانگر گوشه‌هایی از وضع تعلیم و تربیت کشور است. باز هم چشم به راه رسیدن خاطرات شما هستیم.

در صفحه بعد خاطره‌ای را از آقای محمد کاظمی دبیر ادبیات شهرستان دیر بوشهر را با هم می‌خوانیم.

این خاطره بیانگر سخت‌کوشی‌های یک معلم وظیفه‌شناس جنوبی است که حاضر نبوده شرایط برفی و موقعیتی دشوار را بهانه کند و دست از تلاش بردارد. او به وظیفه خود عمل کرده و خویش را به جلسه امتحان رسانیده است. طبیعتاً چنین معلمی از دانش‌آموزان خود نیز خواهد خواست که در سختی‌ها دست از تلاش برندارند. البته این نگاه به محتوای خاطره‌ای بود که از نظر ساختار نیز نکته‌های عمیقی در خود دارد.

۱. نشان دادن به جای گفتن. در نویسندگی اصلی است به نام «نگو، نشان بده». آقای کاظمی به خوبی از این هنر بهره گرفته است. یعنی به جای آنکه بگوید هوا خیلی سرد بود یا من خیلی

چه سال سردی! جنوب کمتر این نوع سرماها را به خود دیده. فردا امتحان زبان دارم. ترمینال کنگان پول بلیتم را پس داده. در این برف و سرما اتوبوسی به شیراز نمی‌رود. خدا را شکر که مادرم نمی‌داند پسرش سرگردان کنار پلیس راه کنگان ایستاده است. پدر نمی‌داند که هیچ «ها» بی پسرش را گرم نمی‌کند^۱.

در فکر اینم که کاش آشنایی از راه می‌رسید. جاده خلوت است. سردم است. هر چقدر که بگویم سردم است گرم نخواهم شد. قدم می‌زنم. می‌ایستم. بی‌فایده است. سرما مثل خنجری در سراسر بدنم فرو می‌رود. ناگهان آشنایی از راه می‌رسد. باور نمی‌کنم. آشنای از آسمان آمده دانشجوی رشته علوم تربیتی است. او هم فردا امتحان زبان دارد. زبان (۱) و (۲) عمومی است. همه رشته‌ها باید این دو واحد را بگذرانند. من سردم است ولی دیگر تنها نیستم. کسی با من است که مثل خودم سرما را درک می‌کند. همین درک مشترک تحمل سرما را آسان تر می‌کند. هر دو چشم به راهیم؟ اما دروغ از عبور اتوبوسی، مینی‌بوسی و یا حداقل پیکانی که ما را حتی تا چغادک یا برازجان برساند. ناگهان اتوبوسی از راه می‌رسد. تصادفی است. شیشه ندارد. این اتوبوس به آبادان می‌رود. با راننده صحبت می‌کنیم. می‌گوید نرسیده به برازجان شما را پیاده می‌کنم. می‌پذیریم. بالاخره به برازجان که برسیم روزنه‌امیدی هست. فردا ساعت دو امتحان زبان داریم. سرمای اتوبوس صد چندان است. از هر طرف هجوم سرماست. و خطر رفتن خرده شیشه در چشم‌های بی‌رمق و سرما زده. ما با وجود اینکه همراه هم وزنی دو برابر من دارد ولی سرما او را، مثل پری در باد می‌لرزاند. راننده و همراهانش گرم سخن گفتن اند من و دوستم می‌لرزیم. و دندان‌هایمان تریک تریک صدا می‌دهد. نمی‌دانم چه ساعتی از شب است که نرسیده به برازجان پیاده می‌شویم. کمی پیاده می‌رویم ولی نه، بی‌فایده است. تا برازجان فاصله زیادی در پیش داریم. کنار جاده می‌ایستیم. جلوی هر ماشینی که رد می‌شود دست می‌گیریم. بالاخره یک ماشین که تره‌بار دارد می‌ایستد

و ما را سوار می‌کند! چقدر از راننده تشکر می‌کنیم. به محض اینکه سوار می‌شویم. گرمای درون ماشین را حس می‌کنیم. راننده از هجوم بی‌امان برف و سرما حرف می‌زند. دل خوش کرده‌ایم که امشب در برازجان بمانیم. بالاخره مسافرخانه‌ای پیدا می‌شود. نشانی و شماره تلفن دوستان برازجانی را همراه خود نداریم و گرنه به گرمی ما را می‌پذیرفتند. در مرکز شهر پیاده می‌شویم. به هر مسافرخانه که سرمی‌زنیم پشت شیشه نوشته که ظرفیت کامل است. برف و سرمای فارس خیلی‌ها را مجبور کرده که شب در برازجان بمانند. چه کار کنیم؟ پیاده به طرف فلکه شهید گنجی می‌رویم. به جایی که نمی‌دانیم هتل است یا غذاخوری سرمی‌کشیم. پیرمردی نگهبان آنجاست، ولی خواب خواب است. همراه هر چه صدا می‌زند. خالو! خالو! بی‌فایده است. اصلاً سر بلند نمی‌کند که بگوید شما کی هستید. و چه می‌خواهید؟ می‌فهمیم که اینجا مسافرخانه نیست. به دوستم می‌گویم برویم؛ این پیرمرد را مگر صوراسرافیل از خواب بیدار کند! به جای دیگری می‌رسیم. به دربان می‌گوییم که ما در راه مانده و سرما زده‌ایم. امشب می‌مانیم در اینجا. شیشه ندارد. این به مافوقش زنگ می‌زند. دربان می‌گوید معذوریم. ناچار، همان سمت، در سرما می‌ایستیم تا شاید ماشینی پیدا شود و ما را به دو راهی کازرون برساند. باز هم ماشینی می‌ایستد که حمل آن تره‌بار است. سوار می‌شویم. چقدر گرمای ماشینش جانبخش است! هر چه از برازجان فاصله می‌گیریم و به کوه‌های فارس نزدیک می‌شویم برف بیشتر خودش را به ما نشان می‌دهد. گرم شده‌ایم ولی این گرما هم دیری نمی‌پاید. به دو راهی کازرون می‌رسیم و پیاده می‌شویم. سرمای اینجا بیشتر است. کاش کازرون رفته بودیم. من بودم که گفتم اینجا احتمال بیشتری دارد که ماشین گیرمان بیاید. کپه‌های میوه‌فروشان دو راهی کازرون خالی است. در این سرمای سگ‌کش کی به میوه فکر می‌کند. وارد کپری می‌شویم. هوا سرد است و با بیرون توفیری ندارد. اما تختی و پتویی در گوشه کپر است. روی تخت

می‌خوابیم ولی این پتو ما را گرم نمی‌کند. انگار در یک سردخانه خوابیده‌ایم. کنار جاده می‌ایستیم. از دور نوری را می‌بینیم. چیزی نمی‌گذرد که صدای ماشینی را می‌شنویم. یک مینی‌بوس است که از برازجان می‌آید. ساعت سه بعد از نیمه شب است. مینی‌بوس می‌ایستد. نه تنها پیر است. بلکه عده‌ای هم در میان آن ایستاده‌اند. ما هم به ایستادگان می‌پیوندیم. بالاخره به شیراز می‌رسیم. پیاده می‌شویم و در خواب راه می‌رویم! نمی‌دانم کی ساعت دو می‌شود که ما خود را به دانشکده ادبیات رسانده‌ایم! انگار در بی‌خبری جاوید مانده‌ایم. از پله‌های دانشکده بالا می‌رویم. ظاهراً بر گه‌ای جلو ما می‌گذارند! ظاهراً امتحان می‌دهیم! چقدر خوابیم می‌آید! کجا جایی برای یک خواب بلند مدت هست؟ البته پس از غروب؛ چون من عادت به خواب روز ندارم، حتی اگر هزار و یک شب بیدار مانده باشم. گیج و سرم وول می‌خورد. دوستم نزدیک من نشسته و گرم پاسخ دادن است. وقت تمام می‌شود و برگه‌ها را می‌گیرند. از پله‌ها پایین می‌روم. راستی چند نفر از این پله‌ها بالا رفته‌اند و پایین آمده‌اند؟ دم در منتظر دوستم هستیم. لنگان خود را به من می‌رساند! چه شده؟ می‌گوید از پله‌ها افتادم. من در ابهام و گیجی افتادنش را در خاطر مجسم می‌کنم. می‌گوید حین بلند شدن وانمود کردم که درد می‌کشم تا دیگران به من نخندند. خودم هم شگفتم می‌زند که به دکه دم دانشکده توجهی نمی‌کنم. نگاه نمی‌کنم که شاید مجله‌ای آمده باشد. من سردم است. سرم به دوران افتاده است.

خدایا شبت را برسان. به سرپناه می‌روم. چقدر سرپناه خوب است. چقدر یک لیوان چای داغ خوب است.

فردا امتحان داریم یا نداریم فرقی نمی‌کند. شب شده؟ من باید بخوابم. چقدر خوابیم می‌آید! چقدر سرمای راه در تن من می‌پیچد. چشم که بر هم می‌گذارم خوابم می‌برد. به گمانم در خواب می‌گویم من چقدر سردم است.

(خاطره‌ای از دهه هفتاد)

* بی‌نوشت

۱. هیچ «هایی» مرا گرم نمی‌کند؛ مصراعی است از شعر مجید عابد.



ادب و ادبیات

در کارگاه خلاقیت

فرشته علیخانی

دانش آموز متوسطه دوم، مدرسه ام ابیها مشهد مقدس

عکس: رضا معتمد

ثابت دارد که معمولاً در آن جایی برای بحث و تبادل نظر و انتقاد و... وجود ندارد و اگر هم وجود دارد مثل کارگاه نیست. من این صحبت‌ها را که می‌شنوم با خودم می‌گویم: اگر من آن روز در آن نشست بودم، می‌گفتم این اتفاق بیشتر در کلاس‌هایی رخ می‌دهد که معلم در آن متکلم‌وحده است و شیوه تدریس او خشک و غیرقابل انعطاف. اما من معلم‌هایی را می‌شناسم که سعی می‌کنند تا جو کلاس به جو کارگاه نزدیک شود و صمیمیت و حس و حال خوب و بحث و تبادل نظر در کلاس جریان داشته باشد. مثل خیلی از معلم‌های خودمان؛ مثلاً مثل خانم صبحی. ما در کلاس ایشان به‌صورت گروهی برای درک معنای شعرها و عبارات تلاش می‌کنیم و این فرصتی است برای لذت بردن از یادگیری و تجربه حس کشف. پس کلاس خانم صبحی هم یک کارگاه است. حالا بشنویم ببینیم یگانه چه می‌گوید:

یگانه نجفی در بیان مفهوم کارگاه خلاقیت می‌گوید: کارگاه فضایی برای شکوفایی استعدادهای نهفته افراد، و بهتر بگویم، دانش‌آموزان است.

رقیه گویا عجله دارد. او می‌گوید: کشف و شکوفا شدن استعداد می‌تواند به‌صورت خیلی اتفاقی رخ بدهد. مثلاً کسی با شنیدن یک حرف یا شعر یا داستان

آن روز تابستان، من هنوز در آن سوی جنگل‌های انبوه و جاده‌های پرپیچ‌وخم گلستان بودم در حالی که در مدرسه محبوب من، دبیرستان نمونه فرهنگ ام ابیها، در ناحیه ۵ مشهد، کارگاه ادبی دوشنبه‌ها در حال برگزاری بود. افسوس می‌خوردم که چرا نمی‌توانم در آن کارگاه حضور داشته باشم و از گفت‌وگوها لذت ببرم. به‌هر حال دلم آنجا بود و می‌دانستم که به زودی گزارش کارگاه را خواهم شنید؛ اما وقتی به مشهد رسیدم شادی‌ام دوچندان شد چون خانم صبحی به من پیشنهاد کردند که خودم فایل صوتی کارگاه را گوش کنم و گزارش آن را برای مجله رشد معلم بنویسم تا ارسال کنند. پس آنچه اکنون شما می‌خوانید گزارشی است که من با شنیدن صحبت‌ها آن‌ها را به قلم آورده‌ام. به عبارت دیگر صورت مکتوب کارگاه است که شما می‌خوانید. اول حاضران را به شما معرفی می‌کنم و سپس با هم به صدای آن‌ها گوش می‌کنیم. حاضران بجز آقای محمدرضا حشمتی، سردبیر مجله رشد معلم دختران خانم‌های دانش‌آموز مدرسه ام ابیها و اعضای کارگاه ادبی هستند. اکنون بشنویم تا ببینیم بحث از کجا آغاز شده و به کجا ختم می‌شود.

برای ابراز خود بدون ترس یا خجالت یا محدودیت‌های دیگر و در آن این امکان وجود دارد که موضوعی بحث شود و نظریات افراد مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

در اینجا **مريم** نیازی حرف زهرا را تکمیل می‌کند و می‌گوید: در کارگاه بچه‌ها فعال‌ترند اما معمولاً در کلاس چنین مجالی برای کارکردن دانش‌آموز و تلاش و فعالیت او نیست. باز زهرا وارد بحث می‌شود و ادامه می‌دهد: به‌نظر من کلاس یک قالب از پیش تعریف شده و

نخست **آقای حشمتی** درباره تفاوت «کارگاه» و «کلاس» می‌پرسند و فائزه عطاردی جواب می‌دهد. او می‌گوید در کارگاه ادبی معلم و شاگردی بدون نمره و تشریفات جریان دارد و این فرصت خیلی خوبی است برای ایجاد صمیمیت بیشتر و به تبع آن «یادگیری برای یادگیری» بدون دغدغه نمره و ... سخن عطاردی ظاهراً تمام نشده که زهرا وارد صحبت می‌شود.

زهرا بیژن‌یار، عضو سیزده ساله جمع، اظهار می‌دارد: کارگاه جایی است



و... حتی خود من **عقاید یک دلگ**ک
 هاینریش بل را از فائزه قرض گرفته‌ام و
 خوانده‌ام. بچه‌ها همه را در لذت خواندن
 کتاب‌های خوب سهیم می‌کنند.

پرنیان عظیم‌زاده می‌گوید که به
 رشته تحصیلی‌اش که ریاضی است علاقه
 دارد اما این چیزی از ارزش ادبیات برای
 او کم نمی‌کند. او که می‌گوید فعالیتش
 را در زمینه ادبیات از سال‌های دبستان
 شروع کرده با سبک و ساختار کتاب‌های
 ادبیات متوسطه موافق نیست و معتقد
 است که این کتاب‌ها با سلیقه و ذوق
 دانش‌آموزان مغایرت دارد و به اندازه
 کافی جذاب نیست. در دیدگاه پرنیان
 انتقال فرهنگ هزاران ساله یک سرزمین
 به دانش‌آموز واجب است. کتاب‌های
 ما باید دارای بخش‌هایی باشند که
 دانش‌آموزان در این سن با آن بهتر
 بتوانند ارتباط برقرار کنند. فکر می‌کنم
 پرنیان فرصت نداشت حرفش را کامل
 کند، اما مرا به فکر می‌برد. صدای فایل را
 می‌بندم و با خود می‌گویم:

چقدر حیف که من آنجا نبودم تا
 بگویم من نیز به شدت دوست دارم که
 مخصوصاً در مورد ادبیات معاصر گزینشی
 عمل نشود تا کتاب درسی بتواند درک
 درستی از ادبیات جاری و زنده امروز را به
 دانش‌آموز بدهد، و در زمینه ادبیات فاخر
 گذشته هم اگر قرار است بخش‌هایی
 از شاهنامه یا گلستان یا تذکرها را در

و... حتی خود من **عقاید یک دلگ**ک
 هاینریش بل را از فائزه قرض گرفته‌ام و
 خوانده‌ام. بچه‌ها همه را در لذت خواندن
 کتاب‌های خوب سهیم می‌کنند.

خانم صبوحی در این‌جا درباره سؤالی
 که **آقای حشمتی**، در مورد شکل
 گرفتن زمینه‌های برگزاری کارگاه ادبی
 مطرح کردند توضیح می‌دهند. می‌گویند:
 از سال‌های دور در تبریز و چناران چنین
 کارگاه‌هایی با همکاری مدیریت مدارس
 برگزار می‌شده و امسال هم مدیر مدرسه
 ام‌ابیه، خانم اسفندیاری، به شدت پای
 کار بودند بدون این‌که از بچه‌ها شهریه‌ای
 اضافه دریافت کنند، برای همین تعدادی
 از دانش‌آموزان که داوطلب بودند ارزش
 قائل شدند و این کارگاه را تشکیل دادند
 و خودشان هم تا آخر وقت با ما در
 مدرسه می‌مانند. خانم صبوحی یک‌بار
 دیگر اصلی‌ترین عامل شکل‌گیری کارگاه
 را همراهی مدیر مدرسه عنوان می‌کنند
 و وجود معلم و دانش‌آموزانی علاقه‌مند.
 صحبت‌ها ادامه دارد. در اینجا **آقای
 حشمتی** می‌پرسند: خانم صبوحی! آیا
 ممکن نیست همین شیوه کارگاهی در
 کلاس‌های درس هم پیاده شود؟ که
 خانم صبوحی در پاسخی کوتاه از تنگی
 زمان و وظیفه تدریس کتاب می‌گویند
 و **آقای حشمتی** سؤال بعدی را در
 مورد میزان پاسخ‌گویی کتاب درسی

متوجه وجود ذوق یا استعدادی در
 خودش بشود؛ و کارگاه خلاقیت می‌تواند
 بستر مناسبی برای این اتفاق باشد.
 مثل همین کارگاه ما که در شکوفایی
 و پرورش ذوق ادبی بچه‌ها خیلی مؤثر
 بوده است. رقیه از خانم صبوحی به‌عنوان
 دوستی صمیمی یاد می‌کند و علت
 علاقه‌مند شدنش به ادبیات را داشتن
 معلمی مثل ایشان می‌داند.

در اینجا **خانم صبوحی** وارد صحبت
 می‌شوند و در مورد واژه «ادبی» در
 عنوان «کارگاه خلاقیت ادبی» چنین
 توضیح می‌دهند: ما این نام را عمداً
 انتخاب کرده‌ایم که کلی باشد، یعنی
 منحصر به قالب خاصی از ادبیات نباشد
 و شعر و قصه و داستان و... همه را دربر
 بگیرد. خانم صبوحی در زمینه التذاذ
 ادبی کتاب خواندن بچه‌ها را نیز اضافه
 می‌کنند که: بچه‌های ما واقعا زمینه
 مطالعاتی خوبی دارند و در حال گسترش
 دادن کتاب‌خوانی، به‌عنوان یک ارزش،
 در مدرسه هستند. این بچه‌ها خیلی
 لطیف و دوستانه در خواندن و نوشتن
 با هم رقابت می‌کنند. خوش‌بختانه این
 جو مطالعه، مطالعه درست، به شکل
 فزاینده‌ای در حال رشد و سرایت به بقیه
 بچه‌های مدرسه هم هست. بچه‌ها از
 هم سبقت می‌گیرند، به هم دیگر کتاب
 معرفی می‌کنند، کتاب قرض می‌دهند

کتاب بگنجانند، این بخش‌های متناسب با سلیقه دانش‌آموزان باشد تا ارتباط و علاقه آن‌ها را با ادبیات قطع نکند. صدای فایل را دوباره باز می‌کنم.

صدای محمدی است؛ مهرناز محمدی. او از علاقه‌اش به کتاب درسی می‌گوید و می‌گوید به راحتی با کتاب درسی ارتباط برقرار می‌کند و دوست دارد شعرهای کتاب فارسی و هم آریه‌ها را بلندبلند برای خانواده بخواند. پس از مهرناز، فائزه ادامه می‌دهد. او هم کتاب «ادبیات» را دوست دارد اما به نظرش مؤلفان در انتخاب شعر و نثر برای کتاب ادبیات ملاک‌هایی جز ملاک‌های زیبایی‌شناختی و فاخر بودن اثر را در نظر گرفته‌اند. با این حال، او در مقایسه با کتاب زبان فارسی، با خشکی و ضعف‌های ساختاری‌اش، کتاب ادبیات را به مراتب بهتر می‌داند.

در اینجا آقای حشمتی موضوع دیگری را پیش می‌کشند و از بچه‌ها می‌پرسند: می‌توانم بپرسم که شما امیدوارید کارگاه خلاقیت ادبی چه چیزی در شما ایجاد کند؟

باز صدای آقای حشمتی است که می‌پرسند: سؤالی می‌پرسم که بی‌ارتباط با ادبیات نیست، و چه بسا خیلی هم مرتبط باشد، و آن این است که به نظر شما امید چیست و چه نقشی در زندگی

دارد؟ گویی این سؤال کمی مشکل است، چون یکی دو دقیقه طول می‌کشد تا کسی جواب بدهد. بالاخره صدای مهرناز محمدی را می‌شنوم که می‌گوید: برای امید ارزشی حیاتی قائل است، و اضافه می‌کند که: انسان به امید زنده است و امید شانس موفقیت را بسیار بالا می‌برد.

سمیرا تقسیم‌بندی جالبی دارد. می‌گوید عوامل موفقیت در هر کاری ۸۰ درصد تلاش است، ۱۰ درصد استعداد و ۱۰ درصد هم امید. اما فوری اضافه می‌کند که البته تا امید نباشد انگیزه‌ای هم برای تلاش وجود نخواهد داشت. حتی در صورت شکست خوردن هم نباید ناامید شد. سمیرا از توماس ادیسون نام می‌برد که بارها شکست خورده و بلند شد تا بالاخره به موفقیت رسید. در واقع سمیرا امید را زمینه‌ساز پشتکار می‌داند. شهرزاد منکر تأثیر امید روی تلاش نیست اما فکر می‌کند امید بی‌جهت و نامعقول یک جور ریسک کردن است و اگر این امید ناامید شود انگیزه‌ات از بین می‌رود و ناکامی آزارت می‌دهد. به نظر او حتی اگر امیدی به موفقیت مثلاً در یک آزمون نداشته باشی و قبول شوی خیلی خوش حال‌کننده‌تر است. اما اگر با وجود امید زیاد موفق نشوی خیلی

ناراحت‌کننده است. این‌جا پرنیان است که می‌گوید: من زیاد اعتقادی به امید ندارم. تصمیم به انجام هر کاری که بگیرم انجامش می‌دهم و زیاد به امید فکر نمی‌کنم. زهرا امید را درصدی از یک سرمایه ذهنی برای موفقیت می‌داند. اما می‌گوید این امید باید درست به همان میزانی باشد که احتمال می‌دهیم موفق شویم. به تناسب میزان تلاش باید امید داشت، همین. امیدهای بی‌پایه و اساس بیشتر مخرب است و به آدم صدمه می‌زند.

یگانه هم، در یک جمله کوتاه، امید را یک محرک قوی برای رسیدن به اهداف زندگی می‌داند.

و اما من چه؟ من با خودم فکر می‌کنم اگر آن روز در کارگاه بودم در این‌باره چه می‌گفتم؟ به نظر من هم امید داشتن خیلی مهم است حتی در مسئله ساده‌ای مثل کاهش وزن. اگر با دفعه اولی که می‌بینی توفیقی حاصل نشده یا پس بکشی هیچ‌وقت به ایده‌آلت نمی‌رسی. به نظرم مثبت‌اندیشی در کنار قبول کردن واقعیت در صورت شکست می‌تواند انسان را شکست‌ناپذیر کند. برای مثال بیماران سرطانی اگر با امید به بهبود زندگی کنند بیشتر دوام می‌آورند تا اینکه امیدشان را از دست داده باشند.



حتی اگر در نهایت مغلوب بیماری هم شوند عمرشان به پوچی و ناامیدی نگذشته است.

خانم صبحوحی در خاتمه بحث امید می‌گویند: امید هم مثل خیلی چیزهای دیگر باید مدیریت شود، باید به صورت منطقی وجود داشته باشد در غیراین صورت امید بیهوده داشتن به معنای نابودی است. امید تا وقتی خوب است که کاری در اختیار من باشد اما درست در نقطه‌ای که کاملاً از دست من خارج می‌شود دیگر نباید به آن دل بست تا بعد سرخوردگی ایجاد نشود.

شما! امیدوارید کارگاه خلاقیت ادبی چه چیزی در شما ایجاد کند؟

این صدای فائزه است که بلافاصله جواب می‌دهد: بله؛ نزدیکی بیشتر با ادبیات! و زهرها هم «نوآوری و خلق یک چیز جدید و بدیع» را به حرف فائزه اضافه می‌کند. پرنیان اما می‌گوید انتظارش از کارگاه این است که به فکرها جهت داده شود و زمینه‌ساز شکوفایی خلاقیت شود. مهرناز هم به بهتر نوشتن و تقویت این مهارت امید دارد. من باز صدای فایل را می‌بندم و با خودم می‌گویم: اگر من آنجا بودم می‌گفتم:

رسالت کارگاه خلاقیت ادبی این است که کارگاهی کارکردن را تمرین کنیم، به خلق چیزهای نو بپردازیم و از تجربه کردن و بدعت‌ها نترسیم و بیشتر و بیشتر با ادبیات که به روح انسان غنا می‌دهد انس بگیریم و در مدرسه غیر از آموزش، به پرورش روح و این دست فعالیت‌ها هم فکر کنیم.

ادامه می‌دهیم. **آقای حشمتی** می‌پرسند: **کارگاه ادبی چه کمکی به نوشتن می‌کند؟** صدای مهریان خانم صبحوحی را می‌شنوم که می‌گویند:

تقویت مهارت خواندن و نوشتن از اهداف و وظایف کتاب‌ها و ساعات درسی آموزشی ادبیات است. همچنین، نوشتن یک مقاله علمی که کسل‌کننده نباشد، نوشتن یک نامه اداری یا گزارش، حتی نوشتن یک پدیده یا خاطره و... همه این‌ها کار کلاس است. ولی ما در این کارگاه سعی داریم در کنار این مهارت‌ها، به بالاترین سطح نوشتن که آفرینش

ادبی است، البته در حد توان دست پیدا کنیم

در پایان آقای حشمتی از بچه‌ها می‌خواهند اگر حرفی دارند بزنند. معلوم است که صحبت‌ها دارد به انتها می‌رسد. اول رقیه اسماعیلی نیا حرف می‌زند. رقیه می‌گوید ما در این کارگاه، در کنار ادبیات و خلاقیت ادبی، چیزهایی مثل قضاوت نکردن درباره دیگران، پایبندی به اصول اولیه اخلاقی و شاد بودن را هم از خانم صبحوحی یاد گرفته‌ایم؛ خانم صبحوحی همیشه و تحت هر شرایطی شاد بوده‌اند و به ما هم این شادی را انتقال می‌دهند.

مهرناز هم اضافه می‌کند: یکی از ابعاد خیلی تأثیرگذار خانم صبحوحی این است که غیرمستقیم و با رفتارشان آموزش می‌دهند. نمی‌گویند این کار را بکن آن کار را نکن. نصیحت نمی‌کنند. من مسئولیت‌پذیری و مهربانی را از ایشان یاد گرفته‌ام. بالاخره سمیرا به کمک‌ها و دلسوزی و فداکاری‌های بی‌دریغ ایشان اشاره می‌کند. می‌خواهم صدا را ببندم و چیزی درباره خانم صبحوحی بگویم. اما یادم می‌آید که در اول صحبت اشاره‌ای به ایشان داشتم. حالا ببینیم خود خانم صبحوحی می‌خواهند چه بگویند!

خانم صبحوحی می‌گویند: من با واژه فداکاری مشکل دارم. اصولاً فداکاری وقتی معنا پیدا می‌کند که بخواهی از چیز قابل توجهی بگذری. من از این کارها که در وقت فراغت خودم برای بچه‌ها انجام می‌دهم لذت می‌برم و چیزی که به دست می‌آورم بیش از چیزی است که از دست می‌دهم. ایشان اضافه می‌کنند: یکی دو نفر از بچه‌های ناحیه، در المپید قبول شده بودند. یکی‌شان فرشته است که الان دلش اینجاست و مدام دارد به گوشی من پیام می‌فرستد (مرا می‌گویند و من ذوق‌زده می‌شوم) من از قبولی بچه‌ها خیلی خوش‌حال شدم و به خانم مدیر گفتم من دوست دارم برای بچه‌ها کلاس بگذارم و بدون حق‌الزحمه با هم کار کنیم و کار را شروع کردیم. حالا هر کس از همکاران مرا می‌بیند می‌گوید «خدا خیرت بدهد» و من تعجب می‌کنم. چون واقعا فکر می‌کنم خیر خدا

همین بچه‌ها هستند و خدا بیشتر از این دیگر چه خیری می‌خواهد به من بدهد؟! خدا وقتی بخواهد به یک نفر خیلی لطف کند لذت‌های او را در چیزهایی قرار می‌دهد که برای دیگران نفعی دارد. من واقعا از این کار لذت می‌برم. به نظرم این یک جور کار رندانه (البته در معنای مثبت) و بازی دوسر برد است که هم خود لذت ببری و هم نفعی به کسی برسانی.

صحبت‌ها دارد به انتها می‌رسد چون می‌شنوم که آقای حشمتی می‌گوید: «بچه‌ها! امروز برای من روز خاطره‌انگیزی بوده و از بودن در کنار جمع شما احساس خوبی داشتم. سپس با تشکر از خانم صبحوحی برای داشتن چنین معلمی به بچه‌ها تبریک می‌گویند. در پایان خانم صبحوحی غزلی را که برای جوجه گنجشک‌هایشان و دوشنبه‌های بارانی، یعنی ما، سروده‌اند می‌خوانند.

ای خنده‌هاتان صبح در وقت تنفس
ای چشم‌هاتان شب به هنگامی که عسس
ای رازگونه پیش چشمم دسته بسته
چون طاق گنبدهای زیبای مقرنس
با من چه کردید ای نفس‌هاتان بهاری
کاین خانه را پر کرده عطر سیب نوس؟
در گوش این نخل تک‌افتاده چه خواندید
شیرین شده بر شاخه‌هایش خارک گس
با خود دلم را تا کجا بردید که نیست
نامش میان نقشه‌های هیچ اطلس
با من چه کردید؟ عاشقم کردید انگار
در سینه‌ام و امانده از این فکر نفس
بی جیرجیر شاد گنجشکان پرگو
در زیر ساعت‌های تابستانی لس
تقویم‌های ناتمام بی‌دوشنبه
با این دلم، با من چه خواهد کرد از این
پس؟

«گشتمه دایان آی گون» نفهمیدی چه گفتم

با لهجه اندوه بار قوم چرکس
گنجشک‌های جیرجیریم کجایی؟
خشکید روی شاخه‌هایم خارک گس»

مسئولیت یادگیری

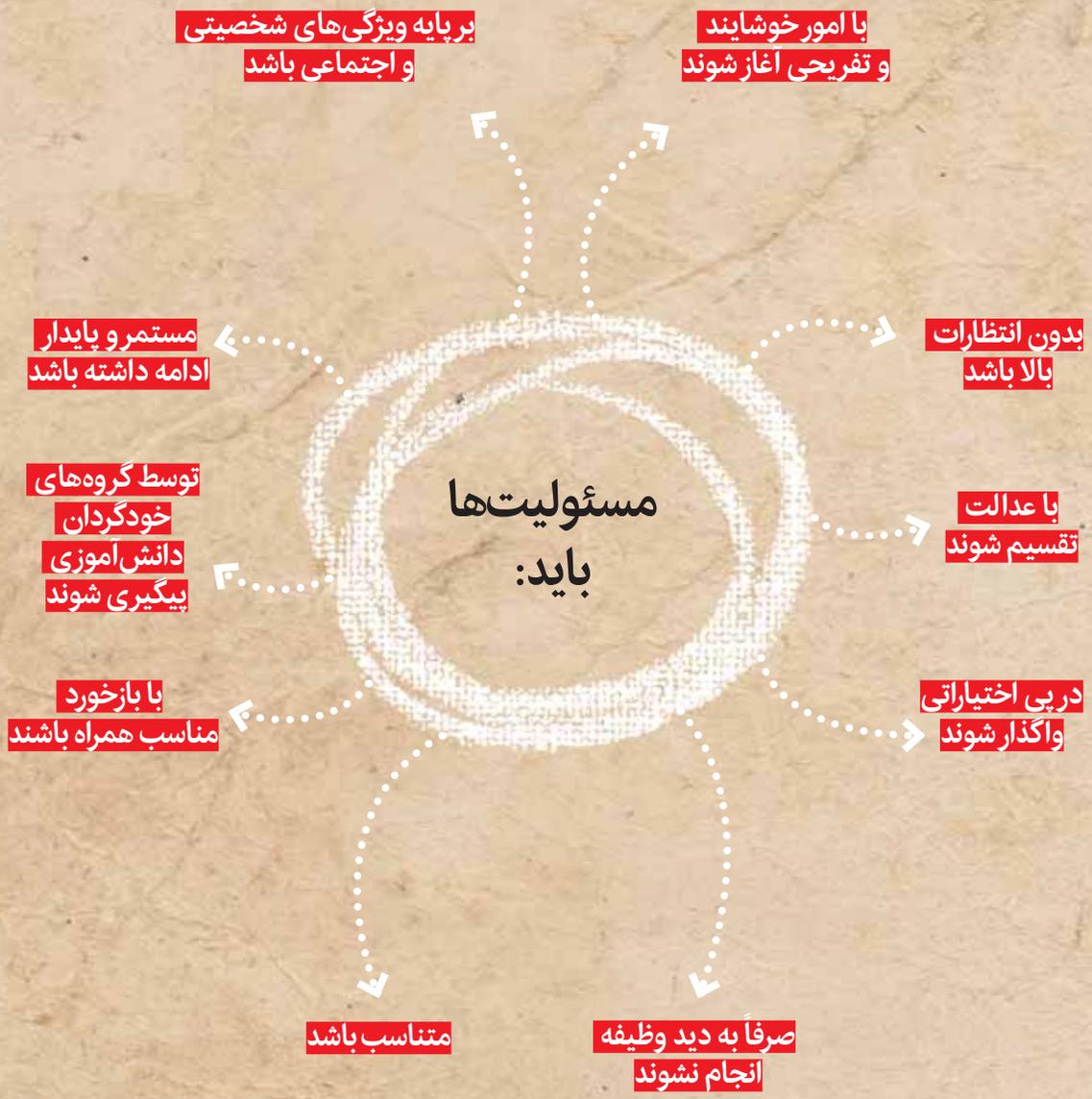
فاطمه عزیززاده

روانشناس و مشاور

امروزه خیلی از معلم‌ها از کمبود وقت در کلاس گلایه دارند، در حالی که به‌راستی می‌دانیم که حجم مطالبی که آن‌ها آموزش می‌دهند زیاد نیست. یکی از مواردی که باعث کمبود وقت معلم‌ها می‌شود این است که دانش‌آموزان مسئولیت یادگیری خود را به‌عهده نمی‌گیرند. البته با توجه به تربیت فعلی فرزندان، روحیه و مهارت مسئولیت‌پذیری در امور شخصی و خانوادگی پرورش کمی یافته است و خانواده‌ها مخصوصاً مادران از این مهارت زیاد غفلت کرده‌اند. لذا فقدان این مهارت خود را در کلاس درس بیش از همیشه نشان می‌دهد. راهکارهای زیر به معلم کمک می‌کند تا بتواند این مهارت را از سنین اولیه مدرسه تا پایان دوران دبیرستان تقویت کند... گرچه راهی سخت و دشوار است و صبوری زیاد و هماهنگی بین معلمان را نیاز دارد.

پرورش دانش‌آموز با مسئولیت





روزنگار

فیزیک و ریاضی آن زمان شد و هم به علم ریاضیات و نجوم که سیر نزولی را طی می کرد جان تازه ای بخشید. ساختمان رصدخانه چنان بود که: «سفید و باشکوه بر فراز تپه می درخشید. کنارش برجی بسیار بلند، رو به آسمان بود. حصار بیرونی رصدخانه مدور بود و بنایی مربع شکل را در میان گرفته بود...»

[خواجه نصیر] رو کرد به فخرالدین احمد مراغی و گفت: «شما بر سینۀ این تپه، جواهر نشانید، استاد! زیباتر از این چیست؟»*

* شماسی، عبدالحی. خواجه نصیرالدین طوسی. تهران: مدرسه، ۱۳۸۸.

بزرگداشت خواجه نصیرالدین طوسی

در تاریخ ایران بزرگ مردانی زیسته و منشأ اثر بوده اند که با علم و تفکر و گذشت از زندگی شخصی خود مسیر را برای هم نوعان خویش هموار ساخته و در مواقعی که کشور و تمدن ایرانی - اسلامی در معرض خطر بوده است به جامعه خود آرامش بخشیده اند. اینان پایه گذار جریان ها و بناهای علمی و معنوی بسیاری بوده اند که امروزه نیز همچنان باقی و در جریان است. پس از حمله مغول به ایران آنچه که از تمدن ایران و اسلام رو به نابودی می رفت با تلاش خواجه نصیرالدین طوسی زنده شد. او رصدخانه مراغه را احداث کرد که ساخت آن هم پایگاهی برای تمامی دانشمندان



شهادت حضرت زهرا(س)

آن حضرت تنها ۷۵ روز پس از وفات حضرت رسول اکرم (ص) زنده بود. گفته اند سن او هجده سال بود و در این حال آثار مریضی و درد و غم فراق پدر بر چهره اش نمایان بود. به فرزندان خود می گفت: کجاست جد شما که از همه مردم به شما مهربان تر بود، او که نمی گذاشت شما بر روی زمین راه بروید و همیشه از شما می خواست که بر دوش او قرار گیرید. حضرت زهرا(س) به حضرت علی(ع) وصیت کرد که او را شبانه غسل دهند و قبرش نیز نامعلوم باشد. پس از وفات، ابوذر، سلمان، مقداد، عمار یاسر، حذیفه و عبدالله بن مسعود، حضرت علی(ع) را در نماز خواندن و خاکسپاری دختر رسول الله(ص) همراهی کردند.

روز درختکاری

درخت یکی از زیباترین و پرثمرترین نعمت های خداست. نه تنها امروز بلکه هزاران سال است که از آن به عنوان یکی از مظاهر طبیعت خداوندی یاد می شود. در حال حاضر بعضی از کشورهای صنعتی دنیا در قاره سبز از این نعمت الهی

بهترین اوراق را تهیه کرده و شاید یکی از ابزار توسعه آن ها باشد. امام جعفر صادق(ع) می فرماید: ۶ چیز است که مؤمن پس از مرگ، از آن ها بهره مند می شود: فرزند صالح، مصحفی که از او بماند، چاه آبی که حفر کرده باشد، آبی که جاری کند، سنت نیکی که بنهد و درختی که بکارد. در قرآن کریم نیز متجاوز از ۲۰ آیه به قدرت الهی که چگونه سر رویش در دل دانه ها نهاده شده و به میوه های رنگارنگ اشاره دارد. همه این آیات، نشانگر نعمت های بی کران خداوند برای معرفت و پرستش پروردگار است. به قول سعدی:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

در کشور ما از ۱۵ تا ۲۲ اسفندماه به عنوان «هفته منابع طبیعی تجدیدشونده» نام گذاری شده است که نخستین روز این هفته، «روز درختکاری» است. اگر هر یک از ما تا به حال نهالی نکاشته ایم، امسال تصمیم بگیریم یادگاری سبز بر جای گذاریم.



روز بزرگداشت پروین اعتصامی

نام «پروین اعتصامی» چنان در اذهان ما نقش بسته است که اگر کسی تاریخ تولد و وفات او را نداند، باور نخواهد کرد که این بانوی بزرگ بیش از سه دهه در جهان نزیسته است. اشعار او انگار نه سال ها بلکه انگار قرن هاست که با مردمان ادب دوست ماست؛ اشعاری که حس زندگی و چرخ ایام را تجلی می بخشد. یاد دوران تحصیلمان در مدرسه به خیر که می خواندیم:

به راهی در، سلیمان دید موری
که با پای ملخ می کرد زوری
بزحمت، خویش را هر سو کشیدی
وزان بار گران، هر دم خمیدی
سال ها گذشت و هر گاه تصویر معروف او را در کتاب های درسی می دیدیم، یاد شعر زیبای او می افتادیم که:
به سوزنی زره شکوه گفت پیرهنی
ببین ز جور تو، ما را چه زخم ها به تن است
همیشه کار تو، سوراخ کردن دل هاست
هماره فکر تو، بر پهلویی فرو شدن است و...
پروین تنها ۳۵ سال زندگی کرد که باید گفت: عرض زندگی اش زیاد بود اگر چه طولش کوتاه بود!



۱۳۵ اسفند

ولادت حضرت زهرا (س)، روز زن و تولد امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره)، بزرگ مردی که تاریخ ایران را دگرگون کرد، در این روز متولد شد. «امام آمد» اما هیچکس در آن زمان نمی دانست کودکی آمده است که بعدها دنیا را بیدار خواهد کرد. امام (ره) هیچ گاه مهربانی پدرش را به یاد نداشت. پدری که با زورگویی خان های خمین مبارزه کرد و بعد از چند ماهگی روح الله به شهادت رسید. او از زندگی و شهادت پدرش آموخت که باید هم عالم باشد و هم اهل جهاد با تزویر. جهادی که بتواند در روزی نه چندان دور سیطره استبداد و استکبار را از روی میلیون ها ایرانی براندازد. چه فرخنده است روز تولدش که مصادف است با ولادت حضرت زهرا (س).

«حضرت خدیجه (ع)، زهرا (س) را باردار است. نزدیک وضع حمل است. زنان قریش او را همراهی نمی کنند. غمگین و آزرده است. ناگهان چهار زن همانند زنان بنی هاشم وارد خانه ایشان می شوند. یکی از آن زنان می فرماید: ای خدیجه! غم مخور، پروردگارت ما را برای یاری تو فرستاده است. ما خواهران و یاوران تو هستیم. من ساره همسر حضرت ابراهیم (ع) هستم. ایشان



آسیه همسر فرعون است. دیگری مریم، دختر عمران و ایشان ام کلثوم خواهر موسی بن عمران است. خدا ما را برای کمک به تو فرستاده است تا یاور و پرستار تو باشیم. فاطمه (س) پاک و پاکیزه متولد می شود. آنان، نوزاد را نزد حضرت خدیجه می آورند و می گویند: فرزند خود را بگیر. او پاکیزه است و برکات بی پایان الهی در وجود او و نسل اوست.»*

* برگرفته از بحار الانوار، ج ۴۳، صفحات ۳ و ۲.

۱۳۹ اسفند

روز ملی شدن صنعت نفت

۲۹ اسفند در تقویم ما تعطیل رسمی است. روزی که ملت ایران در اوج مبارزات ضد استعماری خود صنعت نفت را ملی و اشتراکات خود را در زمینه استخراج آن با کشورهای دیگر قطع کرد. در آن دوره، استخراج ماده سیاه از دل زمین توسط کشورهایی که بخش اندکی از درآمد آن را به ایران پرداخت می کردند، غرور هر ایرانی را جریحه دار می کرد. بزرگداشت روز ملی شدن صنعت نفت، بزرگداشت اعتبار هر ایرانی است. یادآوری آن روزها بهانه ای است که ما بدانیم اگر روزی اتکالی خود را به بیگانگان کم کرده ایم امروز باید ضمن آن، وابستگی خود را به هر چه که آلت دست بیگانه است نیز کم کنیم. کمتر شدن وابستگی به نفت، پشتوانه ای است برای توسعه کشور.



۱۳۹ اسفند



کلیدهای رفتار با کودک مبتلا به اوتیسم

مؤلف: تارگ بریل

مترجم: منیره نادری

ناشر: صابری

چاپ: ۱۳۹۵

کتاب رفتار با کودک مبتلا به اوتیسم در شش بخش به شرح زیر تدوین شده است:

بخش اول به شناخت اوتیسم و مشخصات و نشانه‌های بیماری، و اینکه چه چیز باعث ایجاد و تشدید بیماری اوتیسم می‌شود و اینکه چگونه باید با این بیماران برخورد کرد، توضیحات جامعی داده است.

بخش دوم، به تطابق با کودک مبتلا به اوتیسم می‌پردازد. که شامل: به احساسات خود توجه کنید، رفتار شما و همسران، خواهران و برادران، همه اعضای خانواده ویژه بی‌نظیر هستند می‌شود و در خاتمه این بخش یادداستی برای پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها دارد.

بخش سوم به حمایت خانوادگی می‌پردازد.

بخش چهارم به بررسی و شناخت همه‌جانبه کودک از نظر سلامت کلی کودک، داروها، رژیم غذایی و ویتامین‌ها می‌پردازد. این موارد به فرزندان کمک می‌کند پیشرفت کنند و درمان‌ها به موقع صورت پذیرد.

بخش پنجم به آموزش کودک در مدرسه و مداخله درمانی اولیه و پیش‌دبستان، ایجاد انگیزه در کودک برای یادگیری، وسایل ارتباطی و تعلیم‌و تربیت پرداخته است. و بالاخره بخش ششم: وقتی فرزند مبتلا به اوتیسم شما، بزرگ می‌شود. در این بخش راهنمایی می‌کند که وقتی فرزند اوتیسمی بزرگ و بالغ می‌شود باید چگونه با او رفتار کرد و اینکه برای آسایش بیشتر چه اقداماتی را باید فراهم کرد.

آفتاب لب‌بام (زندگانی داستانی استاد محمد پروین گنابادی برگزیده و برنده جایزه معلمان مؤلف)

نویسنده: سعید وزیری

ناشر: نظری

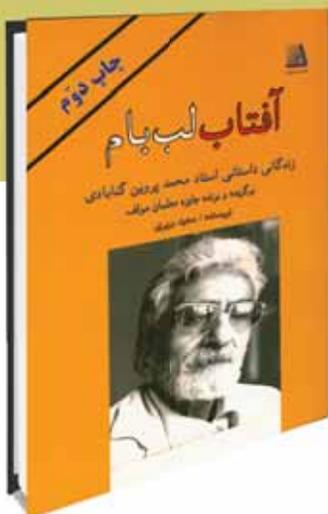
سال نشر: ۱۳۹۳

داستان آفتاب لب‌بام بر پایه زندگی شادروان «استاد محمد پروین گنابادی» پژوهشگر ادب فارسی و مترجم کتاب مشهور «مقدمه ابن خلدون» نوشته شده است.

این کتاب در سال ۱۳۸۱ به وسیله انتشارات واج برای اولین بار به چاپ رسید و به عنوان رمان برگزیده، برنده جایزه معلمان مؤلف، معرفی شد، و در سال ۱۳۹۳ به چاپ دوم رسید.

در جایی از کتاب می‌خوانیم: «البته من بهلول را ندیده‌ام... فقط وصفش را شنیده‌ام. کارهای بهلول مرا به یاد خداینده می‌اندازد، او هم روحانی بود. با من هم رابطه خوبی داشت. خداینده در مدرسه نواب تحصیلات قدیم را تا اجتهاد گذرانده بود... بهلول وقتی خواست مبارزه کند زنش را طلاق داد ولی خداینده تا ۷۰ سالگی که مرد زن نگرفت...»

انتشارات نظری چاپ دوم این کتاب را به پاس خدمات فرهنگی و ادبی استاد گنابادی - که افتخار شاگردی ادیب نیشابوری اول را در مدرسه نواب مشهد داشته است، برای ادب‌دوستان و دانش پژوهان روانه بازار کرده است.





با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش آموزی

به صورت ماهنامه و نه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد کودک برای دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی

رشد دانش‌آموز برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم تا نهم دوره آموزش ابتدایی

مجله‌های دانش آموزی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

مجله‌های بزرگسال عمومی

به صورت فصلنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

• رشد آموزش ابتدایی • رشد تکنولوژی آموزشی

• رشد مدرسه فردا • رشد معلم

مجله‌های بزرگسال تخصصی:

به صورت فصلنامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی • رشد آموزش زبان و ادب فارسی
- رشد آموزش هنر • رشد آموزش مشاور مدرسه • رشد آموزش تربیت بدنی
- رشد آموزش علوم اجتماعی • رشد آموزش تاریخ • رشد آموزش جغرافیا
- رشد آموزش زبان‌های خارجی • رشد آموزش ریاضی • رشد آموزش فیزیک
- رشد آموزش شیمی • رشد آموزش زیست‌شناسی • رشد مدیریت مدرسه
- رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کار دانش • رشد آموزش پیش‌دبستانی

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، مربیان، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جوین دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان گروه‌های آموزشی و... تهیه و منتشر می‌شود.

• نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶.

• تلفن و نمابر: ۰۲۱-۸۸۲۰۱۳۷۸

• وبگاه: www.roshdmag.ir



از دواج‌ها چرا موفق می‌شوند و چرا شکست می‌خورند

نویسنده: جان گاتمن و نن سیلور

مترجم: ویدا لطفی

ناشر: صابرین

سال نشر: ۱۳۹۵

کتاب از دواج‌ها چرا موفق می‌شوند و چرا شکست می‌خورند در هشت فصل تنظیم شده است.

فصل اول به عوامل موفق بودن یک ازدواج می‌پردازد. فصل دوم به شیوه‌های زندگی پس از ازدواج «خوب، بد، مشاجره‌جو» اشاره می‌کند و در این خصوص سه زوج را مثال می‌زند. با مطالعه و بررسی این دیدگاه خودتان بررسی و تخمین خواهید زد که کدام یک از سه زوج با رفتارهای مختلف، زندگی شاد و با دوامی در چهار سال آینده خواهند داشت.

فصل سوم چهار عنصر مخرب انتقاد، تحقیر، حالت تدافعی و پرهیز از همکلامی را شرح می‌دهد و با توضیح هر عنصر و آوردن خودآزمایی برای هر عنصر مسئله را بازتر می‌کند.

عنوان فصل چهارم: افکار شخصی و خصوصی ذهنیات مرد یا زن را شکل می‌دهند و در فصل پنجم: دو ازدواج: ازدواج مرد و ازدواج زن مورد بحث قرار می‌گیرد.

... احتمالاً تا حالا متوجه شده‌اید که چطور یک ازدواج می‌تواند از خوب بودن به بد شدن و سرانجام به طلاق بینجامد. اما یک نیروی مهم دیگر باقی می‌ماند که ما هنوز آن را در سراسر سببی مشکلات زندگی کشف نکرده‌ایم: تفاوت‌های پایه‌ای و مهیج بین زنان و مردان به دلایل متعدد که ریشه در ترکیبی از زیست‌شناسی و فرهنگ اجتماعی دارد، هر یک از دو جنس زن و مرد جهان را به شکلی متفاوت می‌بینند. مردان و زنان اغلب یکدیگر را فراموش می‌کنند و وضعیت آن‌ها به ایجاد دو زندگی می‌انجامد: زندگی مرد و زندگی زن.

فصل ششم: تشخیص میزان موفقیت در زندگی؛

فصل هفتم: چهار راهکار کلیدی و مؤثر برای بهبود زندگی؛

و فصل هشتم: تقویت پایه‌های زندگی نام دارند.

نویسنده کتاب معتقد است که «شما با مینا قرار دادن این توانمندی‌ها می‌توانید از افتادن رابطه‌تان در سراسر سببی شکست و لغزش جلوگیری کنید.

فراخوان اولین دوره جشن خاطرات معلمی

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی اولین دوره مستندسازی خاطرات معلمان را برگزار می‌کند. هدف از این کار ترغیب معلمان عزیز به نوشتن خاطرات خود برای انتقال تجارب زیسته‌شان از کلاس‌های درس و مدرسه به سایر معلمان و دانشجو معلمان و همچنین مستندسازی تجربه‌های آموزشی و تربیتی است. این دفتر در نظر دارد تجارب و خاطرات رسیده را پس از گردآوری تدوین و به شکل ویژه‌نامه و یا در بخش خاطرات مجلات بزرگسال انتشار دهد.

آخرین مهلت ارسال آثار: ۳۱ خرداد ماه ۱۳۹۶
انتخاب و داوری آثار: مرداد ماه ۱۳۹۶
اعلام اسامی برگزیدگان: مهرماه ۱۳۹۶

مقررات فراخوان

۱. شرکت همه معلمان و دانشجو معلمان در این فراخوان آزاد است.
۲. آثار ارسالی حداکثر ۱۵۰۰ کلمه یا ۴ صفحه A۴ باشد.
۳. موضوع خاطره باید مرتبط با مدرسه و کلاس درس و فرآیندهای یادگیری، آموزشی و تربیتی باشد.

جوایز برگزیدگان

- ۷ نفر اول: تندیس دفتر و پنج میلیون ریال جایزه نقدی.
 - ۷ نفر دوم: چهار میلیون ریال جایزه نقدی.
 - ۷ نفر سوم: سه میلیون ریال جایزه نقدی.
- علاقه‌مندان می‌توانند آثار خود را به روش‌های زیر برای دبیرخانه ارسال نمایند
- ← از طریق وبگاه www.roshdmag.ir
- ← صندوق پستی ۳۳۳۱-۱۵۸۷۵
- ← مراجعه حضوری به نشانی تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - پلاک ۲۶۶ - دفتر انتشارات و تکنولوژی کمک‌آموزشی - طبقه پنجم - دبیرخانه فراخوان خاطرات مجلات رشد

دبیرخانه خاطرات معلمی از پذیرش مطالب دیگر از معلمان گرامی به جز خاطره، معذور است.



اقتصاد مقاومتی؛ اقدام و عمل

رشد برای رشد

نحوه اشتراک:

پس از واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سه‌راه آزمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست، به دو روش زیر، مشترک مجله شوید:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی: www.roshdmag.ir و تکمیل برگه اشتراک به همراه ثبت مشخصات فیش واریزی؛
۲. ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شماره ۲۳۳۳-۸۸۴۹۰ لطفاً کپی فیش را نزد خود نگه دارید.

عنوان مجلات در خواستی:

نام و نام خانوادگی:

تاریخ تولد: میزان تحصیلات:

تلفن:

نشانی کامل پستی:

استان: شهرستان:

خیابان:

پلاک: شماره پستی:

شماره فیش بانکی:

مبلغ پرداختی:

اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده‌اید، شماره اشتراک خود را بنویسید:

امضا:

نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۱۱۵۵/۴۹۷۹

تلفن بازرگانی: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

Email: Eshterak@roshdmag.ir

هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۲۵۰/۰۰۰ ریال

هزینه اشتراک سالانه مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۳۰۰/۰۰۰ ریال